قصص الخاقانی

نویسنده:

ولی‌قلی بن داودقلی شاملو

تصحیح و پاورقی:

مرحوم دکتر سید حسن سادات ناصری

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

قصص الخاقانی

نویسنده:

ولی قلی بن داود قلی شاملو

تصحیح و پاورقی:

مرحوم دکتر سید حسن سادات ناصری

جلد دوم

شاملو، ولی‌قلی‌بن‌داودقلی

قصص‌الخاقانی / نویسنده: ولی‌قلی‌بن‌داودقلی‌شاملو؛ تصحیح و پاورقی: سید حسن سادات ناصری .ـ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۱ـ۱۳۷۴.

۲ ج.

۱. ایران ـ تاریخ ـ صفویان، ۹۰۷ـ۱۱۴۸ ق. ۲. ایران ـ تاریخ ـ حکومت افغانان، ۱۱۳۵ـ۱۱۴۲ ق. ۳. ایران ـ تاریخ ـ افشاریان، ۱۱۴۸ـ۱۲۱۸ ق. ۴. ایران ـ تاریخ ـ زندیان، ۱۱۶۳ـ۱۲۰۹ ق. ۵. ایران ـ تاریخ ـ قاجاریان، ۱۱۹۳ـ۱۳۴۴ ق. الف. سادات ناصری، سیدحسن، مصحح. ب. عنوان.

۴ق ۲ش /۱۱۶۸ DSR ۹۵۵/۰۶۹

سازمان چاپ و انتشارات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

قصص الخاقانی

جلد دوم

نویسنده: ولی‌قلی‌بن داود قلی شاملو

تصحیح و پاورقی: دکتر سیّد حسن سادات ناصری

چاپ اوّل: پائیز ۱۳۷۴، تعداد: ۳۳۰۰ نسخه

توزیع: تهران ـ میدان حسن‌آباد ـ خیابان استخر ـ ساختمان شماره ۳

تلفن: ۶۷۲۶۰۶ و ۶۷۵۸۸۲ و ۶۷۱۴۵۹ ص.پ ۱۵۸۱۵/۱۳۱۱

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
در بیان پادشاهی شاه عباس دوم	۹
رنجوری و مرگ خاقان صاحب قران شاه عباس ثانی	۱۶

بخش سوم

عنوان	صفحه
بیان احوال علماء زمان شاه‌دین پناه حضرت شاه عباس	۳۳
میرزا محمد رفیع طباطبائی	۳۴
آقا حسین خوانساری	۳۶
محمد خلیل قزوینی	۳۶
محمد تقی مجلسی	۳۷
مولانا محمد محسن	۳۹
مولانا محمدباقر یزدی	۴۲
مولانا عبدالرزّاق	۴۳
مولانا حکیم رجبعلی	۴۶
حکیم شاه ابوالولی شیرازی	۴۸

عنوان	صفحه
شیخ حسین تنک آبانی	۴۹
مولانا محمدرضا کرمانی	۵۰
مولانا محمدباقر خلف مولانا محمدتقی مجلسی	۵۱
مولانا محمدصالح مازندرانی	۵۱
مولانا حسن گیلانی	۵۲
میرزا محمد ابراهیم	۵۳
شیخ احمدبن سلامه	۵۳
میرعبدالرزاق	۵۴
شیخ علی نوادهٔ شیخ زین‌الدین	۵۵
میرزا محمد هادی	۵۶
میرزا غیاث‌الدین محمد رضوی	۵۶
میرزا مهدی بن میرزاغیاث	۵۷
مولانا محمدباقر خراسانی	۵۸
میرزا قاضی شیخ الاسلام اصفهانی	۵۹
مولانا حسن علی	۶۰
مولانا محمدباقر کوه بنانی	۶۰

تذکرهٔ دویم از خاتمهٔ این کتاب

عنوان	صفحه
در بیان شرذمه‌یی از کیفیت احوال نقّادان...	۶۱
ذکر احوال حکیم سخن آفرین خطّه دانش حضرت میرزا محمدعلی صایب تخلّص تبریزی	۶۲
میرزا جلال‌الدین محمد اسیر	۶۷
ابوالفضل میرزا محمدطاهر مشهور به وحید	۶۸
مولانا نطقی	۷۲
ملا میرزا محمد مجذوب تخلّص	۷۳
میربرهان ابرقویی	۷۴
مولانا ادهم ولد غازی بیگ خلخالی	۷۵

عنوان	صفحه
میرزا محمد صالح متخلّص به سامع	۷۷
میرزا صالح شیخ‌الاسلام دارالسلطنهٔ تبریز	۷۹
میرزا مظفّر ترکه	۸۰
مولانا محمد امین قمّی	۸۲
مولانا مشهدی سایر تخلّص	۸۳
میرمحمد صادق متخلّص به نایب	۸۴
مولانا شعیب خوانساری	۸۴
بایندرخان شیخاوند	۸۵
میرسید علی قانعی	۸۷
میرزا مقیما متخلّص به مقصود	۸۹
میر سید علی متخلّص به صیدی	۸۹
مولانا محمد قاسم مشهدی	۹۰
میر محمد هاشم خلف میر محمد یوسف	۹۱
عاملای بخاری	۹۲
ملاّمراد [متخلّص به حاصل]	۹۲
مولانا علیرضای تجلّی	۹۴
سلطان علی بیگ	۹۵
ملارشدی نوروکجوری	۹۷
آقا زمان زرکش	۹۸
میرزا مسعود خلف آقازمان اصفهانی	۹۸
میرزا محمد ابراهیم همدانی	۹۹
میر عبدالعال متخلّص به نجاتی	۱۰۰
ملا محمدعلی متخلّص به قدرتی	۱۰۱
امین‌الدین محمد همدانی	۱۰۲
وصفی قمی	۱۰۳
میرزا ابراهیم متخلّص به ادهم	۱۰۳
میرزا عبدالله اصفهانی متخلّص به عشق	۱۰۴

عنوان صفحه

عنوان	صفحه
میرزا محمدرضا مشهور به چلبی	۱۰۵
واحد ترکمان	۱۰۶
باقراء خلیل [کاشانی]	۱۰۸
میرزا محمد مقیم متخلّص به احسان	۱۰۹
شیخ شاه نظر متخلّص به نذری	۱۱۰
مختار بیگ متخلّص به اسیر	۱۱۱
نجفقلی بیگ متخلّص به والی	۱۱۲
مولانا عطامشهور به اعجاز	۱۱۳
امام قلی بیگ چگنی متخلّص به وارسته	۱۱۴
میرزا هادی کاشی متخلّص به رمزی	۱۱۶
مولانا عبدالله گیلانی متخلّص به راغب	۱۱۸
حاجی محمدعلی اصفهانی	۱۱۸
میرزا محمد رفیعا اردستانی	۱۱۹
مولانا محمد علی متخلّص به سالک	۱۲۰
آقا فتحاء اصفهانی متخلّص به شهرت	۱۲۱
نادر شیرازی	۱۲۲
میرزا مؤمن همدانی	۱۲۳
میرزا محمد همدانی متخلّص به فارس	۱۲۳
میر منصور سمنانی متخلّص به عاشق	۱۲۴
ملک حمزه‌خان متخلّص به غافل	۱۲۴
حاجی شریف قنّادی متخلّص به منشور	۱۲۶
مولانا محمّد اسمعیل سجستانی	۱۲۷
مولانا فاضل کاشانی متخلّص به فاضل	۱۲۸
حاجی شاه باقر	۱۳۱
مرتضی قلی بیگ گرجی متخلّص به سروشی	۱۳۲
ملک بیگ اوجی	۱۳۳
حاجی عبّاس بیگ تبریزی متخلّص به کسوتی	۱۳۴

عنوان	صفحه
مولانا حیدر متخلّص به محزون	۱۳۶
مولانا حسن مشهور به زرگر	۱۳۶
میر امین الدین محمد استرآبادی متخلّص به مظهر	۱۳۸
مولانا محمّد حسین متخلّص به آشوب	۱۳۹
حاجی محمّد مازندرانی	۱۴۰
مولانا جنّتی اصفهانی	۱۴۱
شاه صالحای اصفهانی	۱۴۲
مولانا اسمٰعیل طهرانی متخلّص به منصف	۱۴۳
علی قمی	۱۴۴
مولانا حاتم متخلّص به وارث	۱۴۴
مولانا علی نقی مشهور به بنّا متخلّص به عصمت	۱۴۵
نورالدین محمّد لاهیجانی متخلّص به مجرم	۱۴۵
مولانا علی مازندرانی متخلّص به جاوید	۱۴۷
میرزا محمّد شریف اصفهانی	۱۴۸
میرزا محمّد شفیع اصفهانی	۱۴۹
مولانا تقیاء شوشتری متخلّص به الفت	۱۴۹
مولانا سالک تخلّص یزدی	۱۵۱
ابوالمحسن	۱۵۲
خواجه محمّد قاسم [اصفهانی متخلّص به نقّاش]	۱۵۳
آقا محمّد امین اصفهانی متخلّص به فایق	۱۵۵
مولانا مظفر کوه بنانی کرمانی متخلّص به قانعی	۱۵۵
علی خان بیگ متخلّص به موجی	۱۵۶
میرزا هادی کاشانی	۱۵۸
مولانا قاسم علی همدانی متخلّص به زائر	۱۵۸
مرتضی قلی بیگ اصفهانی	۱۵۹
مرتضی قلی بیگ	۱۶۰
مولانا محمّد مقیم نیشابوری متخلّص به فوجی	۱۶۰

عنوان	صفحه
میرزا ابوالحسن نیشابوری متخلّص به بیگانه	۱۶۱
مولانا حاجی محمّد قندهاری متخلّص به واصب	۱۶۲
رضی الدین محمّد رضوی متخلّص به دانش	۱۶۳
میرزا منصور کاخکی هراتی	۱۶۵
میرزا نورای همدانی متخلّص به لامع	۱۶۶
بوداق بیگ متخلّص به نسیم	۱۶۸
میرزا بدیع سبزواری متخلّص به ابدال	۱۶۹
مولانا ناظم هروی	۱۷۰
میرزامحمّد هراتی متخلّص به ارشد	۱۷۲
میرجمال‌الدین محمّد زواره‌یی طباطبائی متخلّص به وحشت	۱۷۴
امین‌الدین زرکش یزدی الاصل مشهور به دقّاق	۱۷۶
ملا محمّد سعید کاشی متخلّص به سرمد	۱۷۸
مولانا حاجی حسین کوه بنانی متخلّص به وحدت	۱۸۰
ذکر درویشان	۱۸۳
شیخ مؤمن دستجردی	۱۸۳
شیخ محمّد علی مؤذّن	۱۸۴
شیخ محمّدعلی عطّار	۱۸۶
شیخ گنجعلی تبریزی	۱۸۶
درویش باباکلبعلی	۱۸۹
میرمحمّدباقر اردستانی	۱۹۱
شیخ عماد مازندرانی	۱۹۲
درویش حاجی محمّد خم‌شکن	۱۹۲
درویش کمال سدیری	۱۹۳
آقا محمّد صالح لنبانی	۱۹۴
درویش محمّد محسن	۱۹۵
سید معزّ	۱۹۵
درویش منیری	۱۹۶

عنوان	صفحه
مولانا میرزا محمّد	۱۹۷
درویش میرزا علی	۱۹۷
حاجی شجاع اصفهانی	۱۹۸
بابا قطب‌الدین صاقیدی	۱۹۹
درویش بابا علیخان	۲۰۰
حاجی درویش حسین هروی	۲۰۰

لمحرره:

بنـــازم بـدین شب کـه از فـیض نـور ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نـــظر گشـته مـوسی و دل کـوه طـور
نگــاهی[1] بآتش کـــن و جـوش بـاش ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ فـــروغ تـــجلیّست، بــاهوش بـــاش

از اهتزاز[2] نسیم فرمان آن نور بخش بصر عالمیان نشو و نمای بهار[3] چراغان عـام شـد غنچه‌های گل‌های آتشی[4] (۱) شکفتن آغاز نمود، گوهر آب و جوهر هوا از جوش تراکم انوار و ضیا آن‌قدرها صفا پذیرفت، که در آیینه خانهٔ دیدهٔ مردم تماشایی، هر[5] شمعش چل‌چراغ می‌نمود که در وادی ایمن سرور درس حدیث «**نورٌ علی نور**»(۲) بآتش طور می‌گفت، فیض بهار گلریزان گل‌های آتشی[6] در چمن خاطرها بمرتبه‌یی طرف[7] بست که قدر آب و رنگ پاره‌های لعل بدخشانی و یاقوتهای رمّانی در نظر جوهریان بازار تماشا شکست. هر شراره‌یی از آن گلستان نار با دهنهٔ فرنگ(۳) هم چشم و هر[8] پاره‌یی از شعلهٔ آبدار آن شرار با کوه

---

۱. مل: نگاه.
۲. الف، بر، پا: اهتراز (!).
۳. بر: بهار گلشن.
۴. مج (۳) آتشین.
۵. بر: هرچه.
۶. مج (۳): آتشین.
۷. مل: ترف (!).
۸. الف: فرسنگ هم‌چشم و هم (!).

---

۱) رک: کتاب حاضر ص ۲۷۸، س ۱۰ (۳) تا ۲۷ ص ۳۰۲، س ۱ و ۲۸ و ۲۹.
۲) سورهٔ شریف (۲۴) آیهٔ مبارک (۳۵): «اللهُ نورُ السَّمٰواتِ وَ الأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشکوةٍ فیها مصباحٌ اَلمصباحُ فی زجاجةٍ الزُّجاجةُ کانّها کوکبٌ دُرّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجرةٍ مبارکةٍ زیتونَةٍ لاَشرقیّةٍ و لا غربیّةٍ یَکادُ زَیْتُها یُضَیءُ وَلَوْلَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نورٌ عَلٰی نُورٍ یَهْدِی اللهُ لِنورِهِ مَنْ یَشاَءُ ویَضْرِبُ اللهُ الأَمثالَ لِلْناسِ وَ اللهُ بکُلِّ شیء عَلیمٌ. ـ الله است روشن دارندهٔ آسمانها و زمین صفت نور او [در دل مؤمن] چون تولهٔ قندیل است در سر تولهٔ آن قندیل چراغی، آن چراغ در آبگینهٔ قندیل آن آبگینه راست‌گویی که ستاره‌ای است روشن می‌فروزند [آتش آن قندیل] از روغن درختی برکت کرده در آن درخت زیتون نه همه شرقی [از سوی برآمد آفتـاب کـه شبانگاه آفتاب یابد] و نه همه غربی [از سوی آفتاب فرو شدن که بامداد آفتاب یابد کامید و نزدیک بید (=باشید) که آن روغن خانه روشن دارد و هرچند آتش بآن روغن نرسید روشنایی آتش بآن روشنایی روغن راه می‌نماید الله به‌روشنایی خویش او را که خواهد و مثال می‌زند الله مردمان را و الله به‌همه چیز داناست» ـ ترجمه از کشف الاسرار میبدی.
۳) دهنهٔ فرنگ=فرنگ: سنگی از ادویهٔ چشم است و آن را زنگار معدنی نیز گویند. ـ میرآلهی همدانی راست:

هم مس پـا راست و هـم طـلا یـار ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ طـــبع دهـــن فــــرنگ دارد

رک: بهار عجم

بدخشان در خشم. از طنطنهٔ صیت پرمهابت گل‌های غرّان رعد درکارناله و برق درانداز[۱](۱) جستن و از بسیاری اسباب عیش و سرور مردم چشم تماشائیان حضور پرنور، خانهٔ دیده و دل را در فکر آیین بستن.

لمحرره[۲]:

نـدیده کسـی از کهـان و مهـان هـم | درین خـرّم آبـاد عشـرت نشـان هـم
زمـین هـوای تمـامی[۳] مـرصّع | بیـاض زمـین سـراسـر مـرقّع

سبحان‌الله تهی دست[۴] چناری که بارش همه زر باشد، کِی دیده‌ای[۵]؟! و بی ثمر[۶] سروی که گل‌های رنگارنگش ثمر باشد، کِی شنیده‌ای؟! مهررویان مهرنگار در برابر ماه مهتابیش[۷] دعوی خودنمایی کردند. امّا هر یک به‌نحوی رد ساختند، لاله عذاران آتشین رخسار، در حضور تمام نور بنفشه‌زارش، اظهار عالم‌آرایی نمودند، لیکن هر یک به‌رنگی سر ندامت به‌زیر انداختند، نارش بارنگ و بوی عارض خوبان همرنگ، دودش با قامت دلجوی شاخ ریحان در جنگ

لمحرره[۸]:

چـراغـان حسـن و صفـا در گـرفت | هـوا رنگ یـاقوت احـمر گـرفت
زنور آن چنان شد زمـین رنگ بست | کـه بنهـاد پـیشش شـفق پشت دست

انعکاس شعله‌های رنگین اساس آفتاب و ماه مشعل و فانوس در ساحت آسمان زمـین مجلس بهشت قرین به‌مرتبه‌یی پرتوافکن شد که فضای مرآت نمای عالم آب بسان[۹] نگار خانهٔ فانوس خیال(۲) چرخ روشن شد.

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): در انداختن و (!).
۲. بر: بستن.
۳. الف: هر اتمامی (!).
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): تهیدستی.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): که دیده.
۶. الف: که بی‌ثمر.
۷. الف: در برابر مهتابی.
۸. بر: در جنگ.
۹. مج (۳): نشان (!).

---

۱) انداز: رک: کتاب حاضر ص ۳۴۶، س ۱۵ حاشیهٔ (۱) و ص ۴۵۲، س ۵ و ص ۴۶۰، س ۳ حاشیهٔ (۱).
۲) فانوس خیال و فانوس خیالی: فانوسی باشد که صورتها و پیکرها در آن تعبیه کنند و گاهی منقوش سازند و آن فانوس بگردد و گاهی آن صورتها به‌زور دود فتیله بگردند و فانوس بجا ماند مثل خیمه‌شب بازی و آن را فانوس گردان هم گویند. میرزا صائب:

«بـر تـن بـاد صبـا پیرهنش یـوسف مـصر | از تب رشک تو فانوس خیالی شـده است»

لمحرره[1]:

از خجلت بزمت ای شه چرخ رکـاب	در آتش رشک گشت خورشید کباب
از فـیض چـراغـان عـدالت هـنرت	رمزیست که صلح کرد بـا آتش آب[2]

ایلچی موشک که وجود دود نمودش در عرصهٔ آتشبازی ترتیب یافته سلسله بلندپروازی بود،

لمحرره[3]:

از بسکه در آن بـزم سـمندر پُـر شـد	واله بـــه گلستـــان گـــل آذر شـــد
در آتش شوق سـیر، پـروانـه صـفت	از رشک چنان سوخت که خاکستر شد

چه شرح دهم که از مشاهدهٔ جمال گلزار بی‌خس و خار دماغ خاطر سوختگان آتش شوق به‌حدّی رسید که مرغان نگاه را خون ناله و افغان از گل منقار چکید.

لمحرره[4]:

از خجالت کی زروی خود برافگندی نقاب	گر تماشای چراغـان مـی‌نمودی آفتـاب

---

۱. الف، پا: شد بیت، بر: شد.

۲. بر: آتش و آب.

۳. بر: بود؛ پا: بوده بیت.

۴. بر: چکید؛ مج (۳): مثنوی (!).

ملاّرضای تجلی:

«فلک را آه گـرم عشقبـازان مـضطرب دارد	چو فانوس خیال این آسیا از دود می‌گردد»:

مسیح کاشی:

«به‌هر محفل که شمع قامت او جلوه گر گردد	چو فانوس خیال آن خانه‌اش برگرد سر گردد»

وله:

«شمع فانوس خیال آسمان پیداست کـیست	شعلهٔ جواله ایـن دودمـان پـیداست کـیست»

ملاّ طاهر غنی:

«شبهـا ز پس پـرده در اظهـار جمال‌انـد	خوبان همه چون صـورت فـانوس خیـالند»

اشرف:

«همچو رقاصی ز صورتهـای فـانوس خیـال	انتعـاش مـردم دنیـا بـهم پیوسته است»

رک: بهار عجم

مثنوی[۱]:

شـنیدم حـدیث از سـخنور بسـی / بهـار چـراغـان نـدیده کسـی
شـده شـمع و مشـعل بـهم هـمنشین / مـه و مشـتری گشـته بـا هـم قـرین
ز خـودگـر سـفر مـی‌کنی دیـر شـد / فـروغ تـجلّی جهـانگیر شـد
ظـهوری حکـیم سـخن آفـرین / بـوصف چـراغـان سـرایـد چـنین:
«ز شـمع و چـراغ کـواکب شـرر / بگـرد سـر شـام گشـتی سـحر»

و هکذا در توصیف و تعریف مجلس آن شب که لیلة‌القدر ایّام سرور و طرب بود، شعراء غَرّاء زمان، **خاقان صاحب قران**، سخنان بدیع انشا نموده‌اند. از آن جمله شهید معرکهٔ پیکار خیال کلید مخزن اسرار کمال، فرید الدورانی وحید الزمانی **میر شهید گیلانی** است که در عرض یک روز به**محصّلی گرمی** شوق و سوختن دماغ، اخگر اندیشه را **التهاب** داده قصیده‌یی در نهایت پاکیزگی عبارات و رنگینی استعارات[۲] در آن باب انشا نموده گویا هر مصرعش شراره‌یی است که به‌قوّت نفس آتشین از کانون سینهٔ بی‌کینهٔ عشّاق **مسکین** سر زده یا آتشپاره‌یی است که به‌مدد شعلهٔ بیان از کورهٔ دل و بوتهٔ دهان جداگشته، نمودی از آن ابیات این است که زبان‌زد خامهٔ اظهار می‌شود.

شهید[۳]:

چنان بساط هوا روشـن از چـراغـان شـد / کـه ذرّه شـوخ‌تر از آفتـاب تـابان شـد
تـذرو شـعله بـه‌آیین مـجلس آرایـی / گشود بال و شب تیره روز رخشـان شـد
ز جـوش بـوقلمون جـلوهٔ تـجلّی شـمع[۴] / شب از میان به‌کناری نشست وحیران شد
ز شرم اختر ظلمت گداز[۵] شـمع و چـراغ / ستاره سر به‌گریبان کشید[۶] و پنهـان شـد
شبی کجاست که در هر طرف ز پرتو شمع / فـروغ کـوکبه‌ای مشـرق نمـایان شـد

---

۱. بر: آفتاب.
۲. بر، پا: اشعارات (!).
۳. الف: می‌شود بیت؛ بر، مج (!) می‌شود.
۴. الف، بر، پا، مج (۲): تجلی‌بند؛ مج (۱): تجلّی شد.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): گذار.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نهادو.

به‌رنگ خرمن پروانه سوخت ظلمت شب / ز بسکه شمع به‌بزم طرب فروزان[۱] شد
رسید مرتبهٔ نور شمع تا حدّی / که شب به‌تیرگی[۲] مهر و ماه خندان شد
به‌شوق منصب پروانه، رنگ‌گل برخواست / روان بلبل شوریده گرم افغان شد
نه موشک است که در شعله می‌کند پرواز / که مرغ روح سمندر قرین طیران شد
بیار باده که از فیض انبساط طرب / گل چراغ شکفت وبهارستان شد
چنان شکفت شب از خرّمی که جا دارد / که گل به‌نامیه(۱) گوید که وقت جولان شد
خزان ظلمت شب خویش را بسوزاند / درین بهار چراغان که آتش افشان شد
زفیض سورگل افشان به‌بلبلان چمن / رسد ترانه که اینک جهان گلستان شد؟!
بهار گردد و بلبل سخن سرا آید / به‌مدح شاه که مست از شراب عرفان شد
شه[۳] ستوده خصال، آسمان جاه و جلال / که دودمان جلالت از او بسامان شد
شهنشهی که ز تأثیر نیّر جودش / فروغ منفعت اختران فراوان شد
شهنشهی که ز سهم مبارز عدلش / سوار[۴] ظلم به‌ملک عدم گریزان شد[۵]
شهنشهی که ز فیض زمانه تا آراست / قبول شاهد خوبی یکی دو چندان شد
شهنشهی که ز لطف کمال پرهیزش / زمانه پاک به‌کلّی ز عیب نقصان[۶] شد
شهی که پادشهان زمانه را ز شرف / به‌خاک درگهش از بهر سجده فرمان شد
شهی که سجدهٔ خاک جنابش از ره قدر / شرافت گهر سروران[۷] دوران شد
فروغ اختر اوّل شهنشه[۸] ثانی / که نام[۹] نامی عباس شاه شاهان شد
نهیب تیغش ز آنگونه در بیان آمد / به‌خون خصم که در هر کنار طوفان شد
جهان ز ابر کفش آن چنان غنی گردید / که آب روی گهر، خاک راه مرجان شد

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): فراوان.
۲. مج (۳)، مل: تیره گی (!).
۳. مج (۳)، مل: شهی (!).
۴. الف، بر، پا، مج (۲): سواد.
۵. این بیت در مج (۱) نیست.
٦. الف، بر، مج (۲): عیب و نقصان.
۷. الف: گهران جهان؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): گهران جهان و.
۸. مج (۳)، مل شهنشهی.
۹. مل: که به‌نام.

---

۱) نامیّه: قوتی است در جسم حیوانی و نباتی که جسم را در طول و عرض و عمق بالیدگی بخشد. ـ آنندراج

دمی که خسرو رستم شجاعت غضبش به کین[1] خصم سراسر نورد میدان شد
زمین به‌زلزله آید چنان که برخیزد امان که باعث امنیّت دل و جان شد
زگرز و نیزه و از تیر و تیغ[2] خونریزش که چار حدّ جهان را چهار ارکان شد
جناح و قلب و یمین و یسار لشکر خصم به‌خون‌نشست‌وشکست‌وخراب‌وویران[3]شد
ادیب معتدلش آن‌چنان صلا[4] در داد که فیض منفعت گرگ و میش یکسان شد
گرفت توشهٔ جمعیت مؤبّد[5] را به‌عهد مکرمتش گر دلی پریشان شد
سموم آتش قهرش به‌وادیی که وزید[6] درون سینه، دل شیر شرزه بریان شد
مسیح مرحمتش آستین مکرمتی[7] چنان فشاند که هر درد عین درمان شد
شکوه جاه و جلالش[8] چنان به‌خود بالید که اعتبار محاطش[9] محیط امکان شد

این قصیده قریب به‌یک صد بیت می‌تواند بود، که بدین نسق و نمط[10] ادا نموده.

مجملاً آنکه بعد از سپری شدن این هنگامه وقایع که روی داده این است که: چون **گداعلی بیگ** خلف **محراب‌خان قاجار** وفات یافته بود، حکومت ولایت **دورق** حسب الاستدعاء زمان خان بیگلر بیگی **کوه کیلویه** به‌**ایمانی بیگ** نام شخصی از اقوام **منوچهرخان** که سابقاً در ولایت **کوه کیلویه** از جانب **اللهویردی**[11]**خان** قوللر آقاسی به‌امر نیابت اشتغال داشته[12] مفوّض شد.

و هم درین اوان مذکور شد که **صفی‌قلی بیگ** ناظر سابق بیوتات که مغضوب و در قلعهٔ

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌خون.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): تیغ تیز.
۳. مل: خراب ویران.
۴. همه دستنویسها: صدا: قیاساً نگاشته آمد.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مؤیّد.
٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): که رسید.
۷. الف، بر، پا، مج (۱و ۲): مکرمتش آستین مرحمتی.
۸. الف: جاه و جلالش.
۹. الف، مج (۲): مخاطس (!)؛ بر، پا، مج (۱): مخاطش.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): که بدین نمط.
۱۱. پا، مج (۱): اللهوردی.
۱۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): داشت.

گلاب[1] محبوس بود، دعوت حق را لبّیک اجابت گفته.

هم درین وقت توجّه خاص **خاقان**[2] **صاحب قران** شامل حال شیر بیشهٔ کارزار **علی‌قلی‌خان** سپه‌سالار گردیده از قید **قلعهٔ الموت** نجات یافت و مقرّر شد که تا روزی که به‌پایهٔ سریر عرش نظیر او را طلب داریم در بلدهٔ جنّت قرین **قزوین** ساکن بوده بدوام دعای دولت روزافزون مواظبت نماید.

و هم درین سال چون مکرّر[3] ازگروه **اوزبکیّه** شومیّه دست‌اندازهای بی‌خوفانه به‌بعضی از صحرانشینان بلاد **خراسان** سر زده بود و در خاطر خطیر **خاقان صاحب قران** می‌گذشت که از بلاد **عراق** به‌طمطراق تمام قشون جهت تنبیه و تأدیب آن جماعت که پای از حدّ خود[4] بیرون گذاشته بودند فرستد[5]. لهذا **شیخ علی‌خان** خلف **علی‌بیگ زنگنه** را که در سرحد **بغداد** بیگلر بیگی و لیلاً و نهاراً به‌امر جانفشانی اقدام داشت، به‌درگاه خلایق پناه‌طلب[6]، و **حسین‌علی بیگ** خلف او را که مضمون کلام «**اَلْوَلَدُ سِرُّمِن اَبیه**(۱)» از سیمای اطوارش ظاهر و به‌خدمت همیشه کشیکی سرافراز بود، به‌نیابت او بدان سرحد گسیل فرمودند.

بعد از آنکه **شیخ علی‌خان** بر مضمون فرمان شفقت نشان مطّلع شد، به‌رسم ایلغار و استعجال به‌اتّفاق جمع کثیری از ایل **زنگنه** به‌اردوی معلّی شتافته در بهترین ساعتی از ساعات شرف پایبوس خدّام بارگاه عرش اشتباه را دریافتند. هم در آن روز **خاقان صاحب قران** قامت شجاعت[7] آن خان با شهامت و بسالت را به‌خلعت[8] منصب سرداری لشکر ظفر اثر که گویا قبایی بود که خیّاطان کارخانهٔ قضا و قدر بر قد رعنای او دوخته بودند، آراسته گردانیده جمّ غفیری از سرگذشتگان بلاد **عراق** را از قورچی و غلام و تفنگچی و توپچی در خدمت او

---

۱. مج (۱): کلان (!).

۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): توجه خاقان.

۳. مج (۳): مکرراً.

۴. الف: که پای خود را از حدّ

۵. الف: بود فرستید؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): بود فرستند.

٦. الف: خلایق طلب.

۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): با شجاعت.

۸. الف: بسالت به‌خلعت.

---

۱) مؤلّف اللّوءلوء المرصوع نوشته است: قال السّخاوی کالزّرکشی لااصل له. ـ سخاوی چون زرکشی گفت که برای آن اصلی نیست. ولی مولانا جلال‌الدّین آن را حدیث پنداشته و در دفتر چهارم مثنوی فرماید:

بهر این فرمود آن شاه نبیه　　　مصطفی که الولد سرّابیه

رک: احادیث مثنوی ص ۱۳۵ ـ مثنوی طبع نیکلسن دفتر چهارم، ص ۴۶۲ بیت ۳۱۱٦.

به‌بلاد خراسان فرستادند.

هم در اواخر این سال بعزّ عرض قرب یافتگان بزم بهشت آیین رسید که صفی قلی‌خان خلف ذوالفقارخان که حاکم ولایت خبوشان بود، خبط دماغ به‌هم رسانیده ازین رهگذر به‌کارهای ضروری آن ولایت که سرحدّ طایفهٔ قطّاع الطریق قلماق است نمی‌تواند رسید. خاقان صاحب قران بدین‌سبب حکومت آن ولایت راکه از آثار هلاکوخان است، به‌زمان بیگ جبا[1]دارباشی خلف کلب علی‌خان حاکم ایروان مرحمت فرمودند.

* * *

[رنجوری و مرگ خاقانِ صاحب‌قران شاه عباس ثانی]

درین سال که هزار و هفتاد و شش هجری[2] و دارالسلطنهٔ اصفهان بهشت نشان مخیّم[3] سرادقات جاه و جلال بود، خاقان صاحب قران به‌عظمت بیش از پیش و جبروت مطابق آیین و کیش، به‌عزم سیر و شکار روانهٔ ییلاق حدود اصفهان شدند و چند روزی در آن اراضی و صحاری عشرت بخش خاطر دریا مقاطر گردیدند و به‌تاریخ پنجم شهر ربیع‌الاوّل سنهٔ مزبور[4] به‌دار السلطنهٔ معاودت فرمودند. درین ولا به‌سبب ناخوشی هوا مزاج با ابتهاج صاحب تخت و تاج از منهج اعتدال گردیده به‌حسب ظاهر اندك عارضه‌یی که در حقیقت نسبت به‌اقلیم وجود مسعود فتوری عظیم بود، روی نمود. ازین رهگذر انقلاب تمام در افاق وجود کافّهٔ انام و جمهور خواص و عوام به‌هم رسید[5]. و جنود نامعدود اندوه بیکران دو اسبه بر سر ولایت تن ناتوان ایرانیان تاختن آورده کار ما دگرگون گردید. اطبّاء جالینوس قرین[6] صلاح حال در آن دیدندکه خاقان صاحب قران خواهی نخواهی عنان‌کمیت همّت را به‌سمت مازندران بهشت نشان که جوهر هوایش دماغ خاطر ابنای روزگار را مفرّحی است سازگار انعطاف دهند. بناءً علیه، به‌تاریخ نوزدهم شهر ربیع‌الاوّل سنهٔ مزبور[7] از دارالسلطنهٔ مذکور خروج نموده عازم صوب مازندران بهشت نشان شدند. تربیت‌خان ایلچی سلطان اورنگ زیب، به‌هدایت بخت واژگون انیس شخص تکاهل گردیده با وجود زیرکی[8] طبع و چالاکی عقل توفیق ادراك آن

---

۱. الف: جبّه با تشدید با، بر، پا، مج (۱ و ۲): جبه. ۲. بر: درین‌سال‌که سنه ۱۰۷٦.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): اصفهان مخیم. ۴. بر، پا، مج (۲ و ۳): مذبور (!).
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌هم رسیده. ٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): جالینوس نشان.
۷. بر، پا، مج (۲ و ۳): مذبور. ۸. مج (۳): زیره‌کی.

سعادت عظمی[۱] را درنیافت[۲] و روی اندیشه را از محراب بندگی و اطاعت سگالی برتافت. هرچند که مستوفی قلمرو ادب دانی به‌زبانی که[۳] می‌دانی همدم گشته از روی محرمیّت بدان خان دولت یار به‌توسّط زبان خامهٔ عنبر[۴] شمامه اظهار نمودکه سواد جواهر وجود خود را قابل استفاضهٔ نور حضور اولیاء دولت ابر فروغ ندانستن مناسب نیست. بلکه بهبود در آن است که سیر بلدهٔ اشرف را که نسیم زلف ایاز سنبل بهجت‌شمیمش مفرّح یاقوتی‌مزاجها است، از دست ندهی. طوطی طبع مدرک آن خان فصیح البیان[۵] شکر شکن گشته از راه هشیاری بشتاب تمام درصدد جواب درآمده می‌گفت‌که: ای‌رفیق‌شفیق وای‌مشفق‌موافق، حرفی‌که‌مقبول‌طبع نباشد، چرا می‌گویی؟! نمی‌دانم از بردن من چه وجه[۶] منظور و کدام معنی مطلوب است. همان بهتر که طومار اظهار را سر به‌مهر خموشی سازی. چون مبحث قیل و قال مشارٌالیهما[۷] مسموع محرّر اوراق شد. آن راز شادی طراز را بدین نمط لباس موزون پوشانیده به‌حیطهٔ تحریر درآورد:

لمحرره[۸]:

گفت ایلچی زروی بی‌خوفی   به‌جناب رفیع مستوفی
کز چه رو می‌بری مرا به‌سفر   گفت: بهر سیاهی لشکر

مطلب ایلچی مذکور ازین ایستادگی بیجا آنکه شاید او را بزودی مرخّص سازند که عازم صوب مقصد شود، چون حقیقت این معنی در راه مازندران به‌عزّ عرض خاقان صاحب قران رسید، حکم جهان مطاع آفتاب شعاع به‌عهدهٔ میرزا هاشم مهماندار شرف نفاذ[۹] یافت که چون مطلب اصلی تربیت خان از ایستادن رفتن است، مقرّر شد که کارکنان دولت روزافزون در هنگامی که به‌شرف پایبوس مشرّف شود، او را نگاه داشته از راه مشهد مقدّس منوّر روضهٔ[۱۰] رضویّه و علی ساکنها الف الف السّلام والتّحیّه روانهٔ هندوستان نمایند. باید که مومیٌ‌الیه را به‌اتّفاق ملازمان سلطان اورنگ زیب به‌اردوی گیهان پوی آورد.[۱۱]

---

۱. پا، مج (۱): عظما.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): در نیافته.
۳. الف، بر، پا، مج (۲) به‌زبان که.
۴. بر: عنبرین.
۵. بر: البنیان.
۶. الف: بر، مج (۱): چه و چه (!).
۷. الف، بر، مج (۱): مشارٌالیها، پا: مشارٌالیه.
۸. الف: درآورد بیت، بر، مج، (۲ و ۳)، مل: درآورد.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲)، مل: نفاء.
۱۰. مج (۳) رضیهٔ.
۱۱. الف. گیهان پوی چون.

چون مضمون فرمان به‌سمع **تربیت‌خان** رسید، از راه اطاعت سگالی درآمده روانهٔ **بلدهٔ مازندران** گردید.

از جملهٔ وقایع که در حین طیّ مسافت راه به‌عرض رسید، آن[۱] بود که جمع از رعیّت از دست تسلّط **فریدون خان** ولد طالب‌خان حاکم بندر **عباسی** شاکی گشته عرض احوال به‌دیوان معدلت بنیان نمودند. و **خاقان صاحب قران** مومیٔ‌الیه را معزول و جای او را **به‌محمد مؤمن بیگ** ولد **شروان بیگ** غلام خاصّهٔ شریفه که[۲] در آن اوان کوتوال قلعهٔ محسنیه[۳] منجمله **حویزه** بود، عنایت، و جای او را **به‌صفی قلی بیگ** به‌**تانیا بیگ** مشهور، مرحمت[۴] و مفوّض فرمودند. و هکذا در بین راه جمعی از قورچیان و غلامان همیشه‌کشیک را در میان طوایف قزلباش سرافرازی بخشیده به‌قدر دو چندان مواجب، انعام[۵] بدیشان مرحمت فرمودند. بعد از آنکه به‌تاریخ بیست و هفتم شهر جمادی الثانی[۶]، **حضرت صاحب قرانی** داخل قصبهٔ **بارفروش مازندران** شدند، در آنجا شدّت عرض مرض که بر جوهر وجود مسعود عارض شده بود، ظاهر شد. اطبّاء حاذق تجویز فصد نموده ازین سبب فی‌الجمله تخفیف در شدّت زحمت به‌هم رسید[۷]. چند روزی در قصبهٔ مذکور از رنج[۸] برآسوده از آنجا به‌همعنانی سعادت و اقبال عنان اشهب اجلال را به‌جانب **خطّهٔ اشرف** تاختند. بعد از ورود مسعود، به‌چند روز[۹] بهدایت حضرات[۱۰] ائمّهٔ هدی علیهم التّحیة و الثّنا توفیق ترک شراب یافتند. و اکثر اوقات در آن اوان که ضعف تمام در جوهر دماغ راه یافته بود، خود را به‌سیر و شکار و سواری و بعضی از اوقات به‌کار سازی خلایق که ودایع بدایع حضرت آفریدگارند، مشغول می‌ساختند. درین ولا بهار کامگار به‌امیّد ترتیب[۱۱] دماغ بندگان **خاقان صاحب قران** قدم در عیش آباد چارباغ[۱۲] خطّهٔ جهان‌گذاشته[۱۳] جنان چنان[۱۴] نشأهٔ[۱۵] شراب[۱۶] عیش و سرور

---

۱. پا: به‌عرض ان.
۲. مج (۳)، مل: محمد بیگ ولدکه. و جای آنچه حذف شده است خالی مانده.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) محسّنه.
۴. بر: به‌صفی قلی بیک مرحمت.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مواجب و انعام.
۶. بر: جمادی‌الاوّل.
۷. پا: رسید.
۸. بر: رنج ره.
۹. بر: به‌چندگاه.
۱۰. الف، پا، مج (۱ و ۲): حضرت.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): تربیت.
۱۲. مج (۳): چهارباغ.
۱۳. پا: گذاشت.
۱۴. الف، پا، مج (۱ و ۲): چنان جنان؛ بر: چنان چنان (!).
۱۵. همهٔ دستنویسها: نشاء؛ قیاساً نگاشته آمد.
۱۶. مج (۱) چنان جنان شراب.

مصحوب هواهای روح افزا نثار بزم بهشت نما نمود. نوروز بهجت اندوز عشرت پیرای فضای خاطر اندوهگین منتظران مژده شوق گردیده[1] افسردگان انجمن چمن را از اهتزاز نسیم مشک اذفرشمیم، نوید ورود مسعود امیدْ سرسبزی رسید. پیادگان جلو سپهسالار بهار هر یک به‌وضعی[2] قدم در عرصه ظهور گذاشتند. پیشروان جنود خرّمی آمو و مرغزار روزگار، هر کدام به‌نحوی لوای خود نمایی برافراشتند بیت.[3]

بهار آمد و خرّمی ساز کرد　　در فیض بر روی دل باز کرد
ز بس در چمن لاله و گل نشست　　شد از انعکاس هوا رنگ بست

خاقان صاحب قران به‌تاریخ روز شنبه سیزدهم[4] شهر رمضان‌المبارک جشن‌نوروز یونت‌ئیل ترکی راگذرانیده درین بزم بهشت آیین نسبت[5] به‌تربیت‌**خان** ایلچی **سلطان اورنگ زیب** به‌اضعاف مضاعف از آنچه به‌رسم تحفه و پیشکش در حین ورود به‌نظر اولیاء[6] دولت ابد پیوند رسانیده بود، از ستوران راهوار رخش‌نژاد عراقی و اقمشهٔ نفیسه و اجناس متنوّعهٔ بلاد **ایران** و غیره انعامات پادشاهانه فرمودند. و هم درآ ن روز پایبوس **خاقان صاحب قران** به‌توسّط افتادگی کرده، رخصت معاودت نمودند. و مقرّر شد که **صفی قلی‌بیگ** یوزباشی طایفهٔ **اینانلو**[7] باتّفاق جمعی[8] از جانسپاران، ایلچی مذکور را بدارالقرار **قندهار** به‌خدمت عالیجاه **منصورخان** بیگلربیگی آن دیار برده تسلیمش فرمایند[9]. بعد از سپری شدن این مقدّمه، به‌عزّ عرض رسید که **ایمانی‌خان** حاکم ولایت **دورق** وفات یافته. جایش به‌**نوروز بیگ اینانلو**[10] مرحمت شد. و هم درین[11] اوان **خاقان صاحب قران** به‌نفس نفیس شبی به‌احوال جماعت قورچی و غلام و تفنگچی رسیده هرکس که در کشیک حاضر بود به‌اضعاف قدر مواجب انعام مرحمت فرمودند.

در این ایام **فتح علی بیگ** سفره‌چی باشی، خلف **مقصود بیگ** ناظر بیوتات که جوانی[12]

---

۱. الف: گردانید.
۲. الف، بر، پا، مج، (۱ و ۲): به‌وصفی؛ مج (۳)، مل: به‌وضع، قیاساً نگاشته آمد.
۳. بر، مج (۳) مل: برافراشتند.
۴. مل: سیزدهم.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): آیین به.
۶. مل: اولیاء اولیاء.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): اینالو.
۸. مج (۳)، مل: جمع.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲). تسلیم نمایند.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۲): اینالو؛ مج (۱): نیالو.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): در آن.
۱۲. مج (۳)، مل: جوان.

بود به‌وصف ادب آراسته وفات یافت و نعش آن نو گذشته به‌مشهد مقدّس مطّهر رضویّه[۱] نقل شد. و هم درین اوان که ولایت مازندران مخیّم جاه و جلال خاقان صاحب قران[۲] بود به‌توسط اغراضات عالیجاه میرزا بدیع متولّی سرکار فیض آثار رعایاء آن دیار شکوهٔ بی‌حساب به‌دیوان معدلت بنیان نموده به‌جریمهٔ خطاکاریها فرمان واجب الاذعان به‌عزل صفی قلی خان بن[۳] رستم[۴] خان که به‌امر بیگلر بیگی گری الگاء مشهد مقدّس قیام داشت و به‌مصادره و موآخذهٔ چند نفر از ملازمان او به‌شرحی که زبان‌زد[۵] خامهٔ اظهار می‌شود، صادر شد.

حکم مذکور این است

حکم جهان مطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه زینا للایالة و الشوکة و الجلالة و العزّوالاقبال شیخ علی‌خان زنگنه[۶] سردار لشکر ظفر اثر خراسان و حاکم کلهر و سنقر[۷] به‌عنایت شاهانه سرافراز گشته بدانند که بنا بر بدسلوکی و ناسازگاری[۸] صفی‌قلی بیگلر بیگی مشهد مقدّس معلّی و ارتکاب بعضی امور و شکایت[۹] رعایای الگاء مذکور از مشارٌالیه او را از امر مزبور[۱۰] معزول فرمودیم. و عرایض رعایا که مشتمل بر زیادتی و بی‌حسابی مومیٌ‌الیه داده بودند، نزد آن عالیجاه فرستاده شد. و انشاءالله[۱۱] عنقریب حاکم به‌جهت الگاء مذکور تعیین و فرستاده خواهد شد.

چون بر مضمون رقم اشرف مطّلع گردد[۱۲]، مومیٌ‌الیه را در خانه بدون آنکه قید و بندی داشته باشد، محبوس ساخته مردم اعتمادی تعیین نماید که همه وقت به‌محافظت و محارست[۱۳] او مشغول بوده باشد[۱۴] و کّل اسباب و اموال و مایعرف[۱۵] او را به‌وقوف وزیر خراسان ضبط نموده چند نفر از ملازمان و عملهٔ او را که دخیل معاملات مشارٌالیه بوده باشند، به‌دستور به‌مردم اعتباری سپارد که نگاه دارند. و عمل‌کرد مومیٌ‌الیه را صیغه به‌صیغه از روی دفاتر جزو

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): رضویه و علی ساکنها الف الف السّلام و التحیه.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و جلال صاحبقران.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ابن؛ قیاساً نگاشته آمد.
۴. مج (۳)، مل: صفی قلی خان رستم.
۵. مج (۳)، مل: زبان‌زدی.
۶. الف: شیخ علی‌خان حاکم زنگنه.
۷. پا: سنتقر (!).
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): و ناسازی.
۹. الف: شکایات.
۱۰. بر: مذبور (!).
۱۱. بر، پا، مج (۱): اینشاءالله.
۱۲. پا: مطلع شد و.
۱۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و ممارست (!).
۱۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بوده باشند.
۱۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): اسباب و مایعرف.

روزنامجات او مشخص نموده نسخهٔ منقّحه برآن درست داشته با نسخهٔ اموال او به‌مهر وزیر خراسان به‌درگاه جهان پناه فرستد. و مومیٌ‌الیه را به‌دیوان حاضر نموده به‌حضور عـالیجاه متولّی آستانهٔ منوّرهٔ مقدّسهٔ مطهره و وزیر خراسان به‌حقیقت مقدّمات که رعایا در عرایض مذکور عرض نموده‌اند، رسیده حقیقت مقدّمات واقعی را عرض نماید. و در باب محافظت مشارٌالیه کمال اهتمام به‌تقدیم رساند تا تعیین حاکم، شهر و بلوکات را به‌واجبی ضبط نموده نگذارد که از احدی بر رعایا و غیرهم ستمی واقع شود و به‌توجّهـات شـاهانه سـرافـراز و مستمال(۱) باشد. تحریراً شهر صفر سنهٔ ۱۰۷۷.

چون حکم جهان مطاع آفتاب شعاع به‌خان کاردان شیخ علی‌خان رسید، در همان روز ورود رقم نفاذ[۱] توأم کاربند خدمت مرجوعه گردید.

درین وقت رایات فیروزی آیات از مازندران عازم الگاء خراسان گردیده چند روزی منزل خسروآباد دامغان محلّ نزول اجلال شد. درین هنگام کشور فرخنده فرّ وجود مسعود خاقان بی‌همال را از[۲] دیدهٔ روزگار غدّار آفت عین الکمال رسیده جنود نامعدود بیماری نفس نفیس حضرت احمد سیرت را مرکزوار احاطه نمود. عساکر فیروزی مآثر صحّت که صبح و شام، بلکه علی‌الدّوام پاسبان ذات حمیده صفات بودند، در پیش یورش ازدحام[۳] لشکر سراسر خطر مرض تاب مقاومت نیاورده، دست تسلّط را ازکار پیکار کشیده داشتند، و حصن حصین پیکر نازنین او راکه سرمایهٔ ایجاد وجود جنود امنیت بود، در میان افواج قاهره عوارض شدید مدّتهای مدید گذاشتند. سپاه رزمخواه ادویهٔ مفرده و مـرکبه[۴] بـه‌محصّلی انـدیشهٔ طبیبـان جالینوس نشان، فوج فوج کرّةً بعد اولی: به‌ارادهٔ شکست عسکر مرض و مرّةً[۵] بعد اخری به‌عزم[۶] تقویت جیوش صحّت به‌معرض عرضهٔ[۷] عرض شتافته امداد وداد[۸] هیچ یک از آنها موافق مزاج

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نفاد.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بیهمال از.
۳. پا: اذدحام (!).
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مفرده مرکبه.
۵. بر: مرض مرّة.
۶. پا: فوج فوج کرّةً بعد اولی مرّةً بعد اخری به‌ارادهٔ شکست عسکر مرض به‌عزم.
۷. مج: (۳)، مل: عرصهٔ.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): امداد دوا.

---

۱) مستمال: رک: کتاب حاضر ص

وهّاج نیفتاد و قوّت طبیعی اضداد یوماً فیوماً رو به‌فساد نهاد. جمودت برودت که در صورت ممدّ و معاون[1] موکب مرض تمام آزار بود، بر وجود حرارت که در معنی میرآتش آن سرکار بود، غالب آمد. گوهر رطوبت که در حقیقت صفای باطن فیض مواطن صحّت را آب و رنگ تازگی می‌بخشید، از جوهر یبوست[2] که در حاکم حکمت جزء اخیر علّت تامّهٔ عرض مرض است، مغلوب گردید.

مجملاً آنکه ایستادگی به‌افتادگی مبدّل، وافعال قوای اعضاء رئیسه بالکلّیه[3] مختلّ شد

لمحرره[4]:

نهال قامتش از پا درافتاد	گل باغ امیدش از بر افتاد
کتاب تندرستی گشت ابتر	نهاد از بیخودی پهلو به‌بستر
طبیبان بر سر او جمع گشتند	به‌بالینش همه چون شمع گشتند
طبیبی جست[5] از قانون شفایش	طبیبی[6] خویش را کردی فدایش
طبیبی[7] جان و دل می‌کرد خدمت	طبیب دیگرش می‌گفت: رحمت!
در آن ساعت چو اختر درگذر بود	دواها و دعاها بی‌اثر بود
علاجی[8] بهر درد شه نجستند	ز آب زندگانی دست شستند.

راوی گوید که چون کار تمارض به‌طول انجامید، و افعال قوّتهای طبیعی به‌سرحدّ نقصان کشید و نوبت ارتحال نزدیک رسید. **خاقان صاحب قران**، به‌نفس نفیس متوجّه تهیّهٔ اسباب ضروری سفر آخرت گردید.

از آن جمله است که در آن اوان به‌اعتقاد ثابت جازم، مطابق واقع از شراب توبه فرمودند و مضمون آیهٔ کریمهٔ: «یا ایُّها الّذینَ آمنوا توبوا الی الله تَوْبَةً

---

۱. الف: که در صورت محدود و ممدّ و؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): که در صورت ممدود ممدّ و.

۲. مج (۱): پیوسته.

۳. بر، پا، مج (۲)، مل: باالکلیه.

۴. مج (۳)، مل: شد.

۵. مج (۳)، مل: طبیب جستی.

۶ و ۷. مج (۳)، مل. طبیب.

۸. مج (۳)، مل: علاج.

نَصُوحاً»(۱) را به کرّات ورد زبان حق ترجمان ساختند. و از آن جمله است که به‌هدایت الهام غیبی مقرّر فرمودندکه همه‌ساله کارکنان دولت ابد قرین، ازوجوهات‌سرکار خاصّهٔ آن حضرت سال به‌سال موازی دوازده عدد شمعدان[۱] نقره و دو عدد عودسوز طلا که قیمت آنها تقریباً مبلغ یک هزار تومان می‌شد، سامان نموده بر سر مرقد منوّر مطهّر امام دین و دنیا، **سلطان ابوالحسن علی‌بن موسی الرّضا** بامقداری مصالح مقرّر می‌فرستاده‌باشند؛که در عرض یک سال تمام خدّام فرشته احترام سرکار فیض آثار در روضهٔ مقدّس کار فرمایند. و بعد از سپری شدن مدّت معهود به‌وقوف چراغ‌افروز خاندان روشندلی عالیجاه متولّی، طلا و نقرهٔ اجناس مزبور[۲] رامسکوک به‌سکهٔ رایج نموده به‌خرجی راه زایران آستانهٔ منوّرهٔ متبرکه می‌داده باشند.

بعد از[۳] آنکه خاطر خطیرش از تدارک اسباب سفر خیر اثر فراغت یافت، در منزل **خسروآباد دامغان**، در شب سه‌شنبه بیست و پنجم شهر ربیع‌الاوّل سنهٔ هزار و هفتاد و هفت داعی حق ندای «واللهُ یَدْعوا إلیٰ دارِ السّلام» (۲) به گوش هوش پادشاه کافّهٔ بلاد اسلام رسانیده مرغ روحش به‌جانب گلشن سرای قدس شتافت.

سایرا[۴]:

چو ازکار ضروری باز پرداخت   یکایک را ز روی لطف بنواخت

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دوازده شمعدان.
۲. الف، پا، مج (۲): مذبور.
۳. مج (۳): باشند از.
۴. بر: شتافت بیت؛ مج (۳)، مل: شتافت.

۱) سورهٔ شریف‌التّحریم (٦٦) آیهٔ مبارک (٨): «یاایهاالّذینَ اٰمنواتُوبُوا اِلی اللهِ توبَةً نصوحاً عَسیٰ رَبُّکُمْ اَنْ یُکَفِّرَ عَنکُمْ سَیِّآتِکُمْ ویُدْخِلَکُمْ جَنّاتٍ تَجري مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ یَوْمَ لاٰ یُخْزِی اللهُ‌النَّبیَّ واَلّذینَ آمنوا مَعَهُ نورُهُمْ یَسْعیٰ بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَ بِاَیْمانِهِم یَقُولُونَ رَبَّنٰا اَتْمِمْ لَنٰا نُورَنٰا وَاغْفِرْلَنٰا اِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ.
ای گرویدگان توبه کنید و باخدای گردید که از بازگشتن با جرم نبود. الله بر خود واجب کرد تائب را از شما که بسترد و ناپیداکند بدیهای شما و در آرد شما را در بهشتهایی زیر درختان آن جویها روان در آن روز که الله خوار نکند و خجل رسول خویش را و نه گرویدگان که با او باشند. روشنایی ایشان به‌نهیب می‌شتابد پیش ایشان و از دست راست ایشان می‌گویند خداوند ما تمام‌کن این روشنایی ما و بیامرز ما راکه تو بر همه‌چیز توانایی». ـ ترجمه از کشف الاسرار میبدی.

۲) سورهٔ شریف یونس (۱۰)، آیهٔ مبارک (۲۵): «وَ اللهُ یَدعوا الیٰ‌دار السَّلامِ وَ یَهْدي مَنْ یَشآءُ اِلٰی صِراٰطٍ مستقیم» الله با سرای سلامت می‌خواند و راه می‌نماید (و بر طلب می‌دارد) او را که خواهد به‌راه پایندهٔ راست». ـ ترجمه از کشف الاسرار میبدی.

لب حسرت[1] گزید و دیده‌تر کرد   به‌سوی عالم باقی[2] سفر کرد
به‌یک ناگه[3] دل بیدار شه خفت   چه گویم من؟ که نتوان بیش ازین گفت!

چنین به‌سمع محرّر اوراق رسیده که در آن هنگام که چراغ بزم وجود آن پادشاه خدا آگاه، از شدّت تندی صرصر اجل موعود[4] به‌امر ملک ودود خموشی اختیار می‌نمود، مکرّر این بیت را که از جمله کلام حقیقت انتظام سایرای مشهدی است، به‌زبان حق ترجمان تذکار می‌فرموده‌اند:[5]

سایرا[6]:

پرتو عمر چراغیست که در بزم وجود   به‌نسیم مژه بر هم زدنی خاموش[7] است

از شدّت ظهور این حادثه پر خلل، لباس زینت آسمان به‌جامهٔ سوگواری بدل[8] شد. طوفان نوح ناله و افغان از تنور سینهٔ مردم ایران فوّاره کشید. آشوب قیامت کبری که تا این دم در پس پردهٔ عدم پنهان بود، با چندین چندین وحشت به‌عرصهٔ[9] ظهور خرامید. از بسیاری گرانی بار این اندوه، پای ثبات این کهنه کاخ لغزیدن[10] گرفت. از دم سردی باد خزان مصیبت، برگ گل قدح عشرت را فتور ریختن پیش‌آمد. شمشیر صاحب مصاف که در سینه شکافی خصم برقی[11] بود سرآمد، در سیاه خانهٔ غلاف منزوی گردید. سنان تیز زبان که از بسیاری قدرت در میان آلات حرب و ضرب به‌سرداری علم بود، به‌خاک ناتوانی غلتید.[12] در آن اوان محرّر اوراق این مرثیه را در بیان آن روز رستخیز نشان گفته:

مرثیه لمحرره[13]:

شد ازین واقعهٔ هایلهٔ[14] حشر نظیر[15]   مرغ روح فلکی در قفس چرخ اسیر[16]

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مدت.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): فانی(!).
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بیک ناله که.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): موجود.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): می‌فرمود.
٦. بر: لمحرره (!)، پا، مج (۱) می‌فرمود؛ مج (۳)، مل: می‌فرموده‌اند.
۷. الف، مج (۳)، مل: خواموش (!).
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مبدل.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): پنهان بود به‌عرصهٔ.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) به‌غریدن.
۱۱. مج (۳)، مل: برق.
۱۲. همهٔ دستنویس‌ها: غلطید، قیاساً شیوهٔ امروز نگاشته آمد.
۱۳. این عنوان در مج (۳)، مل نیست.
۱۴. الف، بر، پا، مج، (۱ و ۲): واقعهٔ ایلهٔ هایله.
۱۵. مج (۳): ای‌عزیزان شد ازین‌واقعهٔ حشر نظیر.
۱٦. الف، بر، پا، مج، (۱ و ۲): اثیر.

جای آنست که اموات تمامی ز قبور / سر برآرند ازین زلزلهٔ[1] صور صفیر
بسکه این درد جگرسوز به‌دلها ره یافت / همه گشتند سرآسیمه چه برنا و چه پیر
آنقدرها ز نظام و نسق افتاد جهان / که ره[2] گردش خودکردگم این چرخ اثیر[3]
شرح این قصّهٔ جانکاه اگر می‌خواهی / گوش کن شمّه‌یی از خامهٔ تقریر فقیر
دست بر سینه زنان، دادکنان، می‌گویند / سر بسر جملهٔ ایران زصغیر و زکبیر

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!
خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

عالم از آتش این حادثه گردید کباب / کشور عشرت اصحاب طرب گشت خراب
یک جهان کشتهٔ شمشیر ستم گردیدند / آسمان سر به‌سلامت نبرد روز حساب
دود این آتش جانسوز چنان گشت بلند / که بپوشید فلک جامهٔ نیلی ز سحاب
بسکه در صیغهٔ[4] اندوه بپیچید سپهر / ریخت شیرازهٔ اوراق وجودش چو کتاب
وزرا دفتر تدبیر به‌هم پیچیدند / امرا جمله نشستند به‌خاک تب و تاب
مطربان چنگ به‌قانون دل خسته زدند / تار طنبور بریدند و شکستند رباب
دل پر از آبلهٔ[5] حسرت و غم می‌گویند / ترک‌وتاجیک تمامی همه‌از شیب وشباب[6]

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!
خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

جای آنست که در ماتم خاقان جهان / جامهٔ هستی خود چاک نماید دوران
جای آنست که در تعزیهٔ خسرو عیش / در میخانهٔ خود مهر کند پیر مغان
جای آنست که از کثرت آشوب شوند / ساکنان فلکی ذاکر فریاد و فغان
من ندانم که درین روز قیامت آشوب / چون نشد مملکت شوکت ایران ویران؟!
چون نپاشید ز هم سلسلهٔ ملک وجود / اندر آن روز غم اندوز که رفت او زمیان
گر بگویم که قیامت شده ظاهر، غلط است! / کی‌تواند که دهد محشر ازین روز نشان؟!

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سلسلهٔ. ۲. مل: رهی.
۳. مج (۳): که زهر گردش خودکم این چرخ اسیر (!).
۴. همه دستنویس‌ها: صیقهٔ؛ قیاساً نگاشته آمد. ۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دل پر آبله.
۶. الف، بر، مج (۳)، مل: سباب (!).

شده در ماتم آن خسرو فردوس مقام　　این دو مصرع همه را از دل وجان ورد زبان

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!

خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

تا نموده به‌سوی گلشن فردوس آهنگ　　مرغ روح شه[۱] عادل دل کامل فرهنگ

گل روی سبد عالم خوبی ایران　　باخت از سیلی این واقعهٔ هایله رنگ

حیف از آن شاه که بگریختی از صولت او[۲]　　تا به‌صحرای عدم رو بقفا شیر و پلنگ

حیف ازآن شاه که ازصولت تیغش به‌مصاف　　دشمنان را نشدی فرصت یک لمحه درنگ

ساقی دور به‌یک گردش پیمانهٔ چشم　　کرد در کار دل دردکشان جام شرنگ

آمد از صدمهٔ تیغ دو دم شخص ستم　　عاقبت پای دل شأن دلیران بر سنگ

روز هیجا همه فریادکنان می‌گویند　　پهلوانان ظفر کوکبهٔ عرصهٔ جنگ

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!

خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

حیف ازآن شاه‌جوان[۳]بخت‌که درعهد عمل　　رو[۴] نمی‌داد به‌فرمودهٔ حق نقص و خلل

تا سفر کرد ازین دار فنا شاه شده　　کار و بار همهٔ ملک جهان مستأصل

تا شهنشاه به‌فرمان خداوند سپرد　　جوهر جان به‌ید قدرت سلطان اجل

کرد از ذایقه‌ها[۵]، کار سموم آب نبات[۶]　　زهر گردید به‌کام همه‌کس شهد عسل

تا عیان گشت مراین حادثه در خطّهٔ ارض　　آسمان را شده از فکر، دماغش مختل

تا چراغ دلم از باد جفا گشت خموش　　پر شد از اخگرجان سوز مرا جیب و بغل

تا شهنشاه گرفته است ازین عرصه کنار　　اهل ایران همه گویند خصوصاً به‌جدل

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!

خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

بسکه از شدّت این واقعه بی‌حال شدند　　اهل ایران همه کاهیده‌تر از نال شدند

---

۱. مل: شهی.

۲. مج (۳): صولتشان؛ مل: صولت آن.

۳. الف: جهان.

۴. مل: ره.

۵. بر: زایقه (!).

۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): آب حیات.

ماهیان از تب[1] این واقعه در آتش سوز — آب گشتند و چو دریا[2] همه سیّال شدند
دلگشا تکیه عالم ز خضارت افتاد — مفرد و پیر و قلندر همه ابدال شدند
دهقنت پیشه جوانان همه در محنت هجر — بسکه‌دیدند الم،راست‌چومنگال(۱) شدند[3]
بسکه خم شد قد افلاک ازین بار گران — نوجوانان الف قد، همه چون دال شدند
بسکه از گریه جلا یافت دل پیر و جوان — در نظرها همگی آینه تمثال شدند
پیر و برنا همگی ورد زبان ساخته‌اند — بسکه حیرت زده و مضطر و بدحال شدند

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!
خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

کو کجا رفت و چه شد خسرو دانشور ما؟ — عاقبت بیخت فلک خاک جفا بر سر ما!
شاد شد خصم دغا[4] پیشه خدایا مپسند — بسکه پیچید به‌خود خاطر غم‌پرور ما
دشت ازین واقعه دریای طلاطم گردید — گشت مستغرق گرداب فنا پیکر ما
می‌تپد[5] روز و شب از حسرت دیدار کسی — همچو ماهی دل افتادهٔ ما در بر ما
رفت بر باد فنا بوی گل باغ حیات — زود بی‌برگ و نوا شد شجر مثمر ما
می‌گزد لب دل گم گشته که کو تخت کیان — می‌زند دیده به‌هم دست، که کو افسر ما؟!
همه فریاد زنان گریه کنان می‌گویند — لب خشک و دل پر حسرت و چشم‌تر ما

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!
خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

بی‌وجود گل رخسار جهاندار زمن — در نظر خار نماید گل ریحان چمن
بسکه گشتند سراسیمه درین واقعه خلق[6] — یک کس از دست ملالت ندهد دل به‌سخن
نیلگون جامه درین تعزیه کردند به‌بر — سوسن و سنبل و نیلوفر و ریحان و سمن
گشت طوفانی امواج بلا خیز خطر — کشتی خاطر امن همه در بحر محن

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): در تب.
۲. الف: آب گشتند.
۳. این بیت در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) نیست.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): جفا.
۵. بر، پا، مج (۲ و ۳)، مل: می‌طپد؛ مج (۱): می‌طپید؛ قیاساً به‌شیوهٔ امروز نگاشته آمد.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بسکه گشتند در این واقعه هایله خلق.

---

۱) منگال: داس. ـ رک: امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۴۰۲ ـ لغت‌نامهٔ دهخدا.

خواب و آرام نموده است وداع دل و چشم — محشر شورش بیداد و فتور[1] است و فتن

بی‌سخن رفت درین تعزیه تا چرخ اثیر[2] — شیون غلغلهٔ ناله ازین[3] کاخ کهن

جمله آواز یکی کرده، به‌هم می‌گویند — طوطی و بلبل و کبک دری و زاغ وزغن[4]

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!

خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

می‌زند برسر خود شمس و قمر لیل و نهار[5] — که چه شد خسرو بهرام دل شیر شکار؟!

گشت بی‌برگ و نوا عاقبت از باد خزان — نونهال چمن گلشن این تازه بهار

کاکل و زلف بریدند و به‌خون غلتیدند[6] — سرو قدان گل‌اندام[7] سراپای نگار

بسکه در جوهر هر جسم تخلخل ره یافت — بند و پیوند فلک تا به‌سمک رفت زکار

فوج ارواح چو اموات نماید به‌نظر — دیده‌ها بر لحد جسم کسان، شمع مزار

خسرو مملکت فیض برون شد ز میان — الفرار ای[8] دل گمگشته که رفتم به کنار

در محافل همگی بربط و چنگ و دف و نی — می‌سرایند شب و روز به‌صد نالهٔ زار

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!

خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

ای دریغا ز جهاندار سکندر افسر — زیب اورنگ سخا، شاه عدالت گستر

من ندانم که ازین صرصر بیداد چرا — دفتر هستی آفاق نگردید ابتر؟!

افسر شوکت و شان را به‌زمین او خورشید — طرح کرد از ستم چرخ، عطارد دفتر

آن‌قدر شیون بیداد[9] ز ایران برخواست — که عیان گشت به‌هر گوشه هزاران محشر

هیچکس یاد ندارد به[10] چنین حادثه‌یی — یک‌جهان هوش زکف داده همه خاک‌بسر

نکته‌یی بشنو از آن خسرو فردوس[11] مکان — در مصیبت‌کدهٔ دهر، درین عرصه اگر

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲و ۳) بیداد فتور.
۲. مج (۳): اسیر.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نالهٔ این.
۴. الف، مل: زاغ زغن.
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): لیل نهار.
۶. همه دستنویس‌ها: غلطیدند؛ قیاساً به‌شیوهٔ امروز نگاشته آمد.
۷. بر، پا: گلندام.
۸. الف، پا، مج (۲): القرار ای؛ بر، القرار این (!).
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): شیون و بیداد.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): که.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): خسرو خورشید.

حیف و میلی به‌یتیمی برسد می‌گوید　　داد و بیدادکنان صبح و مسا بیحد و مر

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!

خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

نقد دل، جنس خرد، رفت برون از کف ما　　چه توان گفت بجز این که توکّل به‌خدا

گشت از شورش ایّام گل‌آلود ملال　　چشمهٔ آب زلال دل اصحاب صفا

ماه نو در غم این واقعهٔ مهر گسل　　گشت کاهیده[1] بحدّی که شد انگشت‌نما

تا خداوند گرفته است ازین عرصه کنار　　برطرف شد زجهان شیوهٔ انعام و عطا

آخر افتاد ز بیرحمی صیّاد قدر　　مرغ دلهای یتیمان، بدم دام قضا

گرد ازین زلزله برخواست، بحدّی که فلک[2]　　بیخت بر فرق مصیبت‌زدگان خاک جفا

دل و دین داده ز کف، نوحه کنان می‌گویند　　انس در خطّهٔ غبرا و، ملایک بسما

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!

خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

تا که احوال شهنشاه دگرگون گردید　　عالمی از غم این واقعه محزون گردید

یک جهان کشتهٔ تیغ ستم دهر شدند　　هر که جان برد، ازین معرکه مغبون گردید

عام شد گریه بحدّی که فضای[3] دو جهان　　سر به‌سر جمله بمانندهٔ جیحون گردید

منعکس گشت قضایای جهان جمله چنانک　　مشک در نافهٔ آهوی ختن خون گردید

همچو شب جامه سیاهند، همه خلق جهان　　که چراچرخ به کام دل گردون گردید؟!

برگ امید و نخل طرب عشرت ریخت[4]　　گلشن افسرده‌تر از خاطر مجنون گردید

ترک و تاجیک تمامی همگی می‌گویند:　　کاندرین حادثه ایّام دگرگون گردید

شاه عباس، شهنشاه فلک رخش کجاست؟!

خسرو ملک سخا، شاه جهانبخش کجاست؟!

* * *

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): گشت و کاهید.

۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): گرد این زلزله برخواست بحدّی به‌فلک.

۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): فزای.

۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): ز نخل طرب جمله بریخت، مج (۳): ز نخل طرب وعشرت ریخت؛ در الف به‌جای این مصراع، مصراع نخستین چهار بیت پیش‌از این آمده است: عام شد گریه بحدّی که فزای (!) دو جهان (!).

مجملاً آنکه چون آفتاب جهانتاب سپهر صاحب قرانی، دوران انوار اشعّهٔ فیوضات را تمام کرده به‌حسب ظاهر وجود با جود خود را به‌دایرهٔ افق عالم اختفا رسانید و جهان روشن را به‌چشم مردم روزگار تیره و تار گردانید و سپهر نیلگون چهر اکابر و اصاغر ایران، بل تمام خطّهٔ بلاد جهان را به‌موافقت خود لباس نیلی پوشانید، ملتزمان بارگاه سلطنت در باب تدفین جسد نازنین آن سرمایهٔ جوهر ماءوطین[1] بساط کنکاش گسترانیده رایها بدان قرار گرفت که نعش آن غریق بحار فضل ملک منّان را نقل دارالمؤمنین قم نمایند. بناءً علیه از منزل خسروآباد دامغان اردوی گیهان پوی کوچ نموده به‌رسم استعجال[2] عازم صوب مقصد و در روز سیزدهم شهر ربیع‌الثّانی به‌آیینی[3] که می‌دانی، داخل بلدهٔ طیّبهٔ دارالمؤمنین قم شد. و در یوم چهاردهم[4] شهر مذکور جسد مبارک خاقان مغفور مبرور را در قرب جوار مزار فایض[5] الانوار حضرت معصومه علیها[6] السّلام مدفون نمودند.

لمحرره[7]:

بسا شه که زد سکّه بر نقد پاک ... که شد سکّهٔ صورتش نقش خاک
سحر هر که را خطبه افلاک خواند ... شبانگاه تکبیر بر خاک خواند

* * *

مدّت عمر آن حضرت سی و چهار سال و نه ماه و چهارده روز و ایّام عهد سلطنت خاقان خلدآشیان در[8] بلاد ایران بیست و پنج سال و پانزده روز.

شرذمه‌یی از صفات ذات آن[9] قدوهٔ دودمان عظمت جبروت آنکه: پادشاهی بود که هرگاه پرتو خورشید جودش به‌ملک وجود محتاجان کشور هست و بود ذرّه‌یی تافتی[10]، کمتر شکسته‌یی[11] از خزانهٔ مرحمتش، نقود درست شوکت را باوجود استغناء طبع بسیار یافتی[12] و

۱. الف، بر، پا، مج (۲): ماء طین (!)؛ مج (۱). ماه طین (!).
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌رسم ایلغار و استعجال.
۳. الف، بر، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: به‌آیین.
۴. پا: و در چهاردهم.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): در قرب جوار فایض.
۶. الف، بر، پا، مج (۲): علیهما (!).
۷. بر، مج (۳)، مل: نمودند.
۸. الف، بر، مج (۱ و ۲) نه ماه و چهارده روز و ایام سلطنتش در؛ پا: نه ماه چهارده روز ایام سلطنتش در.
۹. پا: از صفات آن.
۱۰. مج (۱): ذرّه یافتی.
۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): کمر شکسته.
۱۲. مل: یافتی (!).

هروقت که هلال تیغ خمش به‌مردم چشم ظالم گوشهٔ ابرو نمودی، در بادی الرّأی زنگ کلفت از مرآت[1] قلوب مظلوم زدودی.

لمحرره[2]:

در شجاعت رستمش از چاکران جانسپار | در سخاوت حاتمش از بندگان خانه‌زاد
از صفات ذات او یک شمّه می‌گویم بس است | کار ایران را سراسر از عدالت داد داد

* * *

ای درویش دانش کیش خیراندیش که ظفرنامه‌نویسان قصص خواقین قرین الشّرف ازمنهٔ ماضیه و سلف طفل ابجد خوان مکتب کمال تواند، بر ضمیر الهام‌پذیر حقیقت تصویرت هویداست که چون همگی اصل مطلب فقیر حقیر از تحریر این تسطیر چنانچه در دیباچهٔ این تألیف شریف ثبت گردیده و به‌نظر فرخنده‌فرّت رسیده، آن بود که وقایع و سوانح زمان سلطنت خاقان صاحب قران خلدآشیان علیه الرّحمة و الغفران را علی وجه الایجاز زبان‌زد خامهٔ اظهار نماید.

---

۱. الف: مرّات، تشدید را.

۲. بر، مج (۳)، مل: زدودی.

بخش سوم

بیان احوال علماء زمان شاه دین پناه حضرت شاه‌عباس[1]

بعد از فراغ خاطر، برسر تذکار احوال فیوضات مآل[2] جمعی[3] از مشایخ عظام[4] و علمای دین مبین مذهب اسلام و حکمای افلاطون نشان متقن[5] البرهان و شعراء غرّاء حسّان بیان صاحب دیوان که در عصر دارایی و ایّام فرمانروایی خاقان به‌تزکیهٔ نفس امّاره پرداخته قامت با شهامت خود را به‌خلعت گرانمایهٔ استعداد آراسته ساخته‌اند آید. لهذا کمیت خوشخرام قلم بدیع رقم، از طیّ طریق آن مقالات عنان تاب گردیده شرذمه‌یی از چگونگی افعال و اقوال آن طایفهٔ صاحب کمال و مقال چنانچه باید و شاید به‌واجبی می‌سراید.[6]

به‌موجب حدیث، حضرت رسالت‌پناه محمدی ـ صلی الله علیه و آله ـ پایهٔ[7] کرسی اعتبار علمای مذهب به‌حق ائمّهٔ اثنا[8] عشر، صلوات الله الملک الاکبر، از عرش سپهر اقتدار برتر است. همان بهتر که اوّلاً کلک واسطی سلک به‌تذکار احوال ایشان مبادرت جوید، و شمّه‌یی از صفات کمالات و نیکویی ذات هریک از آن جماعت دانش بضاعت را به‌زبان حق ترجمان علی وجه الاتم گوید:

---

۱. این‌عنوان دربر، پا،مج (۱و۲و۳)، مل‌نیست.
۲. الف: مال، بر، مج (۱ و ۲ و ۳): مال.
۳. همهٔ دستنویس‌ها: جمع؛ قیاساً نگاشته آمد.
۴. الف: عظّام با تشدید ظا.
۵. بر: مستعن (!)؛ پا، مج (۱ و ۲): مستخن (!)، مج (۳): مقن (!).
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سراید.
۷. الف، پا، مج (۱ و ۲): علما پایه (و علما به‌خط قرمز به‌گونه عنوان نگاشته آمده است و در بر، مج (۳)، مل به‌اندازه چند کلمه خالی مانده است.
۸. مج (۳): اثنی.

ذکر درویشان[1]

۱

[شیخ مؤمن دستجردی][2]

سالک[3] سالک ربّانی[4]، طالب رضاجویی حضرت سبحانی، تاجاً للعارفین، شیخ مؤمن است، رحمةالله که در بلدهٔ طیّبهٔ مشهد مقدّس رضویّه در بقعهٔ مشهور به‌پای چنار رحل اقامت انداخته، معتکف خانقاه ریاضت شده بود. مومیٌ‌الیه از مبادی حال الارتحال چلّه‌نشین بقعهٔ سلوک است. و فیمابین[5] کبار مشایخ به‌صفات مستحسنه آراسته است. جمع[6] کثیری به‌توسط هدایت آن رفیع الشأن قدم از دایرهٔ لهو و لعب جهالت و ضلالت کشیده سالک شاهراه کوی معرفت گردیده‌اند جمهور سکنهٔ خراسان مرید اوضاع و اطوار آن بزرگوارند.

مشهور است که به‌دستیاری مریدان اخلاص کیش آن شیخ خیراندیش ابنیهٔ عالیّه بی‌نهایت در بلاد[7] خراسان از مسجد و بقعه و رباط و پل و آب‌انبار[8] بنا نهاده. در هیچ مکان از توابع و

---

۱. این عنوان به‌خطّی تازه فقط در مج (۳) آمده است.

۲. عنوان از ماست.

۳. الف، ما، مج (۱ و ۲ و ۳) و مل: دیگر سالک.

۴. بر: سالک ربّانی.

۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سلوک و فیمابین.

۶. مج (۱): جمعی.

۷. الف، بر، مج (۱ و ۲): با نهایت در بلاد؛ پا: با نهایت صفا در بلاد (کلمهٔ صفا در بالای سطر نوشته شده است).

۸. بر: و آب‌انبارها.

۱

[میرزا محمّد رفیع طباطبائی(۱)]

سرآمد[۱] علما و فضلاء زمان حضرت شاهنشاهی، شارح متن کلام آلهی[۲] قنطره بند دریای حکمت، قطب فلک اعظم قدرت، سالک طریق شرع مبین، منظور نظرحضرت خیرالمرسلین، بحر زخّار[۳] عالم علم، کوه صاحب[۴] شکوه جهان حلم، حاوی الفروع و الاصول، جامع المعقول و المنقول، کاشف اسرار باطنی، **حضرت میرزا محمد رفیعاء طباطبایی نایینی**[۵] است که صدمهٔ صیت کوکبهٔ جهانگیر معرفتش، در محیط و محاط فلک اعظم شهرت چنان پیچیده که گوش هوش اهل حال به‌جز طنطنهٔ احادیث کمال آن بلند اقبال از هیچ کس هیچ نشنیده. قدرت فطنت علامهٔ فکرتش قاف تا قاف ملک حقیقت را به‌نحوی گردیده که پیک[۶] تیز[۷] رفتار طاقت بشریت هرچند به‌پای شتاب در کشور حکمت دویده به‌سر منزل معرفت آن جناب نرسیده

لمحرره[۸]:

بـــه‌دور شهنشـــاه صـــاحبقران	خطـــابش بـــود مـــجتهدّ الزّمـــان
حکـــیمی[۹] کـــه تـــعلیم او گـــوش کـرد	اثولوجیـــا را[۱۰] فـــرامـــوش کـــرد
بـــه‌پیش خـــردمند صـــاحب کمـــال	کـــلامش بـــود جـــمله ســـحر حـــلال
بـــه‌صورت جهـــان فـــضیلت وقـــار	بـــه‌معنی ســـپهر شـــریعت مـــدار
ســـخن ســـربلند از مقـــالات اوست	شفـــای حکیمـــان اشـــارات اوست
عبـــارات او جـــملگی حـــجّت است	مقـــالش ســـراســـر هـــمه حکـمت است

۱. الف، پا، مج (۱ و ۲): اول سرآمد؛ بر: از جمله سرآمد.
۲. بر، پا، مج (۲): اللّهی.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ذخار
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): علم صاحب.
۵. مج (۱ و ۳)، مل: نایی.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: پیک؛ قیاساً نگاشته آمد.
۷. مج (۱): تیر.
۸. بر: نرسیده بیت؛ مج (۳)، مل: نرسیده.
۹. مل: حکیم.
۱۰. الف، مج (۲ و ۳)، مل: اثول جیا؛ بر، پا: اثول حیا.

۱) میرزا رفیع الدّین بن حیدر طباطبائی از متبّحران علمای امامیّهٔ اواخر سدهٔ یازدهم هجری، دانشمندی نامدار و فقیهی اصولی و حکیمی متکلّم و جامع معقول و منقول است. وی از شاگردان شیخ بهائی (م/ ۱۰۳۰ هـ. ق) و ملاّ عبدالله شوشتری (م/ ۱۰۲۱ هـ. ق).

زبسیاری فضل او هر زمان | بگردد به گِرد سر او زمان
دلش گنج اسرار یونانیان | زبانش کلید معانی بیان
شهیر آن چنان در اصول و کلام | که صیتش جهانگیر شد والسّلام

مولد شریف این قدوهٔ دودمان دانش، قصبهٔ نایین اصفهان[۱] است. در مبادی سنّ شباب تحصیل علم حدیث و فقه[۲] را درخدمت عمدة العلما **میرمحمدباقر داماد** ویک چند وقت در مدرس جناب **مولانا عبدالله شوشتری** و اکتساب علم حکمت در خدمت حضرت میرکبیر[۳] **میرابوالقاسم فندرسکی** نموده‌اند. از[۴] آن وقت الی الآن که عمر شریف ایشان از عقد هفتاد متجاوز است، به‌تدریس و انتشار اقسام علوم و انواع فنون از فقه و حدیث و تفسیر و عربیت و اصول و حکمت و کلام اشتغال دارند.[۵] و جناب مجتهد الزّمانی در اکثر فنون علم تصنیف و تألیف دارند. ازجمله مصنّفات مشهور **خدّام شجرهٔ آلهیّه[۶]** است[۷] **در اثبات واجب و حاشیه بر اوّل اصول کلینی تا اواسط[۸] کتاب حجّت** درکمال پاکیزگی عبارت و نهایت دقّت و این حاشیه تقریباً ده هزار بیت که مشتمل[۹] بر اصولِ مسائل حقّهٔ حکمت و کلام می‌شود. که به‌عبارت تازی نوشته‌اند. و هکذا **شرحی برکتاب طهارت وصلوة[۱۰] مختلف الشّیعه علامهٔ حلّی** و رساله‌یی دیگر مشتمل **بر علم الّهی[۱۱]** در اثبات نبوّت و امامت و معاد و رساله‌یی دیگر **بر عدم وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت و رساله‌یی دیگر درفقه به‌طریق استدلال** قریب به‌ده هزار بیت.

---

۱. الف، بر، پا، مج (۲): قصبهٔ نازنین (!) اصفهان؛ مج (۲): قصبهٔ اصفهان؛ مل: قصبهٔ ناین اصفهان.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): حدیث فقه.
۳. الف، پا، مج (۲): در خدمت میرکبیر.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نموده از.
۵. الف، پا، مج (۱ و ۲) متجاوز است اشتغال دارند و پیداست دو سطری افتادگی دارد.
۶. الف، بر، پا، مج (۲): اللّهیه.
۷. بر: متجاوز است اللهیه است. و پیداست که دو سطری افتادگی دارد.
۸. الف، بر، پا، مج (۲): تا واسط (!).
۹. همهٔ دستنویس‌ها: مشتمل است؛ قیاساً نگاشته آمد.
۱۰. الف، بر، مج (۱ و ۲): صلوات، پا: صلواة.
۱۱. بر، پا، مج (۲): اللّهی.

۲

[آقا حسین خوانساری]

باسط[۱] مسایل حقّهٔ علم اعلی، حلاّل مشکلات فلسفهٔ اولی[۲] مورد عنایات حکیم علی الاطلاق، رونق‌بخش کلام حکماء اشراق، مجسطی[۳] گشای ارسطو تقریر، هرمس نظیر اقلیدوس تحریر، شایستهٔ فیوضات نشأتین، جامع‌المعقول والمنقول حضرت آقاحسین، معظّمٌ الیه خلف قاضی جمال خوانساری[۴] است. تحصیل کمالات در خدمت خدّام میرکبیر[۵] جناب میر ابوالقاسم[۶] فندرسکی نموده‌اند و اکتساب مسایل حقّهٔ حکمت را به‌نحوی فرموده‌اند که اگر شارح مواقف و ابی‌نصر عارف[۷] شمّه‌یی[۸] از لسان[۹] حق ترجمانش می‌شنیدند، بساط دفاتر مباحث را همچو طومار زبان خموشان[۱۰] درهم می‌پیچیدند. از مبادی سنّ تمیز الی الآن همگی اوقات فرخنده ساعاتش صرف درس و بحث و مطالعهٔ کتب حکمت و مقابلهٔ حدیث شده و جمع کثیری در خدمت آن جناب اکتساب کمالات صوری و معنوی نموده و می‌نمایند. و شاگردان فیلسوف نشان در این فن به‌هم رسانیده‌اند، که جملگی ایشان از فضلا شمرده می‌شوند. از جمله تصنیفات مشهور حضرت معظّمٌ‌الیه، از آنچه در میان فضلا مشهور است، حاشیه‌یی است بر شرح اشارات و حاشیه بر حاشیهٔ قدیم و شرح بردروس[۱۱] [شهید رحمه الله[۱۲]] و حاشیه بر مختصر اصول و حاشیه بر الهیات شفا و رسالهٔ شبههٔ استلزام و صحیفهٔ کامله را نیز حسب الامر الاعلی ترجمه نموده‌اند.

۳

[محمد خلیل قزوینی[۱۳]]

رأس[۱۴] و رئیس فقهاء امامیّه واسوه و قدوهٔ علماء اثناعشریّه علیهم السّلام[۱۵] و التّحیّه شارح

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دیگر باسط.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): اولا.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): محیطی.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): خانساری (!).
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): در خدمت میرکبیر.
۶. مج (۱): میرابوالقسم.
۷. الف: ابی نصر فارابی عارف.
۸. مج (۳): همه.
۹. مج (۳): ایشان.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): خموشی.
۱۱. پا، مج (۲): درس.
۱۲. از: الف.
۱۳. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۱۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) دیگر رأس.
۱۵. پا، مج (۱ و ۲): السلم.

اصول کلینی، مولانا محمد خلیل قزوینی ذکر[۱] مناقب و فضایل آن صدرنشین محفل فضیلت زیاده از آن است که خامهٔ حقیقت ترجمه به‌اظهار شمّه‌یی از آنها مبادرت تواند جست. نور دانش از ناحیهٔ گفتارش ظاهر و شعشعهٔ کوکب تفضّل از سیمای اعمالش هویداست.

اوقات فرخنده ساعات آن قدوهٔ اهل فضل از مبادی سنّ[۲] شباب که اوّل فصل بهار طبع معنی انتخاب است الی الآن که هزار و هفتاد و شش هجری و[۳] عمر شریف آن صاحب تصانیف از عقد هشتاد متجاوز است، به‌تحصیل علوم دینی و حکمت نظری صرف شده تصنیف[۴] و تألیف مشهور دارند. از آن جمله **حاشیهٔ عده بر اصول و حاشیه زبده و شرح بر اصول کلینی**. بعد از آنکه شرح مذکور را به‌همّت دقّت طبع به‌اتمام رسانیده، مصحوب احدی از تلامذهٔ خویش به‌بارگاه عرش اشتباه ارسال داشتند. چون[۵] به‌نظر کیمیا اثر رسید، مقرّر شد که آن رئیس الفقها[۶] شرح مزبور[۷] را ترجمه نماید. در[۸] عرض اندک وقتی اهتمام تمام به کار برده کاربند خدمت مرجوعه شدند.(۱)

۴

[محمدتقی مجلسی[۹]]

از جملهٔ[۱۰] فضلاء عصر نوّاب صاحبقرانی[۱۱]، **حضرت مولانا محمدتقی مشهور به‌مجلسی اردستانی** است. وجه شهرت آن جناب به‌مجلسی آنکه والد ایشان به‌امر شاعری قیام داشته و

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و ذکر.
۲. پا، مج (۲): سن (با تشدید ن) (!).
۳. بر: که سنه ۱۰۷۶ و.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲)، ترصیف (!)؛ مل: ترصف (!).
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و چون.
۶. بر، مج (۱): رئیس الفقراء (!)؛ پا: رئیس الفقرا را (!).
۷. الف، بر، پا، مج (۲ و ۳): مذبور (!).
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و در.
۹. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): عصر صاحب قرانی.

۱) برای آشنایی با حال و کار جناب ملا خلیل‌بن غازی قزوینی از مشاهیر دانایان سدهٔ یازدهم هجری (م/ ۱۰۸۹ هـ. ق) رک: قصص العلماء تنکابنی طبع ۱۳۰۹ هـ. ق ص ۲۰۶ و ۲۰۷ و روضات الجنّات طبع دوم ص ۲۶۵ تا ۲۶۷ ودیوان ملا محمّد رفیع واعظ قزوینی ص ۵۹۰، س ۱۷ و ص ۶۰۰، س ۷ و ص ۶۰۷، س ۹ تا آخر صفحه.

مجلسی تخلّص می‌کرده‌اند، مولد[1] آن بزرگ قصبهٔ اردستان است: نشو و نما در بلدهٔ اصفهان یافته، در خدمت علما و فضلا به‌تحصیل مشغول بوده‌اند.

چنین مسموع محررّ اوراق افتاده که حدیث را در خدمت علاّمهٔ دوران مولانا حسن علی خلف مولانا عبدالله شوشتری مقابله نموده از مشاهیر روزگار گردیده‌اند.

از جمله مصنّفات مشهور آن متّقی شرحی است بر من لایحضره الفقیه و رساله‌یی است در باب وجوب نماز جمعه. و حاشیه بر صحیفهٔ[2] کامله خالی از تطویل و اکثار[3] در سنهٔ هزار و هفتاد و سه در بلدهٔ اصفهان بهشت نشان وفات یافته مدفنش در مسجد جامع قدیم آن ولایت جنّت درایت است (۱).

---

۱. مج (۳): مولود. ۲. الف: بر صفحهٔ صحیفه (!).
۳. الف، مج (۲): اکساف (!)؛ بر، پا، اکساد (!)؛ مج (۱): اکسار (!).

---

۱) ملا محمد تقی‌بن مقصود علی اصفهانی مشهور به‌مجلسی یا مجلسی کبیر پدر علاّمه ملا محمدباقر مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ یا ۱۱۱۰ هـ. ق) است. پدر و پسر از اکابر علماء شیعهٔ امامیّه‌اند. جدّ اعلای ایشان حافظ ابو نعیم اصفهانی (ت ۳۳۴ یا ۳۳۶ ـ وفات محرم یا صفر ۴۳۰ هـ. ق) مؤلف کتاب حلیة الاولیا و ذکر اخبار اصفهان و چند کتاب دیگر است. ـ مجلسی اوّل فقیه محدّث رجالی زاهد صاحب فضائل علمی و عملی و مؤید به‌تأییدات الهی بوده است. از شاگردان شیخ بهائی (م/ ۱۰۳۱ هـ. ق) و ملاّ عبدالله ششتری (م/ ۱۰۲۱ هـ. ق) است، از ایشان و محقّق کرکی (م/ ۹۴۰ هـ. ق) روایت کرده است. وی یکی از محمدین اواخر است و آقا حسین خوانساری در نخبة المقال گوید: ثمّ ابن مقصود تقی مجلسی عن البهائی رومی و التستری چنانکه فرزندش ملا محمّدباقر و ذوالجمالین آقا حسین محقق خوانساری (م/ ۱۰۹۸ هـ. ق) از او روایت کرده‌اند. وی نخستین کسی است که بعد از ظهور دولت صفویّه به‌نشر احادیث شیعه پرداخته است. او عمل به‌ظواهر قرآن مجید را مادامی که تفسیری از اخبار بر آن نرسیده باشد، شدیداً انکار کرده است. ـ مجلسی اوّل را به‌تصوف منسوب داشته‌اند، لیکن فرزندش علاّمهٔ مجلسی دربارهٔ این معنی انکار کرده است که مختصر آن را ذیلاً می‌آوریم: «مبادا دربارهٔ والد معظّم به‌خطا رفته و از صوفیه‌اش پنداری؟! که این خیال فاسد و کاسد است. بلی محض اینکه ایشان را موافق عقیده و مذاق خودشان رد کرده و ملزم نموده باشد، چنانچه مقتضای مجادلهٔ به‌احسن است، گاهی اظهار تصوف می‌کرده است ...» بعضی کرامات و منامات صالحه هم بوی منسوب داشته‌اند.

از آثار اوست: ۱ـ احیاء الاحادیث فی شرح تهذیب الحدیث شیخ طوسی ۲ـ الاربعون حدیثاً که به‌درخواست میرزا شرف‌الدّین علی گلستانه تألیف نموده و مشایخ خود را در آن ذکر کرده است. ۳ـ حاشیه بر صحیفهٔ سجادیّه ۴ـ حاشیهٔ نقد الرجال ۵ـ حدیقة المتقین فی معرفة احکام‌الدین لارتقاء معارج الیقین به‌فارسی که در هند چاپ شده است. ۶ـ روضة المتقین که شرح عربی من لایحضره الفقیه است.

۵

[مولانا محمدمحسن[1]]

از جملهٔ[2] دانشمندان حسن اطوار که قامت قابلیّت ایشان به‌طراز معنی فضیلت آراسته و وجود مسعود آنها به‌خلعت والای شریعت پیراسته، **حضرت مولانا محمدمحسن** است که به‌دستیاری بخت بلند و همّت ارجمند، لوای دانش برافراخته و بر وفق مراد چنانکه باید به‌تزکیهٔ نفس اَمّاره پرداخته در علم حدیث بی‌نظیر و در فقه از مشاهیر است. اصل این یگانه فرزانه، از **خطّهٔ پاک کاشان** است.

درمبادی حال در آن ولایت در خدمت خال(۱) خود که افضل و اکمل روزگار بوده تحصیل اقسام علوم نموده. در سنهٔ[3] هزار و شصت و هفت[4] حسب الامر الاعلی از **خطّه کاشان** نقل به‌دارالسّلطنه **اصفهان** فرمودند و مورد عنایات بلانهایات شاهانه گردیدند. هذالیوم یکی از جملهٔ پیشنمازان مسجد جامع، آن جامع کمالات صوری و معنوی است. از جمله تصانیف

---

۱. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۲. الف، بر، پا؛ مج (۱ و ۲): دیگر از جمله.	۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و در سنهٔ.
۴. الف: سه هزار و شصت و هفت هجری.

۷ـ شرح زیارت جامعه ۸ـ شرح صحیفهٔ سجادیه به‌عربی ۹ـ شرح صحیفهٔ سجّادیه به‌فارسی ۱۰ـ لوامع صاحبقرانی که شرح فارسی من لایحضره الفقیه است.

وفاتش به‌سال ۱۰۷۰ هـ. ق در اصفهان روی نمود و در جامع عتیق اصفهان مدفون شد. بعداً فرزندش ملامحمد باقر مجلسی و عدّه‌یی از شاگردان و خویشاوندان پدر و پسر در آنجا به‌خاک سپرده شده‌اند و امروز مزاری مشهور است. هر یک از این سه مصراع جداجدا ماده تاریخ وفات اوست: صاحب علم رفت از عالم ـ مسجد و منبر از صفا افتاد ـ افسر شرع اوفتاد بی‌سر وپا گشت فضل. مصراع اخیر به‌صورت: «افسر فضل اوفتاد بی‌سر وپا گشت شرع» ماده تاریخ وفات شیخ بهائی بوده است برابر سال ۱۰۳۰ هـ. ق.

وی جز علاّمهٔ مجلسی دو پسر دیگر داشته است: یکی ملاّ عزیزالله (م/ ۱۰۴۱ هـ. ق) صاحب حاشیه‌یی بر تهذیب شیخ طوسی و حاشیه‌یی بر من لایحضره الفقیه و دیگری ملا عبدالله که از دانشمندان عصر خود بوده است در سال ۱۰۳۴ هـ. ق در هندوستان وفات یافته و از آثار اوست حاشیه‌یی بر حدیقة المتقین.

رک: ریحانة الادب ج ۱ و ج ۳، ص ۴۶ تا ۴۶۳ ـ قصص العلماء تنکابنی طبع کتابفروشی علمیهٔ اسلامیه ص ۲۳۱ تا ۲۳۴.

۱) مولانا ضیاءالدّین نورای کاشی

آن جناب، وافی حدیث(۱) و نخبهٔ فقه[۱] و خلاصة الاذکار ادعیّه و رساله موسوم

۱. بر، وافی حدیث و فقه.

۱) ملامحسن فیض (محمد محسن بن‌شاه مرتضی بن‌شاه محمود کاشانی ملقّب به «محسن» و معروف به‌ملاّمحسن و فیض کاشانی و متخلّص به‌فیض از بزرگان دانشمندان شیعهٔ سدهٔ یازدهم هجری و در فقه و تفسیر و حدیث و کلام و شعر و ادب مشهور آفاق و جامع علوم عقلی و نقلی است و در جمع میان ظواهر و اقوال شریعت و بواطن سلوک و طریقت از یگانگان روزگار و در مکارم اخلاق از مشاهیر فضلای ایران و جهان است درکاشان به‌سال ۱۰۰۶ هـ. ق=۱۵۹۷ میلادی از مادر بزاد و در قم نشأت و اقامت کرد و چون ورود سید ماجد بحرانی (م/ ۱۰۲۸ هـ. ق) را به‌شیراز شنید قصد آن دیارکرد. پدرش شاه مرتضی رخصت نمی‌داد. از قرآن مجید استخارت نمود، این آیت وافی هدایت آمد: «و ما کان المؤمنونَ لینفروا کافّةً فلولانَفَرمِنْ کُلِّ فرقةٍ مِنْهم طائفةٌ لِيَتَفَقَّهوا فی‌الدّین و لِینذرواقومهُم اذا رَجَعُوا الیهم لعَلَّهُمْ یَحْذَرون» (۱۲۳/۹) پس به‌دیوان منسوب به‌حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) تفأل کرد بدین ابیات مستبصر شد:

تغرّب عن الاوطان فی طلب العلی و سافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرّج هم و اکتساب معیشة و علم و آداب و صحبة ماجد

بدین روی باعزمی راسخ به‌شیراز شد و علوم شرعیّه را از سیّد ماجد و علوم عقلیه را از ملاصدرا بیاموخت. و شاگرد خاص ومحبوب و داماد وی شد همسرش دختر بزرگ استاد بود و صدریه نام داشت. و خود چون همشاگرد و همدامادش فیاض لقب فیض را از پدرزن و استاد خویش بگرفت. گویند: فیض پیش میرداماد (م/ ۱۰۴۱ هـ. ق) استاد استاد خویش نیز شاگردی کرده است. بنابر آنچه نوشته‌اند، فیض نزدیک به‌دویست کتاب و رساله به‌تألیف و تصنیف درآورده است که جز آنچه در متن بالا آمده است اهمّ آنها عبارت است از: تفسیرهای **صافی** و **اصفی** و **مصفی** که به‌ترتیب مشروح به‌مختصر و مختصرتر یکدیگرند، **شافی** (خلاصهٔ وافی)، **رسالهٔ کلمات مکنونه**، **رسالهٔ اسرار الصّلوة**، **علم الیقین** (در اصول دین)، **تشریح** (در هیئت)، **سفینة النجاة**، **ابواب الجنان** (در وجوب نمازجمعه به‌فارسی)، **ترجمهٔ عقاید** (به‌فارسی) **دیوان اشعار** در حدود دوازده هزار بیت. مبنا و مشرب فلسفی فیض موافق با مشرب استادش ملاصدراست و در اعتقاد به‌اصالت وجود و وحدت وجود و برخی آراء فلسفی دیگر از او پیروی کرده است و در عرفان نیز نظریات همین استاد را برگزیده است. بعضی از ارباب تألیف، فیض را از متصوفان شمرده‌اند ولی خود وی با آنکه به‌عرفان علاقه‌مندی دارد درکتاب کلمات الطریقهٔ خود ذیل کلمهٔ (۶۲) این نسبت را انکارکرده است و در توبیخ و ملامت صوفیان اهتمام ورزیده. چنانکه در رسالة الانصاف و رساله خلاصة الاذکار هم **ملا طاهر قمی** که خود از مخالفان تصوّف است و بعضی از همفکران وی چون ملاخلیل قزوینی پس از آنکه صوفی نبودن فیض برایشان ثابت شده است به‌دیدار وی رفته با عبارت «یا محسن قداتاک المسیء» از وی به‌مقام اعتذار برآمده‌اند. فیض از ملاصدرا و سید ماجد بحرانی و ملاخلیل قزوینی و شیخ بهائی و شیخ محمد پسر صاحب معالم و دیگر اساتید وقت روایت کرده و خود از مشایخ اجازهٔ علاّمهٔ مجلسی و سید نعمة‌الله جزایری و همانندان ایشان بوده است. فیض در شاعری هم دستی قوی داشته است و در انواع سخن

به‌ترجمةالصلوة و ترجمه الطهارة[1] و ترجمةالصوم و ترجمة الحجّ و معتصم الشیعة در فقه و مفاتیح الشرایع و مهجة البیضا[2] و انوار الحکمة و مرآت الآخرة و میزان القیامة و غیرهم، و الیوم موازی یک صد جلد تصنیف دارد. که تقریبا دویست هزار بیت [است[3]](۱).

---

۱. پا: در رساله موسوم به‌ترجمة الطاهرة.
۲. جمیع نسخ: بهجة (!) البیضاء (!) اصطلاحاً برنگاشتیم.
۳. از: بر.

طبع آزمایی نموده. از اوست:

. . . هرزه گرد واسکندر در میان تاریکی — آب زندگی باده است، چشمهٔ خضر جام است
چون چشیدی این باده، عیشهاست آماده — جان چو محو جانان شد، دربهشت آرام‌است . . .
چون ز خویشتن رستی، با حبیب پیوستی — ورنه تا ابد می‌سوز، کار و بار تو خام است . . .

* * *

از آن ز صحبت یاران کشیده دامانم — که صحبت دگری می‌کشد گریبانم . . .
ز دوست رنج پیاپی مرا بود خوشتر — ز راحتی که رسد از فلان و بهمانم . . .
بسوی چاره نبردم رهی به‌بیداری — مگر به‌خواب ببینم که چیست درمانم . . .

وفات فیض به‌سال ۱۰۹۱ هـ. ق روی نمود. قبه وقبر او در کاشان مشهور بکرامت معروف و مزار است: خاندان فیض اکثر از دانشمندان بوده‌اند. پدرش ملاشاه مرتضی از بزرگان علما بود و کتابخانه‌یی معتبر داشت. دو برادر فیض یکی نورالدین کاشانی از علمای اخباری و مؤلف کتاب مصفاة الاشباح فی الاخلاق و پدر مولی هادی شارح کتاب مفاتیح عمّ خود فیض است. و برادر دیگر فیض ملاعبدالغفوربن شاه مرتضی است که از علمای نامدار زمان خود بود. فرزند فیض ملامحمد علم الهدی نیز از دانشمندان سرشناس است.

رک: ترجمهٔ تاریخ ادبیات براون ج ۴، ص ۳۰۳ تا ۳۰۷ ـ کارنامهٔ بزرگان ایران ص ۳۲۹ و ۳۳۰ ـ ریحانة الادب ج ۳، ص ۲۳۸ تا ۲۴۶ و ص ۱۲۱ و ۱۲۲ و ج ۱ ص ۱۴۷ ـ تاریخ برگزیدگان ص ۳۷ و ۳۸ و لغت‌نامهٔ دهخدا ـ کلیات دیوان فیض کاشانی به‌ضمیمهٔ رسالهٔ گلزار قدس از انتشارات کتابخانهٔ شمس تهران۱۳۳۸ هـ. ش ـ کلیّات اشعار مولانا فیض کاشانی با تصحیح و مقابلهٔ محمد پیمان ۱۳۵۴ هـ. ش ـ منتخباتی از آثار حکمای الّهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر جلد دوم تحشیه و تحقیق از سید جلال‌الدین آشتیانی طبع انستیتو ایران و فرانسه ۱۳۵۴ هـ. ش ص ۱۱۸ تا ۲۷۸.

---

۱) الف: زیج بند عالم دانائی و کرسی‌نشین فرض بنیاتی؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): زیج‌بند اقلیم عالم دانایی و کرسی‌نشین عرض بنیاتی.

۶

[مولانا محمدباقر یزدی[۱]]

زیج بند[۲] اقلیم عالم بینایی کرسی‌نشین عرش‌دانایی[۳] صفحهٔ نقش‌پذیر اسرار لاهوتی، علاقهٔ تفهیم مرموزات ناسوتی، عضاوهٔ[۴](۱) اسطرلاب دانش و بینش، نقش دلکش کلک آفرینش، کوکب رخشان سپهر بی‌نظیری، قدر اوّل اوّل صاف[۵] ضمیری، مرکز دایرهٔ فخر و کمال، قطب فلک اعظم جاه و جلال، مجسطی[۶] گشای ارسطو نظیر بطلمیوس قرین اقلیدس[۷] تحریر، مورد عنایات سرمدی، **حضرت مولانا محمدباقر یزدی** که صور جملگی صفایح فلکی در حجرهٔ خاطر ملکوتی ناظرش بر عرش کرسی اقتدار نشسته و عنکبوت شبکهٔ حافظه‌اش[۸] در ضبط نمودن تار و پود خطوط آن اشکال زیج اشتهار بسته. از دیوان عدالت بنیان قضا شمال و جنوب خطّهٔ ریاضی به‌تیول[۹] شعورش مقدّر و مشرق و مغرب ریاض کشور طبیعی به‌تملّک ادراکش مقرّر لبنه[۱۰](۲) عضاده[۱۱] اسطرلاب قدرتش قاف تا قاف جهان کشیده، کبّادهٔ بلند خانهٔ[۱۲] مشق فکرتش، کمال زرافشان آسمان گردیده. اصل این جناب از دارالعبادهٔ[۱۳] یزد است و در علم ریاضی اظهرمن الشمس. مهارتش در این فنّ به‌مرتبه‌یی است که به‌قوّت نظر دوربین اندیشه از جمله دوازده مسأله[۱۴] که در پیش

---

۱. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) دیگر زیج بند.
۳. الف: زیج بند عالم دانایی و کرسی‌نشین عرش بینائی؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): زیج بند اقلیم عالم دانایی و کرسی‌نشین عرش بینائی.
۴. الف، پا، مج (۱ و ۲): و عصاده، بر: وعصّاده (با تشدید ص).
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): قدر اول صاف.
٦. الف، بر، پا، مج (۲): مجسطی.
۷. بر: اقلیدوسی.
۸. الف، بر، پا، مج (۲): شبکهٔ خاطرش.
۹. بر، پا، مج (۱): به‌تیول (!).
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌سنهٔ.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲)، مل: عصاده (!).
۱۲. مج (۱): خانه.
۱۳. الف، مج (۱): دارالعبّاد (با تشدید با)؛ بر، پا، مج (۲): دارالعباد.
۱۴. الف، مج (۲): مثثله (!)؛ بر، پا: مثله (!).

---

۱) عضاده: بکسر اوّل، قطعه‌یی باشد مستطیل ملصق بر پشت اصطرلاب که آن را به‌جهت احکام بگردش می‌آرند آنندراج و هم رک: کتاب حاضر ص ۳۷۰، ش ۸.
۲) لُبنه: به‌ضم اول، نام آلتی است از استرلاب. ـ آنندراج.

علماء ریاضی به‌عقدهٔ مالاینحل شهرت دارد؛ و طبع[۱] گره‌گشایش پنج عقده را حلّ کـرده، چنانچه علماء این عصر همگی بر دقّت رای دانش آرای آن مظهر[۲] هوشمندی آفرین خوان شده‌اند.

مـادام الحیات ادّعاء آن جامع کمالات اینکه اگر جناب[۳] سیادت انتساب قدوهٔ حکماء آفـاق مولانا **عبدالرزاق کاشی**[۴] و جناب فضایل مآب **میرزا قاضی** بـه‌من اتّفـاق نمـایند، زیجی[۵] می‌بندم که تا[۶] انقراض دوران، فرق[۷] منجّمین بطلمیوس قرین را دستورالعمل استخراج شود.

۷

[مولانا عبدالرزّاق[۸]]

از جملهٔ[۹] حکماء برهان آفرین، افلاطون قرین، حضرت **مولانا عـبدالرّزاق** است، کـه فیمابین حکما و علما[۱۰] در[۱۱] دانایی طاق و در فضیلت مشهور آفاق است. جناب معظمٌ‌الیـه **لاهیجی الاصل** و در فنّ حکمت دانی از اجّلهٔ حکماء عصر صاحبقرانی[۱۲] است.[۱۳] در علم شعر نیز که شمّه‌یی از کمالات اوست، زبردست است. تخلّص آن مرتاض در سخنوری **فیّاض** است. ابیات مدّون ایشان از آنچه به‌نظر این ذرّهٔ احقر[۱۴] رسیده از بیست هزار متجاوز است. اکثر اوقات آن قدوهٔ اهل کمال، در دارالمؤمنین قم به‌سر می‌برد. و به کار تصنیف و تألیف اشتغال داشت. از جملهٔ تصانیف آن کاشف غوامض کلام حکماء قدیم وجدید، شرحی است موسوم به‌**شوارق[۱۵] الالهام** بر **تجرید** و کتاب دیگر به‌عبارت فارسی، موسوم به‌**گوهر مراد**

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دارد طبع.
۲. الف؛ مج (۲): منظور؛ بر، پا، مج (۱): منظر.
۳. بر: اینکه جناب.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): کاشانی.
۵. همهٔ دستنویس‌ها: زیج؛ قیاساً نگاشته آمد.
۶. الف، مج (۱ و ۲): می‌بندم تا؛ مج (۳): می‌بندم که با.
۷. بر، پا، مج (۱ و ۲): فرقهٔ.
۸. این عنوان در الف، بر؛ پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۹. الف، بر، پا؛ مج (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۱۰. الف، پا، مج (۳) حکماء علما.
۱۱. مج (۱): فیمابین حکما در.
۱۲. بر، پا؛ مج (۱): صاحبقران.
۱۳. مج (۲): عصر صاحبقرانی.
۱۴. الف، بر؛ پا، مج (۱ و ۲): ذرّهٔ حقیر.
۱۵. الف، مج (۲): لشوارق (!)؛ مج (۳)، مل: بسوق (!).

مشتمل بر نکات حکمت، فکیف رساله‌یی دیگر موسوم به‌سرمایهٔ ایمان.[۱](۱)

۱. دیگر سرمایه ایمان.

۱) ملاّ عبدالرزاق علی بن‌حسین جیلانی لاهیجی قمی متخلّص به‌فیاض عالمی عامل وفاضلی کامل و حکیمی متکلّم و منطقیی محقّق و ادیبی شاعر و در علوم عقلی و نقلی استاد بود. در حکمت از شاگردان ممتاز ملاصدرای شیرازی است. دختر کوچکتر استاد را به‌زنی بگرفت. ملامحسن فیض همشاگرد و همداماد اوست. احوال و آثار او را به‌تفصیلی که می‌شایست در حواشی آتشکده آذر (ج ۲، ص ۸۴۶ تا ۸۵۰) بیاورده‌ام. وفات او را به‌سال ۱۰۵۱ یا ۱۰۷۲ هـ. ق نگاشته‌اند. اما از آنجاکه گوهر مراد را به‌نام شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲ ـ ۱۰۷۷ هـ. ق) و سرمایهٔ ایمان را بعد از آن به‌تألیف آورده است ضعف تاریخ نخستین آشکار و استواری تاریخ دوم تأیید می‌شود.

از آثار مهم اوست:

الف ـ **حاشیه برجواهر و اعراض شرح تجرید قوشچی**

ب ـ **حاشیه بر حاشیهٔ محمدبن احمد خفری بر الهیّات شرح تجرید** که هنگام درس به‌خواهش دوستان با شتابزدگی نوشته است.

ج ـ **حاشیه بر حاشیهٔ ملا عبدالله یزدی بر تهذیب المنطق.**

د ـ **حاشیه بر شرح اشارات خواجه نصیرالدین طوسی.**

هـ ـ **حدوث العالم.**

و ـ **شرح الهیاکل، فی حکمة الاشراق.**

ز ـ **شوارق الالهام فی الحکمة**

ح ـ **مشارق الالهام فی‌شرح تجرید الکلام** که شرحی محقّقانه است بر تجرید خواجه نصیرالدین طوسی از آغاز آن تا مسألهٔ کلام الهی و بارها به‌طبع درآمده است.

ط ـ **الکلمات الطّیبه** ـ در محاکمهٔ میان میرداماد و ملاصدرا در اصالت ماهیت یا وجود

ی ـ **گوهر مراد** که مشهورترین و مهمترین کتب اوست و خلاصه‌یی است در اصول عقاید به‌فارسی. این کتاب بارها به‌چاپ رسیده است.

ک ـ **سرمایهٔ ایمان فی اثبات اصول العقاید سوابق البرهان** که خلاصهٔ گوهر مراد است به‌فارسی و در بمبئی به‌سال ۱۰۳۴ هـ. ق در ۱۳۶ صفحه به‌طبع درآمده است.

ل ـ دیوان اشعار ـ نصرآبادی و خوشگوهر دو دیوانش در قریب به‌دوازده هزار بیت نوشته‌اند و به‌نوشتهٔ صاحب روضات دیوان فیّاض بزرگتر از دیوان فیض است بلگرامی در سرو آزاد از دیوان فیّاض چنین وصف می‌کند: «دیوانش محتوی برقصاید و مقطعّات و غزلیات و ساقی‌نامه و دیگر انواع شعر به‌نظر رسید. قصاید طولانی فراوان در مدح ائمّهٔ اهل بیت رضوان الله علیهم و استاد خود حکیم صدرای شیرازی و استاد الاستاد میرباقرداماد استرآبادی و در مدح شاه صفی صفوی و امراء عصر دارد.» نسخ خطی دیوان فیاض فراوان است. از جمله نسخی کامل در کتابخانهٔ فاضل نامدار معاصر دانشمند محترم شادروان میرزا هادی‌خان

حائری بود که اینجانب چند ساعتی آن را بررسی کرده‌ام و ابیاتش تقریباً به‌ده دوازده هزار بیت می‌رسید.
وی با شاعر استاد مولانا صائب الفت داشته و در مقطع دو غزل یاد او کرده است:

خدا قسمت کند فیاض روزی صحبت صائب — که بستانیم از هم، داد ایّام جدایی را

* * *

در جواب صائب صاحب سخن فیاض من — می‌گذارم از ادب برخاک تا محشر جبین

هم از اوست:

تو به‌هرکوچه خرامان و من از رشک هلاک — که نبسته است کسی چشم تماشائی را

* * *

هزار حج کند ار باغبان، باین نرسد — که وقف مشهد بلبل کند گلستان را

* * *

سنگ بالین کن و، آنگه مزهٔ خواب ببین — تا ببینی که چه در زیر سر مردان است

* * *

کرا دماغ که از کوی یار برخیزد؟ — نشسته‌ایم، که از ما غبار برخیزد

* * *

علی را قدر، پیغمبر شناسد — که هر کس خویش را بهتر شناسد

* * *

قتل همه کن حرام بر خویش — تا خون منت حلال باشد

* * *

روح در قالب انسان، ز پی معرفت است — کرده‌اند این تله در خاک که عنقا گیرند

* * *

نمی‌خواهم که بوی پیرهن ازپیش یار آید — گرفتم‌دیده‌روشن‌گشت،بی‌رویش‌چه کارآید؟!

* * *

یکبار ناله کرده‌ام از جوش اشتیاق — از شش جهت هنوز صدا می‌توان شنید!

* * *

رباعی

وقت است که ترک پیر و استاد دهیم — آموخته‌ها را همه از یاد دهیم
با جام می دو ساله در میکده‌ها — ناموس هزار ساله بر باد دهیم!

رک: آتشکدهٔ آذر، بخش دوم ص ۸۴۶ تا ۸۵۰ منتخباتی از آثار حکمای الهٰی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر قسمت اوّل تهیّه و تحقیق و مقدّمه و تعلیق از سید جلال‌الدّین آشتیانی ... طبع ۱۳۵۱ هـ. ش از انتشارات انستیتو ایران فرانسه ص ۲۷۲ تا ۳۶۱.

۸
[مولانا حکیم رجبعلی[1]](۱)

از جمله[2] حکماء برهان‌آفرین، افصح المتکلّمین، اکمل المتبحّرین[3] رئیس المدقّقین دستور

---

۱. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۲. الف، بر، پا، مج، (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): افصح التمکین، اکمل البحرین.

---

۱) ملاّ رجبعلی تبریزی (م/ ۱۰۸۰ هـ. ق) از حکمای عصر صفوی و از نامداران علمای روزگار شاه عبّاس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ. ق) و شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ. ق) است. در شعر «واحد» تخلّص می‌کرد و از شاگردان میرابوالقاسم فندرسکی (۱۰۵۰/۲ هـ. ق) و از معاشران شاه عبّاس دوم است. وی در فلسفه بر طریقهٔ مشاء می‌رفت و در مبانی حکمی تبحّر داشت. امّا تحقیقات او چندان چشم‌گیر و دلپذیر بر نمی‌نماید و بعضی هم چون استاد سید جلال آشتیانی وی راکج سلیقه دانسته‌اند. قاضی سعید قمی (م/ ۱۱۰۳ هـ. ق) و برادرش محمّدحسن قمی (م / هـ. ق) از فلاسفهٔ مشّائی از شاگردان ملا رجبعلی هستند. دیگر از شاگردان نامدار او میرقوام‌الدّین کلیم ـ ملاّ عبّاس مولوی صاحب اصول الفوائد و ملامحمّد تنکابنی در سرآب» و میر قوام‌الدّین رازی و محمّد رفیع پیرزاده را باید نام برد. این اخیر تقریرات استاد را در دو جلد جمع‌آوری کرده و به‌ارشاد او «معارف الهیه» نام‌گذاشته است.

از آثار ملا رجبعلی رساله‌ایست در اثبات واجب به‌فارسی که حاوی چند مسألهٔ مهمّ فلسفی است که در دیگر آثار ملا رجبعلی هم تکرار شده است. شاگردان ملا رجبعلی، چون ملاّعبّاس مولوی و محمّدحسن قمی نیز به‌همانگونه که استاد اشتراک معنوی وجود را تقریر نموده است، بیانگر مطلب شده‌اند ـ استاد سیّد جلال‌الدّین آشتیانی این رساله را در قسمت اوّل منتخباتی از آثار حکمای الهٰی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر از ص ۲۰۲ تا ۲۷۰ با شرح و توضیح بیاورده است.

از دیگر آثار اوست اصول آصفیه که بعضی از روی اشتباه آن را الاصول اللاحقه و برخی آن را الاصل الاصیل دانسته‌اند همچنین «رسالهٔ وجود» هم از آثار این حکیم مشائی است. وی در آراء خود از نظریات و افکار عرفا چون صدرالدین قونیوی (۶۷۳/۲ هـ. ق) و دیگران بی‌نصیب نمانده است و بر خلاف ملاصدرا (۱۰۵۱/۲ هـ. ق) و شاگردان وی، ملا رجبعلی از کسانی است که حرکت جوهری را منکر آمده است و به‌تبع شیخ‌الرئیس (۴۲۷/۲ هـ. ق) و دیگران از مشائیان نامدار همان ادّلهٔ حکمای مشهور را در نفی حرکت در آثار خود تقریر و تحریر نموده است.

ملارجبعلی به‌افکار قدما و متأخّران احاطه داشته و از آثار او این معنی پیداست.

قاضی سعید قمی برخی از آثار خود را بدین استاد تقدیم نموده و یکی دو اثر وی را ترجمه‌کرده است.

رک: منتخباتی از آثار حکمای الهٰی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر قسمت اول تهیّه وتحقیق ومقدّمه و تعلیق از سید جلال‌الدّین آشتیانی طبع انستیتو ایران و فرانسه ۱۳۵۱ ص ۲۱۸ تا ۲۷۱.

المحقّقین، کاشف‌اسرار نصّ جلیّ، **مولانا حکیم رجب‌علی**، که اگر در عالم رؤیا ارسطو طریق گفتارش را مشاهده می‌نمودی، بی‌شک و شبهه **معلم ثانی** را از تعلیم اوّل دست اعتراض کوتاه بودی. شمّه‌یی از کمالات این برگزیدهٔ ارباب عرفان آنکه به‌دیدهٔ خرد اسرار آفرینش را ملاحظه نموده و دلیل وحدت حضرت آفریدگار و برهان سرّ کار را به‌زبان خموشی بی‌منّت اظهار[1] به‌گوش و هوش از خود شنیده[2].

لمحرره[3]:

در قلزم حکمت الهی[4]	کانجاست سفینه‌ها تباهی
انباذقلوس[5] و اسقلنیوس[6]	بودند زفکر خویش مأیوس
ز آن روکه نکرد هیچکس فهم	ازجملهٔ کاینات یک سهم
آمد به‌میان چو آن مدلّل	حل شد همه عقده‌های مشکل
افلاک به‌صد هزار دیده	گردیده و همچو او ندیده!!

مشارٌالیه خلف و تبریزی[7] الاصل است. مدّتها سیّاح بلاد جهان بوده، کسب علم حکمت را به‌قدر طاقت بشریّت در حالت سیاحت نموده و در میدان فضیلت‌گوی دانش را به‌زور بازوی فطنت و چوگان همّت ازاقران و امثال ربوده شهرهٔ آفاق شده‌اند. بعد از تحصیل معنی اجتهاد، در ولایت بغداد درقبّهٔ[8] مقبرهٔ حضرت مولانا (؟!) معتکف زاویهٔ ریاضت گشته مدّتها به‌تزکیهٔ نفس سرکش پرداخته‌اند. وکاردل حقیقت منزل را بر وفق مدّعا ساخته‌اند. مریدان حضرت مولوی، همگی دست ارادت به‌حضرت حکیم داده مرید سلوک آن سالک مسالک حق گردیده‌اند. و هذالیوم هرکس از خدمهٔ مولانای[9] مذکور (؟!) جهان فانی را بدرود می‌گوید، حسب الصلاح این قنطره بند شطّ حکمت خادم تعیین[10] می‌شود. مآل حال آن

---

۱. الف، بر، مج (۱ و ۲): به‌زبان خموشی اظهار؛ پا بزبان خموش اظهار.

۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): شنید.

۳. بر، مج (۳)، مل: شنید.

۴. بر، پا، مج (۲): اللّهی.

۵. الف، بر، پا، مج (۲): کانبازقلوس.

۶. الف، پا، مج (۳): اسقلتیوس؛ بر: اسقلیتوس.

۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مشارٌالیه تبریزی الاصل است؛ مج (۳)، مل: مشارٌالیه خلف (با دوکلمه فاصله) و تبریزی؛ متن قیاساً نگاشته آمد.

۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): در ولایت در قبّهٔ.

۹. مج (۳): مولای.

۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): حکمت تعیین.

اسوهٔ[1](۱) اصحاب حال آنکه قبل از این به‌چند سال حسب التجویز عقل صاحب تمیز از آن دیار انتقال فرموده[2] در دارالسّلطنهٔ اصفهان رحل اقامت انداخته‌اند[3] و به‌مقتضای خواهش طبع بلندهمّت، لوای ترک و تجرید[4] را برافراخته‌اند. اکثر اوقات فرخنده ساعات ایشان بعد از عبادت ملک منّان صرف افادهٔ نکات حکمت آیات می‌شود. و همه[5] روزه جمّ غفیری از کلمات کثیر البرکات آن جامع معقولات مستفید و بهره‌ور می‌شوند. حضرت صاحبقران[6] گاهگاه آن جناب خداآگاه را به‌خلوت طلب داشته استفسار قوانین اقسام حکمت عملی می‌نمایند. و در بعضی[7] اوقات

آن پرتو سایهٔ آلهی[8] خورشید سپهر پادشاهی

از بسیاری عاطفت به‌نفس نفیس عازم کلبهٔ حضرت[9] حکمت شاهی می‌شوند و در آنجا از فیوضات صحبت موعظه درایت ایشان مستفیض می‌گردند.

۹

[حکیم شاه ابوالولی شیرازی[10]]

بساط افزای[11] اورنگ نکته‌پردازی، سریرآرای دارالعلم سرافرازی، جناب سیادت انتساب حضرت حکیم شاه ابوالولی شیرازی است که در آن ولایت فردوس آیت هذاالیوم انجمن پیرای[12] گلستان خواطر[13] طالبان حکمت آلهی[14] گشته

به‌دانش اسقلینوس زمان است حکیم فلسفی‌دان جهان است

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): آن آسوده.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نموده.
۳. الف: انداخته.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ترک تجرید.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و هر.
٦. پا: حضرت صاحبقرانی.
۷. الف، پا: بعضی.
۸. بر، پا، مج (۲): اللّهی (!).
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): حضور.
۱۰. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۱۱. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر بساط افزای.
۱۲. مج (۱): انجمن پیرائی (!).
۱۳. الف: خاطر.
۱۴. بر، پا: اللّهی.

---

۱) اسوه: بکسر و ضم و نخستین اسکون دوم و فتح سوم پیشوا و اقتدا و صبر و آنچه تسلّی دل اندوهگین گردد و در اینجا به‌معنی نخستین مورد نظر است ـ رک: فرهنگ نفیسی.

در این جزو زمان آن فلسفی کیش | به‌حکمت کارها را برده از پیش
زبینش منبع بحر فضیلت | ز دانش جسربند شطّ حکمت
کند بحر بیانش چون تلاطم | به‌گرداب عدم جاهل شود گم
ز دانشمندی آن نکته پرداز | شده یونان ثانی ملک شیراز
ارسطو یافته بهروجه اکمل | از او الزام در تعلیم اوّل

حضرت حکمت پناهی، خلف جناب شاه تقی‌الدین محمد نسّابهٔ طباطبایی است. از جمله حالات آن جامع کمالات صوری و معنوی آنکه بسیاری از جماعت مخالف ملّت تشیّع را به‌براهین عقلی و دلایل نقلی الزام داده آداب بحث را در این عصر احدی از فضلا همچو[۱] ندارد. در این ولاکه هزار و هفتاد و شش هجری است سنّ[۲] شریف ایشان از شصت بیش است، فضایل و مناقب آن ولی[۳] ولایت دانش فوق حدّ الکلام است، به‌وظیفهٔ تلامذهٔ[۴] خدّام اولیاء دولت ابد دوام مبلغها از بابت مال و منال خطّهٔ پاک ولایت فارس مفوّض داشته‌اند که همه‌ساله بدیشان عائد و واصل[۵] گردیده به‌دوام دعای دولت[۶] روزافزون مواظبت می‌نمایند.[۷]

۱۰

[شیخ حسین تنک آبانی[۸]]

از جملهٔ[۹] گروه بلند شکوه حکماء عصر صاحبقرانی، رونق‌بخش دیار کامرانی، معلّم اوّل معلّم ثانی، شیخ المشایخ شیخ حسین تنکابنی[۱۰] است که بر وفق مراد خاطر فیض مظاهر، از فیوضات جناب فیّاض مستفیض گردیده، کرسی‌نشین عرش فیض رسانی است. در کیش اهل حکمت، ضمیر بی‌نظیرش علّت تامّهٔ معنی فضیلت و در[۱۱] طریق ملّت شریعت وجود مسعودش کاشف غوامض[۱۲] مسایل حقیقت، به‌تقویت تندی شعور علّت اولی موجودات را بالبدیهه[۱۳]

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): همچون.
۲. بر: که سنهٔ ۱۰۷٦ سن.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): آن والی.
۴. بر: تلامزهٔ (!).
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): واصل و عاید.
٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بدوام دولت.
۷. الف، مج (۲ و ۳): می‌نماید.
۸. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۱۰. الف، پا، مج (۱): تنگ آبیست؛ مج (۲): تنگ آبنیست؛ مج (۳)، مل: تنگ‌آبانیست؛قیاساًنگاشته آمد.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): فضیلت در.
۱۲. بر، پا، مج (۲): غوامص.

به‌وجهی شناخته و به‌تعلیم جمهور طالبان کوی دیار معرفت، از راه عرفان و ایقان پرداخته. از تصانیف مشهور آن جناب، رساله‌یی است در باب اثبات[1] وحدت وجود و شرح برگلشن‌راز حضرت شیخ محمود جبستری[2] نیز نوشته‌اند. در سنهٔ هزار و در بلدهٔ وفات یافته. مدفنش.[3]

۱۱

[مولانا محمدرضا کرمانی[4]]

از جملهٔ[5] فضلا که وجود مسعود خود را به‌میامن توفیقات ربّانی در عصر **حضرت صاحبقرانی** قابل تفهیم مرموزات آیات فرقانی ساخته‌اند، جناب دانش انتساب **مولانا محمد رضاء کرمانی** است که به‌هدایت الطاف سبحانی دست همّت از مزخرفات لاطایل کشیده کامران دیار همّت و از اجلّه[6] اصحاب معرفت شده مورد عنایت واهب بی‌منّت گردیده، مولد مشارٌالیه بلوک را در **دارالامان کرمان**[7] است. در بدو حال حضرت آخوندی بسیار لاابالی ولاتکلّف مشرب بوده و در سلک ندماء محفل **امام قلیخان بیگلربیگی خطهٔ فارس** انسلاک داشته. مشهور است که درآن اوان در مدرس امجد العلماء شیخ ماجد مدّرس آن دیار به‌تحصیل علوم ادبیّه اشتغال داشته و شیخ را به‌حضرت آخوندی توجّه زیاده از حدّ بوده. تلامذهٔ[8] آن جناب از روی رشك و حسد معروض می‌دارند که **ملامحمدرضا** همه روزه که به‌مدرس می‌آید، ایاغ دماغش از بادهٔ ناب سرشار است. حضرت شیخ در جواب بدیشان می‌گویند که من اینها را نمی‌دانم، این‌قدر می‌فهمم که درس خود را بهتر از شما می‌فهمد.

بعد از آنکه کیفیّت شعور ایشان رسایی نموده به‌دلالت ذوق و شوق دامن همّت را از لوث مزخرفات بی‌حاصل مطّهر ساخته در خدمت افضل الفضلا و اعلم العلما، صدرنشین مسند اجتهاد، بندگان **میرمحمدباقر**[9] در عرض اندك وقت، اکتساب کمالات کماهو حقّه می‌نمایند.

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): اسباب (!).
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): گلشن راز شیخ محمود جستری؛ مج (۳)، مل: حبستری؛ قیاساً نگاشته آمد.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): در سنه در بلده وفات یافته.
۴. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۵. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از جمله.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و از جملهٔ.
۷. الف، بر، مج (۱ و ۲): و بلوك او در دارالامان کرمان، پا. و بلوك او در دارالسلطنهٔ کرمان.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و تلامذهٔ.
۹. پا: میرمحمدباقر داماد.

چنانچه در حدیث و فقه و حکمت و عربیّت و علم کلام سرآمد می‌شوند. مکان سکنی آخوندی دارالعلم شیراز بوده و در سنهٔ[۱] هزار و شصت و پنج در همان خطّه به‌رحمت ایزدی پیوسته‌اند. مدفن آن جناب در قرب جوار حضرت شاه چراغ است. از تصانیف مشهور آن جناب حواشی[۲] متفرّقه است بر حکمة‌العین و شرح اشارات و حاشیهٔ خفری[۳].

۱۲

[مولانا محمدباقر خلف مولانا محمدتقی مجلسی[۴]]

از تبعهٔ[۵] فضلا که به‌آبیاری لسان معجز بیان از ریاض گلشن عالم عرفان، انواع گلهای حقیقت شکفانیده و در چهار چمن گلزار ایجاد اقسام ریاحین همیشه[۶] بهار معرفت به‌چندین رنگ دمانیده، جناب فضایل مآب **مولانامحمدباقر** خلف **مولانا تقی مجلسی** است. که **عین الحیات** نصیحت آیاتش موجب آمرزش آثام و ذنوب و باعث حیات جاوید[۷] قلوب است. مولد شریف و مکان نشو و نمای آن صاحب تألیف نقی طویّت **دارالسّلطنهٔ اصفهان** است. اکتساب[۸] انواع علوم در خدمت والد بزرگوار نموده، هذالیوم[۹] از جملهٔ مشاهیر شده سنّ شریف آن متّقی پاک طینت شاید که از سی متجاوز باشد. از جملهٔ تألیفاتش کتابی است مشتمل بر مواعظ حسنه و نصایح جمیله قریب به‌سی هزار بیت موسوم به‌**عین الحیات**.

۱۳

[مولانا محمّد صالح مازندرانی[۱۰]]

علامهٔ[۱۱] دوران صاحبقرانی، حضرت **مولانا محمدصالح مازندرانی** است که از مشاهیر فضلاست صبیّهٔ فضیلهٔ صالحهٔ افضل الزمان[۱۲] **مولانا محمدتقی مجلسی**[۱۳] درحبالهٔ عقد ازدواج ایشان است. تحصیل علم حدیث و فقه در خدمت مولانای مذکور و اکتساب علم حکمت و

---

۱. بر: بوده در سنهٔ.
۲. الف، بر، پا: حواشی.
۳. مج (۳): جعفری.
۴. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۳) نیست.
۵. الف، پا، مج (۲): دیگر از تبعهٔ؛ مج (۱): دیگر از اجلّهٔ.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و همیشه.
۷. بر: و ذنوب حیات.
۸. مج (۳)، مل: اصفهان اکتساب.
۹. الف: هذالیوم
۱۰. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۱۱. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر علامه.
۱۲. پا: افضل الزمانی.
۱۳. الف، بر، مج (۱ و ۲): مجلسی است؛ پا: مجلسی است که.

کلام و منطق و سایر فنون ادبّیه[۱] در خدمت جناب مجتهد الزمانی میرزامحمد رفیعاء نایینی[۲] نموده. هـذالیوم که هزار و هفتاد و شش هجری و سنّ[۳] شریف آخوندی از عقد شصت بیش است، از کبار فضلاء عصر شمرده می‌شود و یکی از اجلّهٔ[۴] مدرّسین دارالسّلطنهٔ اصفهـان، جناب علاّمی است. در تقوی و صلاح نظیر ندارد. از جملهٔ تصنیفات مشهور آن ملاذ شرحی است وافی بر اصول کافی قریب به‌چهل هزار بیت.

۱۴

[مولانا حسن گیلانی[۵]]

از جملهٔ[۶] حکماء عصر صاحبقرانی، عمدة المشاهیر مولانا حسن گیلانی است کـه در دارالسّلطنهٔ اصفهان هـذالیوم به‌مطالعهٔ کتب[۷] حکمی اشتغال دارد. بعض[۸] از طالبان دلایـل حکمت در خدمت آن معلّم ثانی تحصیل معانی مغانی می‌نمایند. طبع آن جناب بقراءت[۹] کلام حضرت مولانا بسیار مایل است. ایشان را در هر بیت مولوی تحقیقات روی داده[۱۰] هذاالیوم در این فن که شمّه‌یی از کمالات اوست، متفرّد[۱۱] است. و چون نخواسته‌اند که مشکلات ابیات مولانا قدّس سرّه مبهم[۱۲] بماند، مدّت اوقات کثیر البرکات را صرف نموده[۱۳]. شرح مبسوط بر مثنوی حضرت مولوی نوشته‌اند. به‌عبارات تازه و استعارات زیاده از اندازه وهمچنین شرح دیگر[۱۴] به‌عبارت فارسی بر اصول کلینی و رساله‌یی دیگر قریب به‌هفت هزار بیت در تصوّف و در[۱۵] انحلال حاشیهٔ ذوات العقول برحکمة العین تعلیقجـات بسیـار دارد. و هـمچنین

---

۱. الف: در حبالهٔ عقد ازدواج ادیبه؛ و پیداست که سطری افتادگی دارد.
۲. مج (۳): نائی؛ مج (۱)، مل: نایینی.
۳. بر، که سنه ۱۰۷٦ و سن.
۴. پا: از جملهٔ.
۵. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
٦. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از جمله.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): کتاب.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و بعضی.
۹. مج (۳): بقراات؛ مل: بقراأت.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) روی نموده.
۱۱. الف، پا، مج (۲): منفرد.
۱۲. الف، مج (۲): به‌هم.
۱۳. مج (۳) کثیرالبرکات را شرح.
۱۴. مج (۳): همچنین شرح صرف نموده دیگر. ـ توضیح از آنجاکه جمله «صرف نموده» در مل: در میان دو سطر بعداً به‌وسیلهٔ نویسنده اصل نوشته شده است؛ نویسنده مج (۳) جای آن را اشتباهاً تغییر داده و این از جملهٔ دلایلی است که مج (۳) از روی مل نوشته شده است. فتأمّل.
۱۵. پا: در تصوف در.

حواشی شفا آیات براشارات و سایر علوم حکمیّه و ادبیّه[۱] نیز دارد.

۱۵

[میرزا محمدابراهیم[۲]]

از جملهٔ[۳] صدرنشینان محفل بهشت نشان کشور فضیلت، کاشف غوامض مسایل شریعت، ظهیرا میرزا محمدابراهیم، خلف الصّدق مولانا صدرا است که در فنّ حکمت‌دانی از فضلای[۴] فرقهٔ حکما است و در سایر علوم نیز به‌قدر حوصلهٔ دانش مهارت دارد. مولد شریفش، دارالمؤمنین قم، مکان نشو و نمایش، دارالعلم شیراز. و هم در آن ولایت مدّتی به‌امرنیابت صدارت(۱) اقدام داشت. تحصیل[۵] اقسام فنون را در خدمت والد خود که از مشاهیر عصر بوده نموده‌اند[۶] و هذالیوم[۷] گوی دانش را به‌چوگان حکمت در میدان معرفت به‌زور بازوی همّت ربوده‌اند[۸] از تصنیفات مشهور آن جناب حاشیه‌یی است برحاشیهٔ خفری.

۱۶

[شیخ احمدبن سلامه[۹]]

از[۱۰] فضلای[۱۱] عصر صاحبقرانی که در نظر فرخنده فرّ اهل دانش، از بسیاری دانایی به‌منزلهٔ علاّمه است، حضرت شیخ احمدبن سلامه است که اصل او از قبیلهٔ بنی تمیم است. مولد شریف مومیٔ‌الیه ولایت جنّت درایت نجف اشرف، در علم حدیث و فقه مهارت و استحضار تمام دارد. اکتساب کمال در خدمت شیخ خانقاه دیار آگاهی، حضرت شیخ جعفر خلف شیخ لطف‌الله نموده‌اند. در سنه هزار و هفتاد و دو هجری حسب[۱۲] الفرمان پادشاه زمان،

---

۱. الف، بر، پا، مج (۲): ادبیه (!).
۲. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۳. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از جمله.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: فضلاء.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) و تحصیل.
٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) نموده و.
۷. الف: هذالیوم.
۸. الف، بر، پا: ربوده.
۹. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۱۰. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از.
۱۱. مج (۱ و ۳)، مل: فضلاء.
۱۲. بر: و در سنه ۱۰۷ (!) حسب.

---

۱) نیابت صدارت: نیابت ریاست به‌امور اوقاف کشور.

به‌اتّفاق بوداق سلطان ایلچی[۱] به‌بلاد هندوستان رفته او را با علماء آن دیار مناظرات روی داده است تصنیف[۲] و تألیف کثیر از او[۳] به‌سمع فقیر رسیده؛ هذالیوم از آنچه مشهور است، شرحی است برارشاد الاذهان و شرح بر مقالات زمخشری و رساله بر وجوب تخییری[۴] نماز جمعه و حسب الامر الاعلی احادیث متفرّقه را ترجمه فرموده کتابی ساخته‌اند، موسوم بروضة الاحادیث.

۱۷

[میرعبدالرّزاق[۵]]

از جملهٔ[۶] حکماء آفاق که اهل فضل را در باب فضیلت او اتفّاق و بدانستن علم حکمت طاق است، حضرت خلیل[۷] خلّت نیکو طویّت جناب میرعبدالرّزاق است که به‌قوّت ادراک عقلی و وهمی، کلّیات جزئیّات حکمت عملی و نظری راکماهو حقّه فهمیده و جملهٔ مسایل مشکل علم اوّل را به کفّهٔ میزان فکر، موافق قیاس سنجیده. معظّمٌ‌الیه خلف حضرت میرمحمد یوسف طبیب است، مولد ایشان بلدهٔ کاشان[۸]. تحصیل علوم حدیث و اصول و فقه در مدرس نواب سلطان العلمائی و اکتساب فنون حکمت[۹] در خدمت حضرت میرکبیر میرابوالقاسم فندرسکی نموده‌اند. هذالیوم که هزار و هفتاد و شش هجری است، رحل[۱۰] اقامت در خطّهٔ کاشان انداخته بعد از عبادت معبود، به‌مطالعهٔ کتب علمی اقدام می‌نماید[۱۱] و به‌خانهٔ هیچکس نمی‌روند. گاه گاهی با تلامذهٔ خویش صحبت می‌دارد. وجه معیشت ایشان ازحاصل مستغلات[۱۲] موروثی والد است.

---

۱. مج (۱): بوداق و سلطان ایلچی.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): روی داده تصنیف.
۳. الف، بر، پا، مج (۲): ازاد(!).
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): تمیزی.
۵. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۶. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): جلیل (!).
۸. الف: کاشانست.
۹. مج (۱): اکتساب حکمت.
۱۰. بر: که سنه ۱۰۷۶ رحل.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): می‌نمایند.
۱۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: مستقلات؛ قیاساً تصحیح شد.

۱۸

[شیخ علی نوادهٔ شیخ زین‌الدین[۱]]

از جملهٔ[۲] علماء اثناعشرّیه و فقهاء امامیّه علیهم السّلام[۳] و آلاف الثّناء و التّحیّة که در انحلال مسائل مشکله و تحقیق[۴] بطون غوامض کلام دقیق در معنی تفرید شهیر آفاقند، مدقّق کامل و محقّق فاضل، شیخ العارفین، رئیس المّحدثین، جناب شیخ علی نوادهٔ اعلم العلماء شیخ الفقها شیخ زین‌الدین[۵] است که در این زمان قامت[۶] استعدادش به‌خلعت شهرت اجتهاد آراسته[۷] و پیراسته گردیده جمهور فقهاء کرامیّه از پرتو بارقات لمعات آفتاب جهانتاب علوم آن جناب فراخور اکتساب بهره‌ور و فیض‌یاب گشته‌اند.

از جملهٔ تصانیف آن قطب فلک اعظم شریعت که به‌نظر انور علماء عظام رسیده و از قرار واقع بسندیده طبایع سنجیده گردیده دو جلد حاشیه‌یی است بر شرح لمعهٔ شیخ زین‌الدّین نوشته و شرح اصول کافی است، موسوم به‌دررالمنظوم[۸] من کلام المعصوم و کتاب دیگر مسمّی به‌دررالمنثور[۹] من المأثور و غیر المأثور مشتمل[۱۰] بر احادیث مشکله و مسایل مشکله در اصول و فروع و تفسیر و شعر و غیرذلک. و کتاب دیگر از نظم و نثر[۱۱] موسوم به‌الهام المارقه من اعراض الزنادقه قریب به‌چهل هزار بیت، مجموع از انواع احادیث و مسائل متفرّقه و حاشیهٔ دیگر موسوم به‌حاشیه[۱۲] المعالم وحواشی‌بسیار بر من‌لا یحضره الفقیه[۱۳] نیز به‌دستیاری قدرت نوشته‌اند.

---

۱. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۲. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۳. بر، مج (۱ و ۲): السّلم.
۴. مل: تحقق.
۵. پا: اعلم العلما شیخ زین‌الدین.
۶. مج (۳)، مل: که در تن قامت.
۷. الف، بر، مج (۲): به‌خلعت شهرت آراسته؛ پا، مج (۱) به‌خلعت شهرت به‌خلعت آراسته (!).
۸. الف، بر، پا، مج (۲): بدارالمنظوم؛ مج (۱): بدرالمنظوم.
۹. الف، بر، پا، مج (۲): بدارالمنشور (!)؛ مج (۱) بدارالمنثور (!).
۱۰. الف، بر، پا، مج (۲): بدار المنشور من المأثور مشتمل.
۱۱. مج (۳): نصر (!).
۱۲. الف، مج (۲): از نظم و نثر موسوم به‌حاشیهٔ.
۱۳. الف، بر، پا، مج (۲ و ۳)، مل: من لایحضرالفقیه (!).

۱۹

[میرزا محمدهادی[۱]]

از جمله[۲] فضلاء لازم[۳] الاعزاز حضرت میرزا محمدهادی آصف شیراز[۴] است. که عندلیب بیانش در فنون حکمت گستری با نطق فیلسوفان روزگار هم‌آواز است. جناب میرزایی، خلف ارشد ارجمند امجد میرزا معین‌الدّین محمد است که سابقاً در بلاد فارس از جانب اولیاء دولت روزافزون به‌شغل وزارت قیام داشت.

مولد آن منبع بحردانش ملك شیراز است. به‌تحصیل کمالات صوری و معنوی در خدمت فضلاء آن دیار نموده[۵] بعد از فوت والد برتبهٔ منصب وزارت سرافرازی یافته به‌جای پدر نشست. مدّتها نقدگرانمایهٔ شباب را صرف آن خدمت نموده آخرالامر به‌سعایت ارباب حقد و حسد «فِي جِيدِهٰا حَبْلٌ مِنَ مَسَد»(۱) از وزارت معزول و موافق مدّعا به کار افاده و استفاده[۶] مشغول شد. از تصانیف مشهور آن مخدوم[۷] الفقرا حاشیه‌یی است بر حاشیهٔ قدیم و حاشیه‌یی بر اشارات و حاشیه متفرقه بر شفا[۸] نیز به‌همدستی فکرت نوشته در علم ادوار از بی[۹] نظیران دوران است.

۲۰

[میرزا غیاث‌الدین محمد رضوی[۱۰]]

از جمله[۱۱] فضلاء که صیت فضایل او در میان علما مشهور و در سلك[۱۲] فقهاء امامیّه علیهم الف الصّلوة و التحیّة مذکور است، مسند طراز گروه بلند شکوه علوی حضرت میرزا غیاث الدین محمدرضوی است که به‌همّت اجتهاد از حضیض خمول بشریّت به‌اوج سپهر قبول

---

۱. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.

۲. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از جمله.

۳. پا: لازمه (!).

۴. همهٔ دستنویس‌ها: شیراز؛ قیاساً نگاشته آمد.

۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نموده‌اند.

۶. پا: استفاده (!).

۷. الف، پا، مج (۱ و ۲): آن خدام مخدوم؛ بر: آن خدوم مخدوم.

۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): حاشیه بر متفرقه بر شفا.

۹. الف، پا، مج (۱ و ۲): در علم ادوار از بی (!)؛ بر: در علم از بی.

۱۰. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.

۱۱. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از جمله.

۱۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) در ملك (!).

---

۱) قرآن مجید سوره آیه ۵.

ملکیّت عروج نموده[۱] خورشید فضیلت از مطلع کتاب نورالهویه‌اش[۲] طالع و کوکب صلاحیت از نکات نسخهٔ انیس الصالحین‌اش ساطع.[۳]

مولد شریف این صاحب تصنیف و تألیف خطّهٔ بهشت نشان طوس است. تحصیل علوم در آن مرز و بوم در خدمت جناب میرمحمد زمانِ مجتهد نموده و از بسیاری قابلیّت بـرتبهٔ مصاهرت آن جناب رسیده. هذالیوم در مشهد مقدّس امام الانس و الجان[۴] علیه صلوات‌الله الملك المّنان سکنی[۵] و به‌امر بی‌شماری قیام دارد. سنّ شریف ایشان درین ولاکه از شصت بیش است. چندین هزار بیت از عربی و فارسی تصنیف و تألیف از آن حضرت شهرت یافته. فهرست تصنیفات ایشان بدین موجب است: نورالهویه در فـقه به‌عبـارت عـربی. ـ انـیس الصالحین در باب افعال و اعمال سال. ـ شرح صحیفهٔ کامله به‌فارسی. تحفهٔ منصوره.[۶]

۲۱

[میرزا مهدی بن میرزا غیاث[۷]]

از جمله[۸] فضلاء مشهور که به‌اعتقاد جمهور به‌قدر مقدور و میسور در تحصیل کمالات کوشیده و به‌مرتبه‌یی از مراتب مدارج دانش رسیده‌اند، حضرت میرزا مهدی خلف میرزا غیاث مذکور است. که به‌عنایت واهب بی‌منّت به‌موجب حدیث «أَلْوَلَدُ سَرٌّ مِنْ أَبیه»(۱) به کار والد مشغول و مأمور است. مولد و مکان نشو و نمایش مشهد مقدّس. اکتساب علوم ادبیّه[۹] در خدمت والد نموده و به‌مدارج علیاء کمال عروج فرموده. در این ولاکه سنّ شریف ایشان از عقد بیست متجاوز است، تصنیفات مشارٌالیه این است: رساله موسوم به‌اعتقادیه[۱۰] در معرفة الله شرح رساله موسوم به اذا سلک سایل در اصول دین و حاشیه بر معالم اصول. وگاهی طبع آن نورس نهال گلستان دانش رغبت به گفتن شعر دارد. ابیات[۱۱] ایشان ازآنچه مشهور است

---

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): ملکیت نموده.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): نورالوهیتش.
۳. الف: که به‌همت صلاحیت از نکات نسخهٔ انیس الصالحینش سامع (!) و پیداست که بیشتر از سطری افتادگی دارد.
۴. الف، بر، پا، مج (۲): الجن والانس و الجان.
۵. مج (۱): الجن و الانس سکنی.
۶. مج (۳)، مل. ـ با فاصله برافزوده‌اند: شرح.
۷. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۸. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۹. الف، بر، پا، مج (۲): ادیبه (!).
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): باعتقاد.
۱۱. مج (۳): و ابیات.

---

۱) حدیث شریف نبوی

شاید که دوازده هزار بیت باشد. نمودی از گلزار طبعش این دو بیت است که تیمّناً به‌تحریر آن مبادرت جسته:[۱]

ای بگرد آن زبان گردم که گفتارش تویی | جان‌فشانم بر سر آن دل، که دلدارش تویی
من‌نخواهم سدره[۲] وطوبی[۳]، ندانم نخل‌طور | میرم اندر پا نهالی را که دربارش تویی

۲۲

[مولانا محمدباقر خراسانی[۴]]

از جمله علماء دین مبین حضرت خیرالمرسلین[۵] که به‌زور بازوی تزکیهٔ نفس و شدّت قوّت درّاکهٔ ایشان، مذهب اسلام در نظر گروه مخالفین متین‌تر از کوه و مبیّن‌تر از آفتاب بلند شکوه است، مطلع انوار سبحانی، مخزن‌اسرار یزدانی، حلاّل معانی مغانی[۶] کشّاف سرایر نهانی، حضرت مولانا محمدباقر خراسانی است که ذکر مناقب کلام تهذیب نظامش به‌نحوی در بلاد عراق پیچیده که صیت طنطنهٔ شهرتش قاف تا قاف عالم آفاق رسیده. شمّه‌یی از کیفیّت احوال آن قدوهٔ ارباب عرفان و اصحاب یقین[۷] آنکه الیوم از جملهٔ متبحّرین و اجلّهٔ محدّثین است. حضرت معظّمٌ‌الیه زا قدرت فوق حدّالکلام و زبردستی تمام تمام در علم فقه[۸] و حکمت آلهی[۹] هست. مولد شریف آن صدرنشین ملک فضیلت که ولایت دانش منشی از دیوان عظیم‌الشّأن قضا در بسته به‌تیول خرد او مقرّر[۱۰] است، مشهد مقدّس امام علی‌ابن[۱۱] موسی الرضاست نشو و نما در بلدهٔ اصفهان در خدمت علماء زمان سیّما مولانا محمدتقی مجلسی یافته. در این ولااکثر فضلاء اصفهان بل تمام ایران و سایر بلاد جهان، مقابلهٔ کتب احادیث خصوصاً کلینی بر وجه تهذیب و استبصار در خدمت آن جناب می‌نمایند. الآمَنْ لایحضر فی‌مدرسه.

---

۱. الف، مج (۱ و ۲): بسته بیت، بر، پا: بسته.
۲. الف، بر، پا، مج (۲): صدره (!).
۳. پا، مج (۲): طولی (!).
۴. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): سیدالمرسلین.
۶. الف، بر، پا، مج (۲): مغانی معانی؛ مج (۱): معانی معانی (!).
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): متین.
۸. الف، بر، پا، مج (۲): زبردستی تمام در علم فقه؛ مج (۱): زبردستی تمام علم فقه.
۹. بر، پا، مج (۲): اللّهی.
۱۰. بر: بتیول او، مج (۳)، مل: بتیول خردی او.
۱۱. مج (۳)، مل: ابن.

تمامی علماء عصر صاحبقرانی به‌آگاهی و مسأله‌دانی آن مخزن جواهر الاسرار[۱] یزدانی مقرّ[۲] و معترفند. هذالیوم که سنّ شریف آن ارشادبخش مریدان ملّت حنیف از[۳] چهل متجاوز است، تصنیف و تألیف او بدین موجب است که زبان‌زد خامهٔ اظهار می‌شود.

کتابی است موسوم به‌شرح الارشاد الاذهان فی‌الفقه و کتاب دیگر به‌عبارت فارسی تقریباً بیست هزار بیت، موسوم به‌اخلاق الملوک و رساله‌یی در باب وجوب نماز جمعه و رسالهٔ مناسک حجّ و حاشیه بر شرح اشارت و حواشی متفرّقه بر شفا نیز نوشته:

۲۳

[میرزا قاضی شیخ‌الاسلام اصفهانی[۴]]

از جملهٔ[۵] فحول علماء زمان حضرت صاحبقران[٦]، المؤیّد به‌تأییدات الملک المنّان و الموفّق بتوفیقات الرّحمن، فرید العصر وحید الزّمان، مورد عنایت[۷] بی‌نهایت جناب یزدان، حضرت میرزا قاضی شیخ الاسلام اصفهانی است. شمّه‌یی از چگونگی حال آن کاشف غوامض عبارات خلاّن الوفا و[۸] لغات اخوان الصّفا آنکه مشارٌالیه خلف الصّدق کاشفاست که سابقاً در خدمت غلامان جناب صاحبقران به‌شغل طبابت قیام داشت.[۹] مولد و مکان نشو و نمای ایشان اصفهان است. از جملهٔ مصنّفات آن متمّم مقالات نوع انسان[۱۰] شرحی است بر اصول کلینی و شرحی است بر صحیفهٔ[۱۱] کامله و رساله‌یی دیگر مشتمل بر سه مقاله[۱۲] در شرح حدیث حماد درکیفیت صلوة[۱۳] درتشریح رأس[۱۴] دردفع شبههٔ تفره به‌براهین هندسی[۱۵] رساله‌یی دیگر در علم ادوار و قانون موسیقی و رساله‌یی دیگر موسوم به‌جام‌جم[۱٦] در

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): جواهر اسرار. ۲. الف، بر، پا، مج (۲): مقرّر.
۳. الف، پا، مج (۱ و ۲): مریدان حنیف از؛ بر: مریدان از.
۴. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست؛
۵. الف، پا، مج (۱ و ۲)؛ دیگر از جملهٔ.
٦. پا: از جملهٔ علماء زمان حضرت صاحبقرانی؛ مج (۲): از جمله فحول علماء زمان حضرت صاحبقرانی.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): عنایات. ۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): خلاّن الوقاد (!).
۹. مج (۱): قیام داشته. ۱۰. مج (۱): نوع ایشان.
۱۱. مج (۳): صفحهٔ.
۱۲ تا ۱۵. پس از این کلمه در مج (۳)، مل باندازهٔ یک کلمه سفید است.
۱٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): صحیفهٔ کامله و رسالهٔ دیگر موسوم به‌جام‌جم؛ و پیداست که در حدود دو سطر افتادگی به‌هم رسیده است.

منفعت و مضرّت شراب. مجملاً آنکه تحقیقات در هر فنّ ایشان را روی داده و تعلیقجات کثیر البرکات در آن ابواب[۱] نوشته در سنهٔ هزار و هفتاد و پنج در بلدهٔ دارالارشاد اردبیل وفات یافت. مدفنش در قرب عقبه[۲] آستانهٔ منوّرهٔ متبرّکهٔ سدره مرتبهٔ عرش درجهٔ قنطره‌بند دریای تجرید، اعنی قدوهٔ اولیاء آفاق، حضرت شیخ صفی‌الدین اسحق[۳] است.

۲۴

[مولانا حسن علی[۴]]

کاشف[۵] غوامض بطون آیات نصّ جلی، حضرت مولانا حسن‌علی خلف مرحوم مبرور مولانا عبدالله شوشتری است. مولد مشارٌالیه بلدهٔ اصفهان، تحصیل کمالات در مدرس والد نموده از فحول علماء و فضلا[۶] ملّت حنیف و صاحب تصنیف و تألیف است. از جملهٔ تصانیف مشهور آن جناب، کتابی است موسوم به کنزالاسرار. حواشی متفرّقه بر اقسام علوم دارد. در سنهٔ هزار و شصت و هفت، در بلدهٔ اصفهان دعوت حق را لبّیک اجابت گفت. مدفن آن غریق بحار فضل[۷].

۲۵

[مولانا محمد باقر کوه بنانی[۸]]

محقّق[۹] مسائل شریعت و مدقّق مشکلات حکمت، مجدّد جهات حق‌پرستی، فصّ[۱۰](۱) خاتم زبردستی، حضرت مولانا محمدباقر، ولد مولانا عابدین کوه بنانی کرمانی است که در علم حدیث و فقه و حکمت از مشاهیر فضلاء عصر صاحبقرانی است فضیلت آن حاوی

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ایوان (!).
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): علیّه (!).
۳. بر، پا، مج (۲): اسحاق، مل: اسحیق.
۴. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۵. الف، پا، مج (۱ و ۲): دیگر کاشف.
۶. الف، بر، پا، مج (۲): علماء فضلا.
۷. چنین است در مج (۳)، مل، پا چنین بوده و سیاه کرده است؛ الف، بر، مج (۱ و ۲): اجابت گفت.
۸. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۹. الف، پا، مج (۲): دیگر محقق؛ مج (۱): تحقق (!).
۱۰. الف، بر، پا، مج (۲): نص؛ مج (۱): نصر؛ مج (۳): فصم.

---

۱) فص: نگینه و پیوند، انندراج. ـ هم رک: کتاب حاضر ص ۶، س ۱۷، و ص ۵۴۲، س ۹.

کمالات بیش از آن است که نطاق[۱](۱) نطق محیط اظهار توصیف و تعریف تواند شد.

از جملهٔ تصنیفات مشهور آن جناب، رساله‌یی است موسوم به‌حدیقةالنّحو[۲] در سنهٔ هزار و هفتاد و دو مرغ روح پرفتوحش به‌گلشن‌سرای عالم قدس شتافت. مدفن آن مستغرق بحر رحمت آلهی[۳] کوه بنان منجمله مضافات و ولایت دارالامان کرمان حرّسهاالله عن الآفات و الحدثان.[۴]

تذکره دویم از خاتمهٔ[۵] این کتاب

در بیان شرذمه‌یی از کیفیّت احوال نقّادان‌نقایس[۶] اسرار و مشاطکان عرایس[۷] افکار، اعنی شعراء غرّاء عصر حضرت صاحبقران[۸] کامگار که به‌غوّاصی طبع گوهربار و سیّاحی ذهن فطانت شعار در هر زمان از ازمنهٔ لیل و نهار چندین هزار درر غرر آبدار از بحر عمّان اندیشه برآورده بر فرق بزرگان دانش نثار نموده‌اند.

باید دانست که این گروه صاحب شکوه را پایهٔ فصاحت بر فرق عرش بلاغت است و حضرت رسالت پناهی[۹] صلی الله علیه وآله و سلم مدام شعراء فرقهٔ اسلام را مکرّم می‌داشته‌اند و در محفل متعالی حضرت رسول و در خدمت سرور ارباب عرفان و سر حلقهٔ اصحاب ایقان و حضرات[۱۰] ائمّهٔ علیهم الف الصّلوة و التّحیة شعراء هر زمان مدایح خود راگذرانیده انعامات وافر یافته‌اند. مشهور است که حسّان‌بن ثابت از شعراء زمان حضرت رسول است و همواره اوقات فرخنده ساعات آن کثیر الفضایل صرف مدح حضرت ختمی پناه شده[۱۱] و اکثر اشعار امرءالقیس را جواب گفتند.[۱۲] منقول است از صاحب کتاب شرف[۱۳] النّبی که شیرین نام جاریه

---

۱. مج (۳): بطاق.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): النحور.
۳. بر، پا، مج (۲): اللّهی.
۴. در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) بعد از این ذکر درویشان آمده است.
۵. مج (۳): ختمه.
۶. مج (۳): نقاش.
۷. الف، بر، مج (۲): عرابس (!).
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): صاحبقرانی.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): پناه.
۱۰. بر، پا، مج (۱ و ۲) حضرت.
۱۱. با:حضرت شده.
۱۲. الف: امراء العیش جواب گفته؛ بر، پا، مج (۲): امراءالعیش جواب گفته‌اند.
۱۳. مج (۱): شرق.

---

۱) نطاق: به‌کسر نخستین، میان‌بند و کمربند مردان. ـ فرهنگ نفیسی.

راکه ملک شام به‌هدیّه به‌خدمت صحابه فرستاده بود، حضرت رسول به‌صلهٔ[۱] شعری که حسّان در غزاء خندق گفته بود، بدو بخشیده‌اند. و کذا حضرت امیرالمؤمنین (ع) و باقی ائمهٔ معصومین [صلوات الله علیهم اجمعین][۲] و تابعین را به گفتن شعر گاهی طبایع راغب بوده[۳] و دیوان حضرت امیر (ع) اظهر من الشّمس است و در هر عصری از اعصار و در عهد[۴] فرمانروایی هر یک از خواقین روزگار و سلاطین کامگار بزرگان دانش‌منش بوده‌اند که به‌مذهب اتّفاق از راه شاعری مشهور آفاق شده‌اند. بناءً علیه چون نوّاب کامیاب صاحبقران[۵] خطاب که ایجادیان عصرش را تفاخر بر پیشینیان است توجّه خاص باز بانان[۶] استعداد و مستعدّان هر فنّ خصوصاً به‌طایفهٔ سخنور هست، لهذا جمع کثیری و جمّ غفیری راگریبان جان به‌دست شوق و ذوق افتاده فنّ شاعری را پیشه اندیشه ساخته‌اند و از قرار واقع به‌قدر طاقت بشریّت به کار علم شعر پرداخته‌اند و جمعی[۷] که ابیات ایشان مدوّن است، این است که اسامی ایشان زبانزد خامهٔ اظهار می‌شود

بیت[۸]:

قافله‌یی بست صف کبریا — پس شعرا آمد و پیش انبیا

۱
ذکر احوال حکیم سخن‌آفرین خطّه دانش حضرت میرزا محمدعلی صایب تخلّص تبریزی

سردفتر شعراء زمان پادشاهِ بلند اقبال، میرزای صایب تدبیر صاحب حال حکیم سخن آفرین نازک خیال، مطلع غرّای فخر وکمال، بیت الغزل دیوان دانش منشی، دستورالعمل دارالانشاء نیکو روشی[۹]، مجدّد جهات فطنت، فصّ[۱۰](۱) خاتم قدرت، انوری عصر، خاقانی

۱. الف، بر، مج (۲): بسلهٔ.
۲. از: الف.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بود.
۴. الف: و در هر عهد؛ مج (۱): و در هر عهدی.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): صاحبقرانی.
۶. الف، باربان (!)، مج (۳): با برهان.
۷. الف: و بعضی؛ مج (۳)، مل: جمع.
۸. مج (۳): جای بیت سفید مانده است.
۹. الف، مج (۱ و ۲): روشنی (!).
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): فص.

۱) فص: رک: کتاب حاضر ص

زمان، ملک الشعراء جهان، سبحان[1] امصار آفاق، حُسّان بلاد عراق، اخطل مکمّل ارباب قلم، جریر بی‌نظیر صاف ضمیران عجم.

لمحرره[2]:

شه[3] مثنوی خسرو نیکنامی | نوازندهٔ کوس شیرین کلامی
حکیم سخن دان صایب تخلّص | کزو تازه شد روح نظم نظامی

نکته‌های رنگین[4] مرآت الجمال بوستان خیالش تحفهٔ سبحه‌یی است لایق مخزن حدیقهٔ طراز گلشن راز عارف کلیم اللّفظ نطق نوایی سرایش اوحدی خطابی است در معنی سلیم النفسی[5] صاحب اعجاز عطر ریاحین ریاض گلزار[6] نظمش نکهت افزای مشام عطار آب و رنگ گلهای تازه شکفته، گلشن نثرش، رعونت‌بخش چهرهٔ خوبان بهار.

لمحرره[7]:

حکیمش خطاب و ظهیرش نظیر | کمالش نه‌سیری اثیرش اسیر[8]
کلامش بود ناسخ جام‌جم | رسول بیانش، زبان قلم

در نظر بزرگان دانش و اصحاب بینش هر قصیده‌اش تازه بوستانی است که در هر قطعه زمینش شکوفه‌های الفاظ رنگ‌رنگ شکفته وثمین نوباوه[9]‌های معانی در ضمن هر نکته‌اش تنگ‌تنگ نهفته و عندلیب نطق غزل سرای سخنوران در وصف گلهای همیشه بهار چهار چمن طبعش، این رباعی را مناسب حال گفته.

رباعی[10]:

تا طبع تو شد انجمن آرای سخن | نامد گهری برون زدریای سخن
زانگونه که بُد رسول ما ختم رسل | برطبع تو ختم گشت انشای سخن

هر مطلع از دیوانش، رعنا شاهدی است که از نوبهار سبزهٔ خط پشت لب سبز کرده و هر مصرعش تازه نهالی است که از ریاض جویبار قدرت سر کشیده[11]. گوهرفروش چهار بازار

---

۱. همهٔ دستنویس‌ها: سبحان؛ قیاساً نگاشته آمد.
۲. الف: عجم بیت؛ بر، مج (۲): عجم.
۳. مج (۳)، مل: شهی.
۴. الف، بر، مج (۲) رنگین ـ نکته‌ها.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سلیم النفس.
۶. مج (۱): گلنار.
۷. بر: بهار.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): اثیر.
۹. همهٔ دستنویس‌ها: نوباوهای؛ به‌شیوه امروزی نگاشته آمد.
۱۰. بر: گفته.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) جویبار قد کشیده.

بحر رباعیش حضرت **سحابی**(۱)، **اسیر**(۲)، رنگین قطعه‌های قصاید متینش، **ظهیرفاریابی**[۱] چهارچمن وجود عنصری سبز کردهٔ میرآب لطف قدرتش خضارت بخش خاطر فیض مظاهر رودکی. چشم گوهر بار سحاب فکرتش،

بیت[۲]:

رای زرینش بود مخترع نازکی[۳]	ریزه‌خور خوان‌اوست، عنصری و رودکی
بر سر نطقش نثار همّت خود می‌نمود	مدح وی ار می‌شنود سلسلهٔ برمکی
شاعر معجز رقم، وارث ملک قلم	نیست به‌جز او کسی، نیست در اینجا شکی
گر به مثل خودپرست آید و گوید که هست	در صف رندان مست شبه[۴] نظیرش یکی
باطن عزمم زند بر کمر جُرأتش	تیغ قزلباشی و بیلکی(۳) اوزبکی

ای عزیز، این معتکف زاویهٔ عجز و انکسار را چه حدّ آن که اوصاف حمیدهٔ این شاه بیت انتخاب دیوان آفرینش را کماهو حقه بیان تواند نمود، و قلم شکسته رقم را، چه یارای آن که عشر عشیر از خوبی‌های ذات آن نوردیدهٔ جهان بینش اظهار تواند کرد. نطاق نطق محیط شرح آن نمی‌شود. قوّت فهم به‌ادراک حقیقت صفاتش نمی‌رسد. همان بهتر که رخسار شاهد سخن را به‌خط و خال لاتکلّفی زینت داده شرذمه‌یی از کیفیّت احوال آن جامع کمالات صوری و معنوی اظهار نماید.

بدانکه اسم شریف این چراغ‌افروز خانوادهٔ روشندلی، **میرزا محمدعلی** است و مولد آن جناب که نظم و نثر کلامش همگی بهجت‌آمیز است، ولایت جنّت آیت **تبریز** است. حضرت معظّمٌ‌الیه به‌حسب گردش آسمانی در اوایل حال به‌بلاد **هندوستان** افتاده به‌خطاب

۱. الف، بر، پا، مج (۲): فاریابی.
۲. بر: فکرتش.
۳. الف، مج (۲): تازگی.
۴. الف، بر، پا، مج (۲): شبهه.

۱) سحابی استرآبادی ـ «مولانا کمال‌الدین» شاعر رباعی سرای مشهور سدهٔ دهم و سرآغاز سدهٔ یازدهم هجری (م: ۱۰۱۰ یا ۱۰۰۱ یا ۱۰۰۲ هـ. ق)، اصل او از «استرآباد» و زادگاهش «شوشتر» بود و چهل سال از عمر خود را در «نجف» بگذرانید. او به «رباعیات عارفانهٔ» خود شهرت یافته است.
رک: آتشکدهٔ آذر، بخش دوّم ص ۷۸۰ تا ۷۸۹ ـ ترجمهٔ تاریخ ادبیات براون ج ۴، ص ۱۸۹ تا ۱۹۰.
۲) اسیر. ـ رک: کتاب حاضر ص.
۳) بیلکی: تیر که پیکان بیله (پیکان به‌شکل بیل) دارد. ـ رک: لغت‌نامهٔ دهخدا.

مستعدخانی قامت قابلیت ایشان آراسته بوده و از آنجا در سنهٔ[۱]   به‌موجب کلام «حُبّ الوطن من‌الایمان»(۱) عازم دیار ایران بهشت نشان شده حسب‌الفرمان پادشاه کافّهٔ اسلام[۲] و به‌اتّفاق جمهور انام[۳] به‌رتبهٔ منصب عظیم‌الشأن ملک الشعرایی سرافرازی یافته‌اند و هذالیوم در بلدهٔ طیّبه اصفهان عندلیب هزاردستان بیانش سرگرم غزل سرایی است‌در علم بی‌نظیر، در فنّ شعر استاد، در کار[۴] انشا ماهر است. چنانچه[۵] حقیقت افعالش از سیمای ناصیهٔ اقوالش ظاهراست، در دانش به‌واجبی از هست و بود معرفت جناب واجب الوجود آگاه و در اعتبار صاحب فضل وجاه‌قبول‌بزرگان‌دینش‌چنانچه‌بایدمیسّرپایهٔ کرسی قدرش از عرش سپهر به‌صور برتر[۶] بزرگان‌دانش منش روزگار، جملگی به‌دانایی آن ذوفنون مقرّ ومعترفند. صاحب کمالان وصاحب خیالان‌بلادجهان،معتقدکلام‌اویند.والحق‌که‌به‌جناب‌ملک‌الشعرایی‌درغزل گویی فکرهیچ‌یک‌ازمتقدّمین‌نمی‌رسد.واگربی‌خردی‌ازحسدگویدکه:این‌سخن‌رامسلّم نمی‌دارم، چراکه شیخ‌سعدی رادرغزل[۷] یدبیضا[۸]ست مصرع[۹] «درجواب اوخموشی‌کن‌خموشی اختیار»

و اگر ناقص رایی سرایدکه کلیّات نظیری نظیر جزئی[۱۰] از دیوان حق ترجمانش می تواند شد، مصرع[۱۱]: «این سخن راگر سخن‌دان نیستی[۱۲] منظوردار»

عدد دیوانش هفت عقد، ابیات مدّونش تقریباً دویست هزار[۱۳] سنّ شریفش در[۱۴] این ولاکه

---

۱. الف، با، مج (۲): در سنه ۱۰؛ بر: در سنهٔ ۱۰۸۱ (!)؛ مج (۱): در سنهٔ ۱؛ مج (۳)، مل: در سنه (و بعد از آن به‌اندازهٔ کلمه‌یی خالی مانده است.

۲. الف: کافّهٔ اهل ایمان؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): کافّهٔ اهل اسلام.

۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): جمهور کافّه انام.

۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): استادکار (!).

۵. مج (۱): چنانکه.

۶. الف، بر، پا، مج (۲): از عرش سپهر تصویر برتر.

۷. بر: سعدی در.

۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ید و بیضا.

۹. بر: معناست.

۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): جزء؛ قیاساً نگاشته آمد.

۱۱. بر: تواند شد.

۱۲. الف، بر، پا، مج (۲): کیستی (!).

۱۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دویست هزار بیت.

۱۴. بر، پا، مج (۱ و ۲) شریفش که در.

---

۱) حدیث شریف نبوی معروف است (سفینة البحار ج ۲، ص ٦٦٨) ولی مؤلف اللؤلؤالمرصوع (ص ۳۳) دربارهٔ آن گوید: قال‌الزرکشی کالسّخاوی لم اقف علیه. ـ زرکشی چون سخاوی گفت که بر آن نمی‌ایستم. ـ رک: احادیث مثنوی ص ۹۷ و ۹۸ و ۱۲۷.

سنهٔ هزار و هفتاد و شش هجری است، در عشر ستّین. نمودی از گلستان طبع نضارت آمودش این چند بیت است که زبان‌زد خامهٔ اظهار می‌شود.

غزل[۱]:

در هوای کام دنیا می‌فشانی جان چرا؟
می‌کنی در راه بت صید حرم قربان چرا؟!

چیست اسباب جهان، تا دل بدان بندد کسی؟!
می‌کنی زنّار را شیرازهٔ قرآن چرا؟!

هیچ قفلی نیست نگشاید به‌آه نیم شب
مانده‌یی در عقدهٔ دل این قدر حیران چرا؟!

هیچ میزانی در این بازار چون انصاف نیست
گوهر خود را نمی‌سنجی به‌این میزان چرا؟!

خنده کردن، رخنه در قصر حیات افگندن است
می‌شوی از هر نسیمی همچو گل خندان چرا؟!

نان جو خور، در بهشت سیرچشمی سیر کن
می‌خوری خون از برای نعمت الوان چرا؟!

کعبه در دامان شبگیر بلند افتاده است
پای خود پیچیده‌یی چون کوه در دامان چرا؟!

بهر یک دم زندگانی، چون حباب شوخ چشم
می‌کنی پهلو تهی از بحر بی‌پایان چرا؟!

ترک حیوانی، به‌حیوانات جان بخشیدن است
خویش را محروم می‌داری ازین احسان چرا؟!

ساحل بحر تمنّا نیست جز کام نهنگ
می‌روی صایب در این دریای بی‌پایان چرا؟!

۱. بر: اظهار می‌شود.

ولـه:

گرچه نیک نیم، خاک پای نیکانم عجب که تشنه بمانم، سفال ریحانم![1]

۲

[میرزا جلال‌الدین محمد اسیر][2](۱)

از جملهٔ[3] بزرگان که به‌لطف کامل و فیض شامل بخشندهٔ بی‌منّت و جواد بیغنّت قامت قابلیّت ایشان خلعت اشتهار پوشیده صدر[4] نشین مسند سخنوری گردیده‌اند، میرزای بلند خیال صاف ضمیر، حضرت میرزا **جلال‌الدین محمد اسیر** است که تا از دیوان جناب فیّاض کشور معنی و اقلیم لفظ به‌اقطاع درکش مفوّض شده عالم انشاء مجدّداً نوید خضارت یافته و تا ملک قدرت و جهان فطرت بجایگیر(۲) طبع عالی همّتش مقرّر گشته ریاض سخن به‌تازگی[5] مژدهٔ نضارت شنیده. حضرت معظّمٌ‌الیه خلف ارجمند **میرزا مؤمن شهرستانی** است. مولد و مکان نشو و نمای آن جناب هدایت انتساب، دارالسلطنهٔ **اصفهان**. در عصر دارایی پادشاه رضوان آرامگاه به‌رتبهٔ دامادی سرافرازی یافته در فنّ شعر زبردست و صاحب دیوان است. در سنه ۱۰۵۸[6] دعوت حق را در ولایت **اصفهان** لبیّک اجابت گفته مدفنش در روضهٔ امام ثامن ضامن از جملهٔ اشعارش این چند بیت است که نوشته می‌شود.

غزل[7]:

ای گلشن از بهار خیال تو سینه‌ها برگ گل از طراوت نامت سفینه‌ها

هرجا غمت رواج دهد گوهر شکست بر سنگ خاره رشک برند آبگینه‌ها

ولـه:

به‌تعظیم قدش‌گر شمع از کاشانه برخیزد شمیم گل شود، دود از پر پروانه برخیزد

محبّت گر کند معماری دلها، گمان دارم که صد دیوانه از یک گوشهٔ ویرانه برخیزد

---

۱. و از این پس در حدود ۱۲ سطر در دستنویس مل بیاض مانده است.

۲. عنوان از ماست.

۳. الف، پا، مج (۱ و ۲)، مل: دیگر از جمله.

۴. الف، مج (۳): صدره.

۵. مج (۳)، مل: بتازگی.

٦. الف: در سنه هزار و پنجاه و هفت؛ بر: سنه ۱۰۸۵ (!).

۷. بر: نوشته می‌شود.

---

۱) رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۵/۲، ص ۱۲۱۲-۱۲۲۳.

۲) جایگیر، یا جاگیر. ـ رک: کتاب حاضر ص ۴۴۵، س ۲ و ص ۴۵۳، س ۱۸ و ص ۵۴۴، س ۱۱.

ولە:

دل بستهٔ فتراک رگ و ریشه چرایی؟ حیرت‌زدهٔ محشر اندیشه چرایی؟!
گر سنگدلی لازمهٔ جوهر اصلی است آینه توانی چو شدن شیشه چرایی؟!
کس نیست بپرسد زاسیر[1] تو که سرمست
با خرقهٔ پربادە، ورع پیشه چرایی؟!

۳

[ابوالفضل میرزا محمدطاهر مشهور به‌وحید][2](۱)

از جمله[3] صاحب‌کمالان بلند خیال بلاد ایران و مدّاحان پادشاه صاحبقران، مؤلف تاریخ

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲). اثیر (!). ۲. عنوان از ماست.
۳. الف، پا، مج (۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.

---

۱) عمادالدوله، میرزا محمدطاهر، فرزند میرزا حسین‌خان قزوینی متخلّص به «وحید» از رجال و صدور با نام عصر صفوی و از شاعران مشهور و پر اثر سدهٔ دوازدهم هجری است. موطن و مولدش قزوین بود در بدایت حال ظاهراً به‌استعداد ذاتی تحصیل مقدّمات علوم متداول آن روزگار کرد و در فن سیاق و امور دفتری و استیفامهارتی یافت و در انشاء و حسن خط به‌حسب مقدور بکوشید. سپس به‌خدمات دیوانی پرداخت. نخست زیردست میرزا صالح پسر میرزا باقر توجیه نویس به‌تحریر جلدی از دفاتر توجیه اشتغال یافت و پس از او کفالت آن خدمت را عهده‌دار آمد. اعتمادالدوله میرزا تقی مشهور به‌ساروتقی وزیر شاه صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ . ق) وشاه‌عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ . ق) درستی وکارآمدی وی را بپسندید و او را در امور دستیار و مشیر و مشاور خویش ساخت. پس از قتل ساروتقی (م / ۱۰۵۲ هـ . ق) اعتمادالدوله ـ سید علاءالدین خلیفه سلطان ـ صدراعظم تازهٔ ایران را در دستگاه شاه عبّاس ثانی منصب مجلس‌نویسی یا وقایع نگاری داد، و به‌سال ۱۰۵۵ مورّخ رسمی دربار شاه عباس دوم و مأمور نوشتن تاریخ سلطنت این پادشاه شد. بنابه روایت هدایت، در تتّمهٔ روضة‌الصّفا، به‌هنگام وزارت شیخ علیخان زنگنه چندی مخذول و منکوب بود، چون این وزیر به‌سال ۱۱۰۱ هـ . ق درگذشت وحید با لقب عمادالدوله وزیراعظم شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ . ق) گشت و تا جلوس شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ هـ . ق) صدارت همی راند. از این پس کلان سالی را از کارکناره جست و در حالی که سالش از صد بگذشته بود، بنا به‌نوشتهٔ نصرآبادی به‌سال ۱۱۱۲ هـ . ق جهان را بدرود گفت.

وحید باشاعر بزرگ روزگارخود مولانا صائب‌تبریزی دوستی‌داشت وصائب انتخابی از اشعار او به‌عمل آورده است. ارباب تذکره وشعرای معاصر وی درستایشش مبالغه‌ها کرده‌اند از جمله میرصیدی تهرانی گوید:

صیدی امروز نور چشم کمال میرزا طاهر وحید من است
صیدی امروز سخن سنج وحید است وحید فرصتش باد که سر خیل هنرکوشان است

حاج لطفعلی بیگ آذر بیگدلی (م/ ۱۱۹۵ هـ. ق) در ذیل احوال او نویسد: «به‌علّت مناصب دیوانی تحسین بسیاردرهرشعری‌ازشعرای زمان شنیده بزعم فقیر اگرخوف منصب نبود، ازهیچکس‌تحسین نمی‌شنود.
آثار او:

الف ـ عباس‌نامه یا تاریخ طاهر وحید یا تاریخ شاه عباس ثانی: که در آن وقایع را از آغاز پادشاهی این شهریار تا سال بیست و دوم سلطنت او به‌دست داده است. ـ این تاریخ در اسفند ماه ۱۳۲۹ هـ. ش به‌تصحیح و تحشیهٔ شادروان ابراهیم دهگان به‌سرمایهٔ کتابفروشی داوودی اراک (فردوسی سابق) در ۳۵۴ صفحه و ۲۱ صفحه مقدمه به‌طبع رسیده است.

ب ـ مجموعهٔ منشآت وحید: قریب دویست و پنجاه نامه است که به‌مناسبت شغل و مقامی که داشته به‌امراء و سلاطین و بزرگان و غیره نگاشته و آغاز آن به‌دیباچه‌یی است که به‌قلم خودآورده این مجموعه در سالهای ۱۲۴۳ هـ. ق/ ۱۸۲۴ میلادی و ۱۲۶۰ هـ. ق/ ۱۸۴۴ میلادی. به‌ترتیب در کلکته و لکنهو به‌طبع رسیده است و نسخ خطی آن نیزکم نیست.

ج ـ کلیّات اشعار وحید: نصرآبادی در زمان حیات او نوشت: «دیوان آن جناب از مثنوی و قصیده و غزل قریب به‌سی هزار بیت است» و حزین که به‌هنگام زندگانی میرزاطاهر، بنا به‌نوشتهٔ خود، او را چهار پنج نوبت بعد از استعفاء از وزارت در منزل پدر خویش دیده است، پس از رحلت او می‌نویسد: «در اقسام نظم داد سخنوری داده و دیوانی که از شصت‌هزار بیت زیاده باشد، به‌یادگار گذارده».. ـ هدایت در تتّمهٔ روضة الصّفا (مجلد هشتم) نوشته است: «دیوانی مشحون به‌نظم و نثر عربی و فارسی و ترکی مکرّر از وی دیده‌ام که در حدود نودهزار بیت بود». هم وی در مجمع الفصحا آورد: «دیوانش در شیراز دیده شد که مشتمل بر نظم و نثر در ترکی و فارسی و رسالات در هر فن بود، امّا ملاحتی نداشت.»

صاحبان تذکرهٔ غنی و نشتر عشق و دوست شاعر هنرمند فاضلم آقای احمد سهیلی خوانساری (در مقدّمهٔ ذیل عالم آرای عباسی ص «٦») و دیگران هم مانند مرحوم آذر اشعار او را در حدود نودهزار بیت نگاشته یا دیده‌اند و بعضی تذکره نویسان چون: صاحبان سرو آزاد و شمع انجمن و دیوان غزلیّات او را همچنانکه موجود است قریب سی هزار بیت به‌نظر آورده.

دانشمند محترم، آقای ابن‌یوسف شیرازی در مجلّد دوم فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار نگاشته‌اند: «تاکنون نگارنده از نثر و نظم عربی و نثر و نظم ترکی وحید چیزی نیافته، جز مکتوبی عربی که در آخر یکی از نسخ کلیّات وی (به‌شمارهٔ ۱۱۶۲) در مجلس وجود دارد.»

در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار، دو نسخه از کلیّات او به‌شماره‌های ۱٦۲ و ۱٦۳ موجود است و به‌ترتیب یکی درحدود ۳٦۰۰۰ بیت وبه‌روزگار شاعر وبرای اوکتابت شده است ودیگری‌شامل ۲۲۰۰۰ بیت می‌باشد. در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی نیز سه‌نسخه از کلیّات وی به‌شماره‌های ۱۱٦۱ (مکتوب به‌سال ۱۰۸۱ هـ. ق) و۱۱٦۲و ۱۱٦۳نگاهداری‌می‌شود،که‌به‌ترتیب، درحدود۴۰۰۰۰بیت و۱۳۱۰۰بیت‌و ۱۳۰۰۰ بیت است واین نسخهٔ اخیر شاید مکتوب ازهمان منتخبی باشدکه صائب ازاشعار اوفراهم‌کرده است. از روی این نسخ مجموع اشعار او را اعمّ از غزلیّات و قصاید و مثنویات و رباعیات و قطعات و مفردات و غزلیات

جدید، ابوالفضل میرزا محمدطاهر مشهور به‌وحید است که هذالیوم گلهای نورس خیالش در این دور از راه حساب به‌نحوی در کار کمال ظهوری[۱] پرداخته که خوان خلیل(۱) سخن را به‌همدستی قلم معجز رقم گلزار[۲] ابراهیم(۲) ساخته قدرت وصّاف[۳] فکرش در علم انشا به‌حدّی که جبرئیل وقت طبع باریک بینان جهان دانش هرچند به‌بال سعی برگرد سپهر عالم[۴] لفظ و محیط و محاط ملک معنی گردیده ظفرنامه نویس مانند منشی خرد خرده[۵] بینش ندیده، قوّت سرپنجهٔ نظام کلامش، پرده از روی کار مخزن اسرار کشیده و صیت کوکبهٔ گفتگویش، قاف تا قاف ملک شهرت دویده. زینت المجالس(۳) جهانگشایان[۶] هفت اقلیم نگارستان منشآتش شهنامهٔ خواقین صاحب دیهیم، فقرات بهارستان خیالاتش.

لمحرره[۷]:

زبان از قدرت او کامران است بلند آوازهٔ حسن بیان است

ناتمام، کلاً به‌حسب مقدور احصا کرده‌ایم و ظاهراً بیشتر از حدود ۴۶۹۶۲ بیت نیست. اینجانب به‌سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ هـ. ش به‌تفصیلی که میسّر می‌شد در بخش سوم آتشکدهٔ آذر از ص ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰ در حال و کار و آثار و سبک و ابیات منتخب و مآخذ مربوط به‌او سخن گفته‌ام. البته بدانجای باید رجوع کرد.

۱. الف، در کار ظهوری.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲)؛ گلذار.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): اوصاف.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): برگرد عالم.
۵. همه دستنویس‌ها: خورده؛ قیاساً نگاشته آمد.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): جهانگشای.
۷. بر، مج (۳)، مل: خیالاتش.

---

۱) خوان خلیل. کتابی است به‌نظم و نثر که ملک قمی (م/ ۱۰۲۵ هـ. ق)، به‌مشارکت دامادش ظهوری ترشیزی (م/ ۱۰۲۴ یا ۱۰۲۵ هـ. ق) به‌نام عادلشاه بیجاپوری (۹۹۸-۱۰۳۶ هـ. ق) و در ستایش این شهریار نگاشته است. ـ رک: آتشکدهٔ آذر، بخش سوم ص ۱۳۰۳، س ٦ و ۷.

۲) گلزار ابراهیم: تذکرة الشعرایی است تألیف ملک قمی و ظهوری ترشیزی به‌نام عادلشاه بیجاپوری ـ رک: تاریخ تذکره‌های فارسی تألیف احمد گلچین معانی ج ۲، ص ۷٦۸ و ۷٦۹ ـ آتشکدهٔ آذر، بخش سوم ص ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳.

۳) زینت‌المجالس: کتابی است به‌فارسی، از مجدالدین محمدبن ابی‌طالب، متخلّص به‌مجدی از نویسندگان دوران صفوی که مؤلّف در آن حکایتها و نادره‌ها جمع کرده و تألیف آن را در طیّ ده فصل به‌سال ۱۰۰۴ هـ. ق به‌پایان آورده است. زینة المجالس از بعضی جهات شباهت به‌جوامع الحکایات عوفی دارد و مانند آن متضمّن بعضی معلومات تاریخی و جغرافیایی و اجتماعی سودمند است. این کتاب مکرّر در تهران چاپ شده است. ـ رک: دائرة المعارف فارسی ج ۱. ص ۱۲۰۲.

ز نظم او زبان آب گهر یافت | ز نثر او بیان ریب دگر یافت
صدف‌وارش دل از درّ سخن پر | چو دریا چشمهٔ طبعش پر از درّ
ایاغش از می تحقیق سرشار | دلش از نشأهٔ دانش خبردار
به‌باغ فکر، نطق اوست بلبل | وجود او سخن را علّت کلّ
به‌لفظ خوش خیال او هم آغوش | به‌معنی خواهش او دوش بر دوش
ظهیر افتادهٔ طرز کلامش | نوایی حلقه در گوش غلامش
شده در عهد آن استاد فکرت | سخن کرسی‌نشین عرش شهرت

مشارٌالیه خلف ارجمند میرزا حسین‌خان قزوینی است. در اوایل حال درخدمت مخدوم الامراء الاکرم[۱]، میرزا تقی‌الدین محمد وزیر[۲] اعظم به‌خدمت انشا قیام و کذا در خدمت نوّاب سلطان العلمایی(۱) در ایّام وزارت به‌همان امر اقدام داشت. در سنهٔ ۱۰۵۵ شفقت کامل حضرت صاحبقرانی شامل حال آن صاحب‌کمال گردیده به‌رتبهٔ منصب مجلس نویسی سرافرازی یافت. و از تاریخ مذکور الی الآن سرگرم جانفشانی و در زمرهٔ مدّاحان حضرت صاحبقرانی است. در فنون شعری تتبّع بسیار نموده و در انشاء مهارت تمام دارد. تاریخ وقایع و سوانح که از ابتداء طلوع آفتاب دولت دودمان علیّهٔ صفویّه در بلاد ایران روی داده، به‌عبارات تازه و استعارات پسندیده حسب الفرمان واجب الاذعان همّت صاحب قدرتش به‌همدستی فطرت فطنت به‌حیطهٔ تحریر درآورده قدرتش در این فنّ به‌مرتبه‌یی است که اگر بیان احدی از مبارزان مردافگن صف سپاه سخن به‌اراده شکست گفتارش به‌میدان عیب‌جویی شتافته، تندی دم‌گیرای شمشیر خوش جوهر نطقش وجود اندیشهٔ او را چنان درهم شکافته که زبان نو اخوانش از سراسیمگی خود را ابکم یافته.

ابیات مدوّن خدّام از[۳] متجاوز است. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است:

غزل[۴]:

سرره هر که بیار از پی دیدن گیرد | عمر بگذشتهٔ خود را بدویدن گیرد!

---

۱. بر، پا، مج (۱): الاکرام.
۲. پا: میرزا محمدتقی وزیر، مج (۳): میرزا تقی‌الدین وزیر.
۳. پس از این جای دوکلمه در مج (۱ و ۳)، مل خالی مانده است.
۴. این عنوان در مج (۱ و ۳)، مل نیست.

---

۱) مقصود خلیفه سلطان است.

چه بلایی تو که از شوق خرامیدن تو جاده چون رگ به‌تن خاک طپیدن گیرد

ولە:

هرچند می‌پرم به‌پرو بال بی‌خودی از عالم خیال تو بیرون نمی‌روم

ولە:

بسان مغز بادامی که از توام جدا ماند در آغوشم نمایان است خالی بودن جایت

ولە:

شبهه‌را ازوحدتش دست تصرّف کوته است کی تواند دیدهٔ احول دو دیدن[۱] روز را؟!

ولە:

گر هست امید کامی[۲] از بخت واژگون است تدبیر عقل گمراه خضر ره[۳] جنون است

اقبال خصم هرچند باشد بلند، بهتر فوّاره در حقیقت، گرداب سرنگون است

۴

[مولانا نطقی][۴]

طوطی[۵] فصیح شکرستان مقال، عندلیب هزار دستان گلستان خیال، خدّام **مولانا نطقی** که صرّاف نطق مثنوی سرایش در برابر **پنج گنج نظامی**، بساط **خسروی** بر روی هم چیده و به‌قوّت التفات آل عبا پرده از روی کارخازن **مخزن اسرار** کشیده. خاطر فیض مظاهرش مخزنی است با اسرار[۶] معانی هم آغوش. بیان قافیهٔ رسایش مطلعی است با آفتاب لفظ دوش به‌دوش[۷]. نظام کلامش با کلام **نظامی** موافق، جواهر[۸] اشعار آبدارش با گنج خسروی(۱) مطابق. مولد مشارٌالیه قصبهٔ **توی‌وسرکان**[۹] **همدان** است. اوقات این سخندان، بعد از سپاس ملک منّان صرف اشعار **خمسه** شده. ابیاتش از سی‌هزار متجاوز است. قصاید متین در مدح

---

۱. الف، در، پا، مج (۲): دویدن.
۲. مج (۳)، مل: کام.
۳. مج (۳)، مل: رهی.
۴. عنوان از ماست.
۵. الف، پا، مج (۲ و ۳)، مل: دیگر طوطی.
۶. الف، بر، پا، مج (۲): با اشرار (!).
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دوش بر دوش.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): جوهر.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): توی سرکان.

---

۱) ایهامی با میرخسرو دهلوی نیز دارد.

ائمّهٔ معصومین علیهم السلام دارد[۱]. در[۲] سنهٔ ۱۰۶۸ مرغ روحش به‌بارگاه قدس شتافته. نمودی از لاله‌زار چهارچمن طبع آن سخندان، این چند بیت است

مثنوی[۳]:

حسن از دل سنگ برزد این رنگ　　　عشق آتش گشت و رفت در سنگ

وله:

درپرده‌حسنش‌دل‌برد، خوش‌روی‌زیبایی‌است این
بی‌دیده باید دیدنش، دیگر تماشایی است این!
می‌گویدم ایمان بده، ترک همه یاران بده
نادیده رویم جان بده، نزدیک سودایی است این!

۵

[ملامیرزا محمد مجذوب تخلّص][۴] (۱)

از این گروه[۵] صاحب شکوه، که گنجینهٔ شعور را در بسته به‌تصرّف حسن بزیور[۶] جگرگوشه‌های خانوادهٔ[۷] فکر داده‌اند[۸] خدّام ملاّ میرزامحمد مجذوب تخلّص است که به‌همّت جذبهٔ مغناطیس[۹] شوق جواهر معانی رنگین را در مدح حضرات ائمّهٔ معصومین به‌رشتهٔ نظم کشیده و از این راه طالب شاهراه نجات گردیده است.

مشارٌالیه تبریزی الاصل و در فنّ شاعری زبردست است. از خوان احسان فضیلت بهره‌یی تمام دارد. از[۱۰] بسیاری فصاحت و بلاغت عندلیب غزلسرای گلستان و بوستان[۱۱] نظم و نثر شده در[۱۲] غزل خود را تابع خواجه حافظ شیراز[۱۳] می‌داند. مثنویی[۱۴] دارد موسوم به‌شاهراه نجات،

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲)، مل: ائمّهٔ معصومین دارد؛ مج (۳): ائمّهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم.
۲. الف، بر، پا، مج (۲): و در.
۳. الف، پا، مج (۲): است وله؛ بر، مج (۱): است.
۴. عنوان از ماست.
۵. الف، پا، مج (۲)، مل: دیگر از جملهٔ این گروه.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): حسن پرنور.
۷. مج (۲): خوانواده.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): فکر داده.
۹. همهٔ دستنویس‌ها: مقناطیس؛ قیاساً نگاشته آمد.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) و از.
۱۱. الف، مج (۲): گلستان بوستان.
۱۲. مج (۱): نظم و نثر در غزل.
۱۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): شیرازی.
۱۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و مثنوی.

۱) مجذوب تبریزی م/ ۱۰۹۳ ـ. رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۵/۲، ص ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰.

موازی سه‌هزار بیت. این بیت از جملهٔ[1] مثنوی مذکور است.

مثنوی:

نجف است این، دگر چه می‌پرسی؟! عـرش اینجـا نشسـته بـر کـرسی!

ابیات مدوّن او[2] از ده هزار بیشتر است. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است که نوشته می‌شود.

غزل[3]:

آسمان را سجدهٔ خاک درت مدهوش کرد روزوشب‌راشوق‌این‌در، کربلایی‌پوش‌کرد

وله:

مجذوب چون معاملهٔ حشر با علی است من ضامن تو، تا بتوانی گناه کن!!

۶

[میر برهان ابرقویی][4]

از جمله[5] سخن سنجان مجموعهٔ دانش که طرز انشاء گفتگوی ایشان در صورت و معنی برهان قاطع کلام دانشوران نظم است، یوسف مصر نکویی، حضرت میرکبیر میربرهان ابرقویی است که تیغ دردم خیالش در مطلع نظر شعراء خوش مقال نمایان‌تر از صبح روز وصال و خنجر خوش جوهر[6] بیان حسّان توانش در عرصهٔ سخن زننده‌تر از شمشیر زبان سخنوران صاحب کمال است.

مشارٌالیه خلف[7]

مولد شریفش، قصبهٔ ابرقو صاحب چندین هزار بیت است. ابیاتش مدوّن[8] به‌نظر فقیر نرسیده. جناب میرصاف ضمیر، به‌حسب تقدیر خداوند قدیر، از ایران به‌ملک هندوستان

---

۱. بر: سه‌هزار بیت از جمله؛ مج (۳): سه هزار بیت این از جملهٔ مثنوی.

۲. مج (۱): مدون آن.

۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): وله.

۴. عنوان از ماست.

۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ، قیاساً نگاشته آمد.

۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲). و خنجر جوهر.

۷. بعد از این کلمه در مج (۳)، مل باندازه دوکلمه خالی مانده است.

۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): کمال است ابیات مدونش.

افتاده. در سنهٔ هزار و شصت و پنج در آن دیار وفات یافته. مدفنش[1] *پرتوی*[2]
از شعشعه شمشیر خیالش[3] این چند بیت است.

از قصائد او

رسید تیغ به کف، صبح بر سرم دلدار — که آفتاب کشید است تیغ، سربردار
چو دست و پا زدن سمبل ترا دیدم — برای کشته شدن دست و پا زدم بسیار
ره برون شدنم تا ز سوختن[4] نبود — چو داغ لاله بگردم ز آتش است حصار
بیا که دوری یک روزهٔ تو داد بدل — غمی، که مرگ از او اندکی است از بسیار!!
به‌یاد یار صفاهانی حنا بسته — همیشه سیر کنم در عراق و بسته[5] به کار
ز بسکه مانده به‌زانو سرم به‌فکر بتی — همیشه بر سر زانو نهاده‌ام دستار[6]

۷

[مولانا ادهم ولد غازی بیگ خلخالی][7]

از جمله[8] لاتکلّف مشرب مردان لاابالی، که به‌هدایت بلند اقبالی، فطرت عالی ابراهیم‌وار دست همّت را از زخارف دنیوی کشیده، موافق خواهش دل حقیقت منزل، به‌مقصد اصلی خویش رسیده‌اند، شایستهٔ القاب[9] عدیم المثالی، برازندهٔ خطاب مستطاب صاحب کمالی، پیر صاف ضمیر خانقاه مرفّه‌الحالی[10]، مربّع نشین مسند فارغ البالی، حضرت **مولانا ادهم ولد غازی**[11] **بیگ خلخالی** است که مدّتهای مدید، در کنج قناعت به‌گنج عزلت ساخته و به کار انکشاف[12] غوامض اسرارنامهٔ هدایت پرداخته، سبک روحی کدوی مطبخش[13] با گرانی قدر کشکول هم سنگ. الفاظ چرب و شیرین معانی بیانش، همیشه با نان و حلوا در جنگ. فصاحت و بلاغت در نظم و نثر کلامش چون شیر و شکر به‌یکدیگر درآمیخته و مجموعهٔ مکاتیب

---

۱. پس از این کلمه در مج (۳)، مل باندازهٔ دو کلمه خالی مانده است.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): یافته پرتوی.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): شعشعهٔ خیالش.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲)، مل: برون‌شدن تار سوختن؛ مج (۳): بیرون‌شدن تار سوختن؛ قیاساً نگاشته آمد.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): عراق بسته.
۶. بر: دستهار.
۷. عنوان از ماست.
۸. الف، پا، مج (۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): التفات.
۱۰. بر، پا، مج (۱ و ۲): الحال.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): قاضی.
۱۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): انکساف (!)
۱۳. مج (۳)، مل: کدومطبخش.

منشآتش چون اوراق پریشان[1] گلهای بوستانی صحیفه صحیفه بر روی هم ریخته. مشارٌالیه از عارفان روزگار و در فنّ[2] شاعری که شمّه‌یی از صفات کمالات[3] اوست صاحب اشتهار است. در مبادی سنّ شباب در خطّهٔ **اصفهان** به‌تحصیل علوم اشتغال داشت. بعد از تحصیل بسیار، تدریس **دارالارشاد** بدیشان مفوّض شده عازم آن صوب صواب آیین گردیدند. در ملحقات[4] ولایت **تبریز** به‌درویشی[5] خیراندیش حقیقت‌کیش دوچار گشته، بعد از اصغاء کلام و کلمات آن عارف صاحبدل شور عظیم به‌هم رسانیده ترک رسوم و عادات ظاهری[6] می‌کند. و به‌عبادت جناب وهاب مشغول[7] گشته در قریه‌یی که موسوم است به‌**دهخوارقان** منزوی شد. ازاین رهگذر اکثر سکنهٔ آن دیار دست ارادت بدو داده مرید اطوار او گشتند. مدّتهای مدید در آن خطّه به‌کار تألیف و تصنیف نظم و نثر پرداخته‌اند. از آن جمله آنچه به‌نظر این ذرّهٔ احقر رسیده کتابی است به‌عبارت فارسی قریب به‌سی هزار بیت، موسوم به‌**هدایت نامه**. وکذاکتاب دیگر در بحر **بوستان شیخ مصلح‌الدین شیرازی** قریب به‌شش هزار بیت. و همچنین تألیفی[8] دارد در برابر **کشکول شیخ** موسوم به‌**کدومطبخ** و رسالهٔ منظوم دیگر[9] در برابر **نان و حلوا** موسوم به‌**چرب و شیرین** و منشآت دارد قریب به‌ده هزار بیت، موسوم به‌**مکاتیب**[10] و مثنوی دارد قریب به‌دو هزار بیت موسوم به‌**شیر و شکر**.

مآل[11] حال آن عارف صاحب دل آنکه بنا بر بعض اغراضات از ولایت **تبریز** نقل نموده در خطّهٔ **دارالارشاد** معتکف شد. و در سنهٔ **۱۰۵۲**[12] در آن دیار غریق بحار فضل الٓهی[13] گردید. مدفنش در آن بلده در قبرستان غریبان. از جمله نتایج افکارش این چند بیت است.

---

۱. الف، بر، مج (۱ و ۲): چون پریشان، پا: چون پریشانی.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): روزگار در فنّ.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): که شمّه‌یی از کمالات.
۴. بر: و ملحقات.
۵. همه دستنویس‌ها: درویش، قیاساً نگاشته آمد.
۶. بر: رسوم ظاهری.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و به عبادت ملک منان مشغول.
۸. همهٔ دستنویس‌ها: تألیف؛ قیاساً نگاشته آمد.
۹. الف: دیگر منظوم.
۱۰. بر، پا، مج (۱ و ۲): مکاتب.
۱۱. بر، پا، مج (۲). بال.
۱۲. بر: ۱۰۸۲ (!)؛ مج (۱). سنه ۱۰۵۳ (؟).
۱۳. بر، پا، مج (۲): فضل الٓهی.

مثنوی[۱]:

مـرا بشنـاس مـن مـرآت اویـم　　نـمودی از صفـات ذات اویـم
به‌صورت ظـاهرش را می‌نمـایم[۲]　　بـه‌معنی نسـخهٔ آیـات اویـم

۸

[میرزا محمدصالح متخلّص به‌سامع][۳]

از جملهٔ[۴] ناظمان مناظم[۵] کشور کلام که به‌مرحمت عنایت علاّم گوش هوش سخن سنجان جهان را به‌لآلی مدح پادشاه صاحبقران زیب و زینت داده در نظر بزرگان عظیم‌الشأن سخن دان جلوهٔ اشتهار نموده‌اند و در هر نفس لعل بازهای آبدارتر از الماس و رنگین‌تر از یاقوت به‌نوک تیشهٔ اندیشه از کوه بدخشان دل پرخون به‌مدد لسان گوهربار نثار خاک پای خداوندان سخن‌شناس فرموده‌اند. عـارف خـطّهٔ روشـندلی، مـیرزا مـحمد صـالح خـلف ارجـمند حاجی‌محمد علی است که در فنون علم حکمت کلام[۶] جامع و تخلّص مشارٌالیـه در فـنّ شاعری سامع است. نسب او به‌حسب شهرت به‌منظور نظر حیدر صفدر ابراهیم‌بن[۷] مالک اشتر می‌رسد و از نبایر[۸] جنگ اژدر است که در زمان پادشاه گیتی‌ستان(۱) در بلاد جیلان به‌دست تسلّط عساکر نصرت مآثر به‌سرکردگی فرهادخان قرابانلو مستأصل شد. والد ایشان در آن هنگامهٔ[۹] عالم سوز فراری گردیده در روضهٔ منّورهٔ مطهّرهٔ حضرت یعسوب الدین معتکف شد. باز از آن جا به‌موجب رقم مرحمت شیم به‌وطن مألوف رجعت نموده به‌همدستی ابوسعید سلطان، واسطهٔ فرونشانیدن التهاب آتش حرب گیلان و مازندران شد. و در سنهٔ ۱۰۳۱ در ولایت مازندران به‌رحمت جناب ایزد[۱۰] پیوست. مشارٌالیه بعد از وفات والد در ظلّ

۱. بر: لمحرره (!).　۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): می‌پرستم.
۳. عنوان از ماست.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل، دیگر از جمله؛ قیاساً نگاشته آمد.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ناظم.　۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): حکمت و کلام.
۷. الف، بر، پا، مج (۲ و ۳)، مل: ابن.
۸. الف، بر، پا، مج (۲): بنابر؛ مج (۳)، مل: بنابر (بی‌نقطه).
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): هنگام.
۱۰. الف، بر، مج (۱ و ۲): جناب ایزدی؛ پا: برحمت ایزدی.

۱) مقصود شاه اسماعیل اوّل (۹۰۵-۹۳۰ هـ. ق) مؤسس سلسلهٔ صفوی است.

حمایت خادم الفقرا میرزا تقی‌الدین محمد وزیراعظم زندگانی می‌نمود. بعد از آنکه ایّام دولت آن وزیر بی‌نظیر سپری شد، به‌حسب تقدیرات ربّانی به‌ولایت حیدرآباد افتاده در خدمت شهریار خداآگاه عبدالله قطب شاه اعتباری که بزرگان دانش سرمایهٔ حیات شمارند یافت و در آن اوان در مدح آن بزرگ قصیده‌یی انشا نموده مبلغ سیصد تومان تبریزی از خزانهٔ مرحمتش انعام یافت. و هم در آن اوان در سلک عُمّال آن بلند اقبال به‌خطاب امین ـ الملکی مخاطب گردیده انسلاک گرفت. و مدّتها در آن بلاد مربّع‌نشین مسند عزّت بود. آخرالامر هوای دلگشای خطّهٔ ایران بهشت نشان به‌خاطرش رسیده، به‌رخصت عبدالله قطب شاه در سنهٔ ۱۰۷۵[۱] وارد بلده طیّبهٔ اصفهان گردید. و به‌شرف سجدهٔ آستان حضرت صاحبقران رسید. به‌نحوی که رسید.

سنّ شریفش در این ولا در عقد پنجاه و پنج است. ابیات مدوّن او ازسی وپنجهزار متجاوز است. قصایدغرّا درمدح حضرت صاحبقرانی دارد. نمودی‌ازگلزار طبعش این‌چندگل است:

غزل[۲]:

عکس رویت درنظرها شمع و دردلها گل است — باده درپیمانه خورشید است و درمینا گل است
همچو شاخ ارغوان معشوق آتشپاره‌ام — پای تا سر شعلهٔ سوزان و، سرتاپا گل است

وله:

به‌دور ابر کفت؛ عام شد چنان گوهر
که چید بوی گل از شاخ ارغوان گوهر
زفیض ابر کف بحر توأمان تو شد
زمین عقیق و، هوالعل و، آسمان گوهر
گهر فشان رگ ابر است، یا محیط کرم
به‌پیش دست تو افتاد در گمان گوهر

وله[۳]:

عکس روی آن بت مژگان سیاه از شش جهت
نور و ظلمت را ز شوخی بسته راه از شش جهت

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): هزار و هشتاد و پنج. ۲. بر: لمحرره (!) با مج (۳)، مل. بیت.
۳. مج (۱): غزل.

چشم طوفان‌زای ما را دل ز مژگان[۱] می‌چکد[۲]
گر کنی انکار، می‌آرم گواه از شش جهت
از فروغ عارضت عالم تجلّی‌زار شد
ای نثار پرتو حسنت نگاه از شش جهت

ولە:

پرتو سوز دل از سایهٔ داغم پیداست — جوهر آینه از دود چراغم پیداست
بسکه شد غنچهٔ دل بی‌تو پریشان به‌چمن — حال آشفتگی دل، ز دماغم پیداست

ولە:

راه نفس کشیده بردار و برو — سر رشتهٔ بی‌خودی به‌دست آر و برو
دست از سرماندگان منزل بردار — پا بر سر عمر رفته بگذار و برو

۹

[میرزا صالح شیخ الاسلام دارالسلطنهٔ تبریز][۳]

از جملهٔ[۴] جوانمردان فارسی زبان، که کام[۵] بیان را به‌چاشنی شکر الفاظ ترکی آلوده نموده، هذالیوم نقل مجموعهٔ کلام عربی وفارسی و ترکی ایشان نقل الوان محافل شیرین گفتار آن دیار سخن شده خدّام علاّمی فهّامی میرزا صالح شیخ‌الاسلام دارالسلطنهٔ تبریز است که گاهی از فضولی طبیعت تتبّع کلام نوایی نموده از راه ترکیّت که شلتاق بلاغت را ضمناً لازم دارد، درآمد می‌نماید و به‌حکمت عملی مطلب را درنهایت همواری گوش زد قدر دانان سخن‌شناس می‌کند. مولد شریف این میرزای دانش‌منش ولایت تبریز است. ابیات مدوّن آن جناب به‌نظر این کمترین نرسیده، اشعار ترکی وفارسی ایشان دربلاد ایران بهشت نشان شهرت تمام دارد. از جمله[۶] نتایج افکار آن قدوهٔ ارباب فکرت این چندبیت است که خامهٔ شکسته‌رقم به‌تحریر آن مبادرت جسته.

غزل:

کیمسا[۷] آچمز قاپوسی باد صبا دنک غیری — تانیمز کیمسا منی درد و بلادنک غیری

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ز حسرت.
۲. بر، پا: می‌چکید.
۳. عنوان از ماست.
۴. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۵. مج (۳): کلام.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): و از جملهٔ.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): کیمسه.

خلق عالم نه و کینی نه و مهری نه اوله سایمنم گیمسانی موجود خدادنک غیری

ولـه:

هو جکمشیک که پرپر آهادوش سونک اگر عیسی یه‌مریم ایچون آغیزا چسایارد منیه

ولـه:

چوق جین جینه اولما مایل ای غنچه ناز آچیل آچیل
گر ذرّه‌یی آفتاب ایدر سنگ اوّل منی[1] ایدرسنک

ولـه:

دامنش وقتی[2] به‌دست آمدکه گیرایی نداشت کارسامان یافت هنگامی که کاراز دست رفت

ولـه:

کسی نیست واقف، بکن هرچه خواهی شکست دل است این، صدائی ندارد[3]

۱۰

[میرزا مظفّر ترکه][4]

از جملهٔ[5] شعراء خوش انشاکه به‌مدد تندی قوّت فکرت همیشه شمشیر نطق ایشان[6] بر سر صف[7] سپاه سخن منصور بوده، حضرت میرزا مظفر ترکه است که هذالیوم لسان ستم ظریف(۱) بیانش حریف حرف ظرفاء[8] جهان و در ظرافت و بذله گویی از مشاهیر بلاد ایران است. مشارٌالیه از نبایر جناب علاّمی خواجه افضل‌الدین محمد ترکه است که در عهد دارایی و ایام فرمان‌روایی ظلّ ظلیل رَبّ جلیل اعنی حضرت[9] شاه اسمعیل به‌منصب قضای بلدهٔ طیّبهٔ اصفهان سرافراز بوده و بعد از آن خادمی آستانهٔ متبرّکهٔ روضه رضویّه‌علیه‌الف ـ

---

۱. الف: نبی؛ بر، پا، مج (۱): بنی. ۲. مج (۳)، مل: وقت.
۳. عیناً احوال این شخص در ص ۳۴۴ مل تکرار شده است.
۴. عنوان از ماست. ۵. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۶. پا: شمشیر ایشان. ۷. الف: بر صف.
۸. الف: حریف ظرفاء.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): جلیل حضرت.

---

۱) ستم ظریف: رک: کتاب حاضر ص ۳۸۲، س ۱۲ حاشیهٔ (۳).

السّلام والف التّحیّه[1] بدو مفوّض شده در آن مکان ملایک آشیان بسر می‌برد و[2] تولیت **مسجد جامع اصفهان** که از بناهای **سلطان ملکشاه** است با تولیت مقبرهٔ مشایخ دادایی[3] دارالعباد[4] یزد با اجداد ایشان بوده و هذالیوم از راه ارثیّت متعلّق به‌مشارٌالیه است. در[5] این ولا که سنهٔ ۱۰۷٦ هجری است، در بلدهٔ طیّبهٔ اصفهان ساکن و در سلک منشیان سر کار **صاحبقران**[6] منتظم است و هر ساله بصیغهٔ مواجب[7] مبلغ چهل تومان بدو مرحمت می‌شود. شرذمه‌یی از اوصاف حمیدهٔ آن مرضیّه اطوار آنکه بسیار ظریف و خوش کلام و عیّاش طبیعت افتاده در ایّام پادشاه رضوان آرامگاه از بسیاری اعتبار نسبت به‌جمهور امرا سخنان لطایف‌آمیز می‌گفته‌اند. از سخنان اوست که نسبت به‌مخدوم الامرا **میرزا تقی** گفته بوده

بیت[8]:

ساروتقی، که حالا ایرانیان مدار است   یاران حذر نمائید[9] الماس کلّه‌دار است

در فنّ شاعری زبردستی تمام دارد. ابیات مدوّن او در این ولا که سنّ شریفش از شصت متجاوز است، از پانزده هزار متجاوز است.

از جملهٔ اشعار آبدارش، این چند بیت است که در وصف آیینه خانهٔ **شاه رضوان آرامگاه** گفته است:

بیت[10]:

فانوس شمع قدسی، و پا تاسر آینه   رویت صباح عید و ترا[11] پیکر آینه

نقّاش صنع لم یزل از سایهٔ تو بست   بر پرده‌های دیدهٔ هفت اختر آینه

این جلوه گاه کیست که در هر طرف در او   صورت نمای گشته ز یکدیگر آینه

عشرت سرای **شاه صفی**‌دان کزو بود   روشن چراغ اختر چشم هر آینه

خواند خط[12] جبین ملایک به نه فلک   افتد اگر ز رای تو عکسی[13] در آینه

---

۱. الف، مج (۲): علیه الف السلام؛ بر: علیه الف السلام و التحیّه؛ پا: علیهم الف الف السلام و التحیّه، مج (۱): علیه الف السّلم و التحیّة.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): بسر می‌برد.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): وادی.
۴. مج (۳)، مل: دارالعباده.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) بمشارٌالیه در.
٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): صاحبقرانی.
۷. مج (۳): نصف مواجب
۸. بر: بوده.
۹. مج (۳): نمانید.
۱۰. الف: گفته اینست؛ بر: گفته است.
۱۱. الف، بر، پا: رؤیت صباح عید ترا.
۱۲. مج (۳)، مل: خطی (!).
۱۳. مج (۳)، مل: عکس.

وله:

رزم هند و تیغ اقبال ترا روشنگر است — آری آری صیقل[1] آیینه از خاکستر است
بهر دفع چشم زخم نیّر جاهت به‌چرخ — دشمنت را اختر طالع سپند مجمر است

۱۱

[مولانا محمد امین قمّی][2]

پیرایهٔ[3] بهار جهان[4] خرّمی نکهت بخش ریاض‌گلشن سرای‌مردمی، **حضرت مولانا محمد امین قمی** است. که قوّت درّاکه‌اش در ادراک معانی دقیق صاحب تحقیق است. تخلّص این جناب در شاعری درکی. مولدش دارالمؤمنین قم و همچنین مشهور است که حضرت آخوندی از اولاد امجاد مسیّب خلف شاه محمد خزاعی است. غزل را بسیار هموار می‌گوید. دیوان او از سی هزار بیت متجاوز است. از ابتداء سنّ تمیز تا هنگامی[5] که سنّ شریف ایشان به‌عقد هفتاد رسیده، بعد از عبادت وهّاب آثام به‌امر شاعری قیام و اقدام داشته در سنهٔ ۱۰۶۳ در بلدهٔ قم به‌جوار رحمت ایزدی پیوسته. مدفنش در جوار معصومه[6] است. «درکی از عالم رفت» = (۱۰۶۳ هـ. ق). تاریخ فوت اوست.

از جملهٔ اشعارش این چند بیت است:

غزل[7]:

بر سر سفره ابر مژه مهمان شده‌ام — چاک جیبم که سراسر رودامان شده‌ام
عشقم از بیضهٔ فولاد برون آوردست — جامه پوشیده‌ام از جوهر و عریان شده‌ام
پیش فکرم نه سر زلف و نه‌سنبل مانده است — گشته‌ام بر سر صد سر که پریشان شده‌ام
عکس باکی[8] زرخت تهمت دیدار کشد؟! — به‌تماشای تو در آینه پنهان شده‌ام!
راستی که سر و سامان بزرگان اینست — خصم سر، دشمن جمعیّت و سامان[9] شده‌ام
عشق می‌ورزم و، جز عشق ندارم دینی — کافری بودم از این پیش، مسلمان شده‌ام

---

۱. مج (۳): صیغل
۲. عنوان از ماست.
۳. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر پیرایهٔ.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): پیرایهٔ جهان.
۵ همهٔ دستنویس‌ها: هنگام؛ قیاساً نگاشته آمد.
۶. بر، پا، مج (۱): معصوم (!).
۷. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): تاکی (!).
۹. الف، مج (۱): جمعیت سامان.

بندر آسودگی، و بار[۱] پریشانی گشت[۲] درکی از سود تو سوداگر نقصان شده‌ام!!

۱۲

[مولانا مشهدی سایر تخلّص][۳](۱)

از جملهٔ[۴] موزونان زمان دارایی حضرت صاحبقران، که هذالیوم سایر گلستان[۵] سخن رانی‌اند، خدّام مولانا[۶] مشهدی سایر تخلّص است که اشعار بلاغت دثارش بر زبانها سایر و دایر است در فنّ شاعری زبردست است. نشو و نما در خطّهٔ پاک مشهد مقدّس یافته در این ولا در دارالسلطنهٔ اصفهان ساکن است. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است.

غزل[۷]:

زرخ نقاب بکش بزم را منوّر کن ببین در آینه، جان در تن سکندر کن

به‌لب ز نکتهٔ شیرین حلاوت افزودی تبسّمی[۸] کن و این قند را مکرّر کن

اگر ز تشنگی روز حشر درتابی زگریهٔ سحر آبی به‌جوی کوثر کن

زلال خضر گِل آلود گرد منتهاست[۹] گلوی خشک خود از حفظ آبروتر[۱۰] کن

چو شمع کشته، دلت[۱۱] شد سیه ز دود چراغ به‌راز مدرسه و فکر کار دیگر کن!

---

۱. بر: بندر آسودگیم بار.

۲. الف: بندر آسودگی بار پریشانی کشید (!)؛ پا، مج (۲): بندر آسودگی بار پریشانی گشت؛ مج (۱): بندر آسودگی بار پریشان گشت؛ مج (۳): بندر آسودگی و بار پریشانی کیست.

۳. عنوان از ماست.

۴. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.

۵. مج (۳)، مل: هذاالیوم گلستان.

۶. در مج (۳)، مل، بعد از این کلمه به‌اندازه دو کلمه خالی مانده است.

۷. این عنوان در بر، ما، نیست.

۸. مج (۳)، مل: تبسم.

۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): محنتها.

۱۰. پا: آب درد (!).

۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): ذات (!).

---

۱) میرزا محمد نصرآبادی که با وی معاصر بود نوشت: «سایرا مشهدی است، امّا مدّتی است که در اصفهان است و بکتابت اوقات می‌گذراند. خط نستعلیق را خوب می‌نویسد. حجره‌یی در تکیهٔ حیدر واقع در چهار باغ اصفهان دارد و به‌درویشی و قناعت ساخته و خاطر را از قید تعلّقات پرداخته. سخنش کمال درستی و نسق دارد.»

رک: تذکرهٔ نصرآبادی ص ۳۴۴ و ۳۴۷. ـ هم رک آتشکدهٔ آذر بخش دوم ص ۴۶۸.

۱۳

[میر محمدصادق متخلّص به‌نایب][1]

حضرت[2] میر بی‌نظیر صاف ضمیر، میرمحمد صادق خلف میر حیدر است. تخلّص میر مذکور را جناب ملک‌الشعرایی میرزا صایب، نایب نموده‌اند. مولد مشارٌالیه ولایت همدان است. ابیات مدوّنش از سه هزار بیت متجاوز است. نمودی از طبع لطافت آمودش این چند بیت است.

بیت[3]:

نیم از گل جدا، هر چند از گلزار محرومم — مـــرا بـــا دوستان چـــون بوی گل پیوند روحانیست[4]

۱۴

[مولانا شعیب خوانساری][5]

از جملهٔ[6] بزرگان کشور سخن که گلهای معانی بسیط را به‌توسط عندلیب نطق آب[7] و رنگ ظهور بخشیده عشرت‌افزای خاطر فیض مظاهر سخن سنجان محفل شوق و ذوق گردیده‌اند[8]، مربّع‌نشین مسند کامگاری، خدّام مولانا شعیب خوانساری است که مخزن وجود مسعود خود را در بسته به‌تصرّف شهریار اقلیم فکر داده مولد مشارٌالیه ولایت خوانسار[9] و در فنّ شعر از مشاهیر روزگار است. ابیات مدوّن او به‌نظر این ذرّهٔ احقر نرسیده که خامهٔ صداقت ترجمه به‌تذکار عدد ابیاتش مبادرت تواند جست. در سنهٔ هزار و هفتاد و سه در ولایت اصفهان وفات یافته مدفنش در اراضی جُملان[10] در قرب جوار حضرت شیخ ابوالفتوح رازی[11]

---

۱. عنوان از ماست. ۲. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر حضرت.
۳. بر، پا: بیت است.
۴. پس از این بیت در مل به‌اندازهٔ پنج سطر بیاض مانده است.
۵. عنوان از ماست.
۶. الف، مج (۱ و ۲): دیگر از جمله؛ مل: دیگر دیگر از جملهٔ.
۷. الف، بر، پا: کشور سخن سنجان محفل شوق و ذوق که به‌توسّط عندلیب نطق آب.
۸. مج (۱ و ۲): کشور سخن سنجان محفل شوق و ذوق گردیده‌اند. ـ و پیداست که سطری افتادگی دارد.
۹. بر: خوانسار است؛ پا: خونسار است. ۱۰. الف، بر، مج (۲): چملان؛ پا: چلان.
۱۱. پا: راضی (!).

صاحب تفسیر، از جمله اشعارش این چند بیت است که زبانزد[۱] خامهٔ تحریر شد.

بیت[۲]:

با هر که حرف دوستی اظهار می‌کنم خوابیده دشمنی است که بیدار می‌کنم

وله:

در ره[۳] شوق تو چون گرم عنانم کردند در حضر[۴] همسفر ریگ روانم کردند

داشت پایم اثری[۵] آبلهٔ راه عدم که به‌سر حدّ[۶] عدم باز روانم کردند

وله:

کند هر گه تبسم، خواهش من بیش می‌گردد

شود چون غنچه خندان، شوق چیدن بیش می‌گردد

گهر تا قطره باشد، فارغ از عیب خریدار است

هنر هرچند گردد بیش، دشمن‌بیش می‌گردد

وله:

از گریه ما همیشه دل شاد دیده‌ایم در چشمه سار دیده پریزاد دیده‌ایم

۱۵

[بایندرخان شیخاوند][۷]

از جملهٔ[۸] گروه عالی شکوه اتراک که صیت طنطنهٔ کلام ایشان از سمک تا سماک رسیده و مقبول طبایع سنجیده گردیده، خان عظیم‌الشأن ملک سخن سرایی[۹] **بایندرخان**[۱۰] **شیخاوند** است. که هذالیوم طرز کلام خوش قماش نیکوفرجامش[۱۱] پسند خواطر[۱۲] فیض مظاهر سخن‌سنجان مشکل‌پسند است. شمیم عطر جهانگیر سخن‌های بی‌نظیرش به‌حدّی که اگر نسیم

---

۱. مل: زبانزدی.

۲. الف، مج (۱ و ۲): شده بیت؛ بر، پا: شده.

۳. مل: رهی.

۴. الف، بر، پا، مج (۲) حذر (!).

۵. مل: اثری.

۶. مل: به‌سرحدی.

۷. عنوان از ماست.

۸. الف، مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر از جمله؛ مل: دیگر دیگر از جمله.

۹. الف: سخنرانی (!).

۱۰. مج (۳): بایندخان (!).

۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): طرز کلامش نیکوفرجام.

۱۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): خاطر.

به‌هدایت نفس کشیدن به‌سیر ریاض چهارچمن گلستان طبعش بـه واقـعی[1] مـی‌رسید، عـطر غنچه‌های تازه شکفتهٔ نافهٔ آهوی خیالش آن‌قدر فیض نکهت بدو می‌بخشید[2]، که به‌هواداری تأثیر جهانگیری شمیمش میرآب سحاب محیط انتساب مدام به‌جای آب، گلاب می‌پاشید.

مشارٌالیه خلف ارجمند **قاسم بیگ** است. نشو و نما در دارالارشاد اردبیل یافته محدّث نطق حکمت بیانش، در ادراک عبارات شفا اشارات اصول علم کلام، از مشاهیر ایّام است. تحصیل علوم دینیّه و ادبیّه مدّتها در خدمت حضرت **شیخ بهاءالمّلة والدّین** نموده و با وجود کمال ترکیب در فصاحت و بلاغت صاحب آوازه و نام و در علم موسیقی و ادوار نیز که شمّه‌یی[3] ازکمالات اوست تمام است. در دایرهٔ فنّ مذکور بزرگ و کوچک، موافق و مخالف را مغلوب دانایی ساخته و حسن صوت قول برکار راست‌کردارش این عمل را در میان عشّاقان **عراق عجم**[4] بواجبی پرداخته در فنّ[5] شاعری تخلّص آن جناب **بایندر** است. دیوان بلاغت ترجمان ایشان از آنچه به‌نظر این ذرّهٔ احقر رسیده، تخمیناً سه‌هزار بیت باشد. از جملهٔ اشعار آبدارش که در حقیقت نمودی از گلزار[6] طبع فصاحت آمودش می‌تواند بود، این‌چند بیت است:

غزل[7]:

ز شـــرم عـــارض آن تـــرک طنّــاز   پــری در پــرده گــردد چــهره پــرداز

وله:

به‌نـــالهٔ دل شب، مـــی‌کنم تـــرا آواز   به‌بـــال آه، بـــه‌سوی تـو مـی‌کنم پـرواز

وله:

بــردیم ز دل خــواهش یــاران کـهن را   کــردیم بــه‌مهر تـو بـدل حُبّ وطـن را

وله:

کردم ز غـمت بـی‌خبری پـیشهٔ خـود را   بـر سـر زدم آخـر گـل انـدیشهٔ خـود را

---

۱. مج (۲): به‌واقع.
۲. مل: می‌بخشیده.
۳. الف: و در علم موسیقی شهرت تمام دارد و شمّهٔ؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): و در علم موسیقی شهرت دارد و شمّهٔ.
۴. مج (۳): عراق و عجم (!).
۵. الف: و در فنّ.
٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): گلذار.
۷. این عنوان در بر، پا، نیست.

وله:

گدایی سرکوی تو، عزّ و جاه من است — سخن دروغ نباشد، دلت گواه[۱] من است
ندید عیب مرا، هر که دید روی ترا — گل عذار تو نازم که عذرخواه من است

وله:

خاطرم هیچ نمی‌خواست دگر[۲] باپندر — قسمتم کاش به‌اندازهٔ همّت می‌بود

در حال تحریر این فقیر، آن خان صاف ضمیر، این رباعی را بالبدیهه[۳] بیان فرمودند.

رباعی[۴]:

آن ماه که بر درّعدن می‌ماند — چشم سیهش به‌بخت من می‌ماند
در آمیزش به‌جان و تن می‌ماند — در نیکویی به‌خویشتن می‌ماند

۱۶

[میرسید علی قانعی][۵]

دیگر از جملهٔ[۶] اشراف دانش منش اقلیم سخن که به کنه نکتهٔ معانی دقیق رسیده و مضامین تازه آیین بهارستان مقالات صوری و نگارستان کمالات معنوی را[۷] به نقود مخزن خیال خریده، کاشف اسرار لآلی منظوم، میرسید علی خلف میرمعصوم است که هذالیوم نفس سلیم ناطقه‌اش درّگنجینهٔ[۸] معانی بالقوه[۹] تازه خیالان را به‌مثقب[۱۰] تند اندیشهٔ باریک‌بینی چنان سفته که غوّاص[۱۱] دانش هر کس آنچه از حاصل عمّان فکر الهام‌پذیر[۱۲] در مخزن ضمیر نهفته، مشارٌالیه به‌مدد جلد دستی قابلیّت، جملگی را به‌صیغهٔ[۱۳] مَلِّکتُ از خود گفته. در پیش خامهٔ عنبرین شمامه‌اش، زبان قلم بلند فکران ناقص رقم و منقار هزار دستان طوطی گفتاران مانند

---

۱. الف، پا: خداگواه.
۲. پا: دیگر (!).
۳. مل: بالبدیهه (!).
۴. این عنوان در بر، پا نیست.
۵. عنوان از ماست.
۶. الف، مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر از جملهٔ؛ مل: دیگر دیگر از جمله.
۷. بر: کمالات را.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) درّگنجینهٔ.
۹. بر، پا، مج (۲ و ۳)، مل: باالقوه (!).
۱۰. الف، بر، مج (۱ و ۲): بمشقت؛ پا، مج (۳): به‌مشقب (!).
۱۱. پا: غوامص.
۱۲. مج (۱): الهی‌پذیر.
۱۳. الف، بر، پا، مج (۳): به‌صیقهٔ.

غنچهٔ سوسن الکن. هردم، به‌زمزمهٔ رنگارنگ خوش کلامی زنگ کدورت از مرآت دل اهل فکر زدوده و هر ساعت به‌ترانهٔ دلاویز نطق گرد کلفت از خاطر حقیقت ناظر تبعهٔ شوق[1] و ذوق رفته.

مشارٌالیه از سادات رفیع الدّرجات حسینی و تخلّص[2] او در فنّ شاعری **قانعی** است. و ابیات مدوّن او از چهل هزار بیت متجاوز است. از آنجمله دوازده هزار بیت او در مدح حضرات ائمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است. سنّ او در این ولاکه هزار و هفتاد و شش هجری است، در عقد سی و پنج است. مولدش[3] دارالسّلطنهٔ اصفهان. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است.

غزل[4]:

در نهاد[5] مشتاقان، کی خیال کونین است — سالکان این ره را، عرش گرد نعلین است

آخر[6] بهار خط، اوّل خزان حسن — رخ نموده واقف باش، امتزاج فصلین است

وله:

سرمنزلی به‌جز سر[7] زانو ندیده‌ایم — آیینه‌ایم، لیک ز کس رو ندیده‌ایم!

دست بلند گردن ما راکمند شد — جز بستگی ز قوّت[8] بازو ندیده‌ایم

وله:

آن زلف سرکش تو که سردار عالم است — با ما مگو[9] که یکسر مو کوتهی نکرد

رباعی[10]:

در زیر سپهر مرد در آزار است — در گلشن ایّام ذلیل و خوار[11] است

با زن طبعان، زمانه دایم یار است — مهر مادر به‌دختران بسیار است

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ناظر شوق.
۲. الف، بر، مج (۲): رفیع الدرجات و تخلّص.
۳. پا: مولداش؛ مج (۳): مولد او.
۴. این عنوان در بر، پا نیست.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): در نهال.
۶. مج (۳)، مل: آخری.
۷. مل: سری.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌قوّت.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بگو.
۱۰. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳) نیست.
۱۱. مج (۳) خار.

۱۷

[میرزا مقیما متخلّص به‌مقصود][۱]

از جملهٔ[۲] بلند خیالان بلاد ایران که در جرگهٔ سخنوران به‌مدّاحی بندگان صاحبقران اشتهار یافته، ناظم رسوم گفت و شنود، میرزا مقیمای ولد حاجی مقصود است. مشارٌالیه از نبایر[۳] نظر یافته ربّ جلیل جناب کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی است. تخلّص ایشان در شاعری مقصود و مولد مشهد مقدّس رضویه در این ولا که سنّ شریف او در عقد چهل و دو است، دیوان شعر آن جناب پانزده هزار بیت شده. از جمله اشعارش این‌چند بیت است.

غزل[۴]:

گردون‌کراست و، شکوه به‌زیر لبم کم است — چون گنگ‌خوابدیده، به‌لب مطلبم کم است

وله:

ز هر دلی که دمد درد، مسکنش دل ماست — دل شکستهٔ ما مومیایی دلهاست

خراب خانه در بسته‌ات شوم مجنون — هر آن قدر که نظر کار می‌کند صحراست

وله:

به‌باغ بی‌گل رویت صفا چه می‌کردیم — نبود باده صافی، هوا چه می‌کردیم

به‌آشنایی نظّاره، رام هم شده‌ایم — اگر نگاه نمی‌بود، ما چه می‌کردیم؟!

۱۸

[میرسید علی متخلّص به‌صیدی][۵](۱)

دیگر خدّام[۶] لاتکلّف مشرب دیار لاقیدی حضرت میرصیدی است. که از بسیاری فصاحت کلام و طلاقت لسان شهرهٔ آفاق شده اسم حضرت میربی‌نظیر سیدعلی است. مولد شریفش ولایت طهران در بلدهٔ طیّبه اصفهان نشو و نما یافته، از فضیلت بهره‌یی تمام دارد. در

---

۱. عنوان از ماست.

۲. الف، مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر از جملهٔ؛ مل: دیگر دیگر از جملهٔ.

۳ الف، بر، پا: نبایر (!).

۴. این عنوان در بر، پا نیست.

۵. عنوان از ماست.

۶. مج (۳): مل: دیگر دیگر خدّام.

---

۱) صیدی تهرانی م/ ۱۰۶۹. ـ رک: تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۵/۲، ص ۱۲۲۳ تا ۱۲۲۷.

فنّ[۱] شعر صیدی تخلّص می‌کند. دیوان آن جناب از آنچه به‌نظر کمترین رسیده، دو هزار بیت خواهد بود. در اواخر حال ارادهٔ هندوستان نموده در هنگامی[۲] که ابرش سبک خرام عمرش موازی سی و[۳] مرحله[۴] از مراحل حیات طی نموده بود. در سنهٔ هزار و شصت و نه هجری در[۵] جهان آباد وفات یافته. وصی مرحومٌ‌الیه نعش[۶] او را به‌مشهد مقدّس منوّر امام علی‌ابن موسی‌الرضا نقل[۷] نمود. و مسموع شد که در بلاد هندوستان خیالات غریب از او به‌منصّهٔ ظهور جلوه گر شد. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است.

غزل[۸]:

بعد مرگ افتان و خیزان در هوای کوی تو — استخوانم چون پری افتاده آید سوی تو

وله[۹]:

سوخت رشک شعلهٔ شمعم که در راه طلب — کرده غایب از نظرها جادهٔ پیموده را

وله:

برقع به‌رخ افکنده برد ناز[۱۰] به‌باغش — تا نکهت گل بیخته آید به‌دماغش[۱۱]

وله:

بی طالعی نگر که من و یار چون دو چشم[۱۲] — همسایه‌ایم و خانهٔ هم را ندیده‌ایم

وله:

آیینه تارو آیینه داران تمام لال — طوطی چه یاد گیرد ازین بی‌کمالها؟!

۱۹

مولانا محمدقاسم مشهدی[۱۳]

سودا زدهٔ[۱۴] عشق جناب ایزدی، بندگان مولانا محمّدقاسم مشهدی است که عندلیب نطق

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و در فنّ.
۲. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: در هنگام.
۳. در مج (۳)، مل: پس از این جای یک دو کلمه خالی است.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سی مرحله.
۵. بر: ۱۰۶۹ در.
۶. الف، بر، مج (۲): یافته نعش.
۷. بر: به‌مشهد مقدّس نقل.
۸. پا: نمود مسموع.
۹. الف، پا، مج (۱ و ۲)، بدست بیت؛ بر: است وله.
۱۰. بر: افگنده برد.
۱۱. این بیت در الف و مج (۲) نیست.
۱۲. این مصراع در الف و مج (۲) نیست.
۱۳. این عنوان در مج (۳)، مل نیست.
۱۴. مج (۳): دیگر سودا زده؛ مل: دیگر سودا زدهٔ.

سخن‌آفرینش در غزل‌سرایی از بی‌نظیران روزگار است، مدّتها[۱] در دارالسّلطنهٔ اصفهان نقد عمرش صرف شعر و شاعری شده، ابیات مدوّنش شاید که هفت هزار بیت باشد. در اواخر حال در سنهٔ هزار و[۲] عازم[۳] دیار هندوستان گردیده در بین راه در ولایت حیدرآباد وفات یافته. مدفنش در همان دیار است. از جملهٔ اشعارش اینست:[۴]

می‌روی مستانه بر خاکم، نمی‌دانی که من　　در کفن همچون کباب در نمک خوابیده‌ام

ولـه:

بی‌قراران وصالش سیر در خـود مـی‌کنند　　نیست جایی در فضای خویشتن افلاک را

ولـه:

پر شد زبس کـه پـیکرم از کوههـای غـم　　دریا به‌سر رود چو فتد عکس من در آب!

ولـه:

دل سرگشتهٔ خود را کنم آب و هوا سـازم　　که درهرجاکه‌باشی درفضای خاطرت باشم

۲۰

میرمحمدهاشم خلف میرمحمد یوسف[۵]

بیت الغزل[۶] دیوان رطب اللسانی، خدّام میرمحمّد هاشم، خـلف مـیرمحمّد یـوسف لاهیجانی است. در فنّ شاعری تخلّص مشارٌالیه شهدی[۷]. مّدتها به‌سیاحت مشغول بوده و با گونه‌گونه مردم صحبت داشته ابیات مدوّنش در این ولاکه سنّ او[۸] در عقد چهل است، از پانزده هزار بیت متجاوز است. از جملهٔ اشعار آبدار خدّام این چند بیت است که نوشته شده.

غزل[۹]:

نگـه[۱۰] مست تـو تـا بـر سر بـیداد آمـد　　سـرمه از گـوشهٔ چشـم تـو به‌فریـاد آمـد

---

۱. مل: مدّتهایی.

۲. در مج (۳)، مل: پس از این کلمه جای دو کلمه خالی است.

۳. الف: در اواخر حال سنه؛ بر: در اواخر حال عازم؛ پا: در اواخر حال در سنهٔ مذکور عازم.

۴. الف، پا، مج (۱ و ۲): اینست بیت؛ مج (۳) از جملهٔ اشعارش این چند بیت است وله.

۵. این عنوان در مج (۳)، مل نیست.

۶. الف، پا، مج (۱ و ۲) : دیگر بیت؛ مل: دیگر دیگر بیت الغزل.

۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): شهیدی.　　۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سنّ شریفش.

۹. الف، پا،مج (۱ و ۲): نوشته می‌شود بیت؛ بر: نوشته می‌شود.

۱۰. مج (۳)، مل: نگهی؛ بر: نگهٔ (!).

وله:

نیی که می‌دمد از خاک من، صدا نکند　　ز بس که کرده نگاه تو سرمه در کارم

وله:

بسکه ضعیف افکنده از پا جسم ناشاد مرا　　از زمین چون سایه نتوان کند بنیاد مرا
در دلش جایی به‌زور ناتوانی کرده‌ام　　کی تواند بردن از یادش کسی یاد مرا

وله:

از شرم نکته پروری تند خوی ما　　صد جا گسسته تار نفس بر گلوی ما
تا در به‌روی صورت اندیشه بسته‌ایم　　درها گشوده جلوهٔ معنی به‌روی ما

۲۱
عاملای بخاری[۱]

خدّام[۲] درویش منش نیکو روش، اعنی جناب بلاغت شعاری **مولانا عاملای بخاری** است. مشارٌالیه در اوایل حال به‌امر نویسندگی سرکار بزرگان آن دیار قیام و اقدام داشته در آن اوان شوق طریق خیراندیشی گریبان جانش[۳] راگرفته در جرگهٔ درویشان مجرّد وضع مفردکیش درآمده و سراسر گرد عالم لاتکلّفی و لاقیدی شده است. مدّتها اوقات را صرف سیاحت نموده طبع نازک مزاج بلند خیالش به‌گفتن شعر رغبت تمام دارد و صاحب دیوان است. غنچه‌یی از چهار چمن گلزار طبعش این دو بیت[۴] است.[۵]

تلاش قرب شهان تا به‌چند؟ شرمت باد　　ز آبروی تو گردید چوب رزبان سبز!

وله:

پردهٔ بیگانگی روزی که بر یکسو فتد　　می‌شناسد عشق عامل را و عامل عشق را

۲۲
ملاّ مراد[۶] [متخلّص به‌حاصل][۷]

از جملهٔ[۸] طالبان حکمت نظری که به‌همّت تحصیل طاقت بشری، در مدرس دیار دانش

---

۱. این عنوان در بر، مج (۳)، مل نیست.
۲. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر خدّام؛ مل: دیگر دیگر خدّام.
۳. پا: گریبانش.
۴. بر پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: این بیت.
۵. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: است بیت.
۶. این عنوان در بر، مج (۳)، مل نیست.
۷. بر: افزودیم.
۸. الف، پا، مج (۱ و ۲)، مل: دیگر از جمله.

مطلب ایشان بر وفق مراد حاصل شده، فیلسوف فاضل خدّام ملامراد حاصل است که به‌چوگان اندیشه‌گوی فضیلت را از گنبد کرهٔ افلاک بیرون جهانیده و کار علم اوسط را ادنی شاگردش به‌درجهٔ اعلی رسانیده. علاقهٔ اسطرلاب ذهن مستقیمش در کف شعور رصدبندان دانش سر رشتهٔ آگاهی و قدرت خیال متین بطلمیوس قرینش به‌قوّت عضادهٔ(۱) فکرت قنطره‌بند بحر حکمت آلهی[۱] در طریق خوش روشی گفتار عشق آمیزش، همیشه با حسن بلاغت دوش به‌دوش. و در محفل حبیبان[۲] اختلاطی[۳]، الفاظ کلامش مدام با معانی فصاحت دست الفت در آغوش. اسم او مراد و نام والد او میرزاجان، مولد قریهٔ طسوج[۴] من اعمال ولایت تبریز، نسل ایشان به‌سلسلهٔ انصار منتهی می‌شود.

صاحب چندین هزار بیت است. در بحر مثنوی زبردستانه سخن می‌کند. از جمله پنج گنج خمسه‌یی که[۵] در پیش دارد، خازن بیانش سه گنج را در بسته متصرّف شده و هذالیوم مال اوست. اوّلاً کتاب موسوم به‌حصول المراد در بحر مخزن، تخمیناً سه هزار بیت و کتاب دیگر موسوم به‌عشق و حسن در بحر یوسف و زلیخا[۶] تقریباً چهار هزار بیت[۷] و کتاب دیگر در بحر لیلی و مجنون.

فضیلت این قدوة الشعرا زیاده از آن است که خامهٔ صداقت ترجمه به‌اظهار آن مبادرت تواند جست. از جمله کارهایی که در این ولا رصد بند دانش آن جناب در پیش دارد، شرحی است که به‌عبارات پسندیده برزیج حضرت میرزا الغ[۸] بیگ رحمه[۹]الله می‌نویسد. سنّ شریفش در این ایّام از پنجاه متجاوز است. تحصیل کمالات د رخدمت شیخ الفضلا[۱۰]، شیخ حسین تنکابنی[۱۱](۲) که از اجلّهٔ[۱۲] علماء عصر حضرت صاحبقرانی است نموده، این چند بیت از

---

۱. بر، پا، مج (۲): اللهی.
۲. بر: حبیبا؛ مج (۳)، مل حسبان.
۳. پا: اختطلاتی.
۴. همهٔ دستنویس‌ها: طسوح؛ قیاساً نگاشته آمد.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): خمسه که.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: یوسف زلیخا
۷. مج (۳) بیت است.
۸. الف: الق.
۹. بر، پا: رحمة (با نقطهٔ روی تا).
۱۰. بر، پا، مج(۲): الفضلاّن
۱۱. الف، بر، پا: مج (۲) مل: تنگ آبانی؛ مج (۱): تنگ آبادانی، مج (۳): حسین بیگ آبانی (!).
۱۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): که از جملهٔ.

---

۱) رک کتاب حاضر ص ۳۴ ح ۱.
۲) رک: کتاب حاضر ص (۴۱).

جملهٔ اشعار آبدار اوست که زبانزد[۱] خامهٔ تحریر شده

من البحر المخزن

ای به‌تو روی همه از هر جهت[۲] — از جهت آنکه نه‌یی در جهت
رشتهٔ جانها ز تو بر پیچ و تاب — از تو بپا خیمهٔ زرّین طناب
نور ظهور تو در این بارگاه — بسته به‌چشم همه راه نگاه

من البحر یوسف و زلیخا

به‌حسن عشق او را می‌کنم یاد — که نام دلبری[۳] و دل دهی داد
علوّ پایهٔ[۴] تقدیس آن ذات[۵] — کجا و ماکجا، هیهات هیهات
درین ره عقل حیران است و مجنون — تعالی شأنه عمّا یقولون(۱)

غزل[۶]:

اندر سر[۷] هر ذرّه هواییست نهفته — نشنیده کس این راز وکسی نیز نگفته
بحریست جهان موج‌زن از جنبش ارکان — اندر صدفش پر زگهرهای نسفته
در سینه غم عشق، چه داغی است نمایان — در دل هوس وصل چه دردی است نهفته؟!

رباعی[۸]:

خاریم[۹] و اگر گل، چمن آرای خودیم — خاکیم و غبار خاطر[۱۰] پا خودیم
در وادی بیخودی شب و روز چو موج — عمری است که می‌دویم و برجای خودیم

۲۳

[مولانا علیرضای تجلّی][۱۱]

چراغ[۱۲] خانوادهٔ روشندلی مولانا علیرضای[۱۳] تجلّی است که در سلك اکابر فضلا و اجلّهٔ شعرا هذالیوم انتظام دارد. مشارٌالیه شیرازی الاصل است. مثنوی مشهور موسوم به‌معراج

---

۱. مج (۳)، مل: زبانزدی.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): از شش جهت.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دلیری (!).
۴. مج (۳)، مل: علّو و پایه.
۵. الف: او.
۶. این عنوان در بر، مج (۳) نیست.
۷. مل: سری.
۸. این عنوان در بر نیست.
۹. مج (۳)، مل: خواریم (!).
۱۰. مل: خاطری.
۱۱. عنوان از ماست.
۱۲. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر چراغ.
۱۳. مج (۱): علیرضا، مج (۳)، مل: علیرضاء.

---

۱) سورهٔ شریف (۱۷). آیهٔ مبارك (۴۳): «سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالی عَمّٰا یَقُولُونَ عُلُوّاًکبیراً. ـ چون پاکست و برتر از آنچه می‌گویند برتریی بزرگ.» ـ ترجمه از کشف الاسرار میبدی.

الخیال از نتایج افکار اوست. ابیات مدوّن او از ده هزار بیت متجاوز است.

سنّ او در این ولا تقریباً در عقد چهل است. هذالیوم[1] در خطّهٔ دارالسلطنه اصفهان ساکن است. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است.

غزل[2]:

زهی از قصّهٔ شوقت، گریبان چاک دفترها / به‌یادت ماهی مصرع طپان درجوی مسطرها

دماغ آشفتگان را رخصت پرواز اگر بخشی / به‌رنگ تاج هدهد، پربرآرد مغز از سرها

کلید فتح، یعنی[3] گوشهٔ ابروی احسانت / به‌یک جنبش گشاید چین قفل ازجبههٔ درها

فلک راافعی قهرت، اگر در پیچ و تاب آرد / خورد همچون کبوترخانه برهم بزم اخترها

تجلّی چون به‌یادت جاکند درگوشهٔ عزلت / ملک چون بوریا در یکدگر بافند شهپرها[4]

وله:

هرکه از شوقش دل شوریده حمد آغازکرد / مدّ بسم‌الله همچون رگ طپیدن ساز کرد

در حریم آرزو، لب‌تر نکردم[5] از حجاب / باده همچون رنگ از پیمانه‌ام پرواز کرد

۲۴

سلطان علی بیگ[6]

دیگر[7] از جملهٔ گروه صاحب شکوه اتراک که صیت طنطنهٔ کوس کلام ایشان[8] به‌اوج افلاک رسیده، سلطان عظیم‌الشأن کشور سخن، بندگان **سلطان علی‌بیگ شاملو** است. علیه‌الرحمة که به‌هم عنانی افواج رنگین فکر بیان ظفر توانش دم به‌دم بر سپاه صفوف لفظ و معنی جلوریز(۱)

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): چهل است الیوم؛ مج (۳)، مل: چهل هذاالیوم.

۲. این عنوان در مج (۳)، مل نیست.

۳. پا: معین (!).

۴. پا: شهرها.

۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نکردیم.

۶. این عنوان در مج (۳)، مل نیست.

۷. مل: دیگر دیگر.

۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): کلامش.

---

۱) جلوریز: به‌کسر اول و فتح ثانی سبک عنان و جلد و شتاب چه جلو به‌معنی عنان است. اسیر:

«کجا تا روزگار از عهدهٔ موجی برون آید / جلو ریزی دهم گر گریهٔ مستانهٔ خود را».

وله:

«سیر دارد گل روی تو ز هر حلقهٔ زلف / چون جلو ریز شکار شب مهتاب شوی»

رک: آنندراج، بهار عجم.

تاخته و به‌هم دستی شمشیر صاحب تصرّف اشعار بحر نامطبوع قامت خصم را مثنوی ساخته. زبردستی تمام در فنّ شاعری دارد. مشارٌالیه خلف ولی‌قلی بیگ‌بن[۱] علیقلی‌خان شاملو است. اکثر اوقات با اهل طبع صحبت می‌داشت. از بسیاری مجالست و مخالطت باتبعهٔ[۲] شعرا نهایت مهارت در سخنوری و سخن‌سنجی به‌هم رسانیده.[۳] ابیاتش بی‌اندازه و خیالاتش همگی تازه است. و در سنهٔ هزار و شصت و چهار[۴] دعوت حق را لبّیک اجابت گفت. مدفنش در قرب جوار حضرت امام ثامن ضامن.

ابیات مدوّن آن جناب، از پنج هزار متجاوز است. از جمله مثنویی[۵] دارد در بحر تحفة‌العراقین موسوم به‌تحفة الصّباحین قریب به‌سه هزار بیت. این اشعار از نتایج افکار آن جناب است.[۶]

فروغ حسن که آتش در این بیابان زد — که دشت مجمره[۷] گردید و روزگار سپند

وله:

آنچنان پشت به‌دیوار فنا محو توام — که عدم رشک صنم خانه شد از تصویرم[۸]

وله:

از نگاهش فتنه‌ها در زیر سردارد بهار — از لب شیرین او شور دگر دارد بهار

شوق کویش، عزم رویش، آرزوی دیدنش — بیشتر از بیشتر از پیشتر[۹] دارد بهار[۱۰]

از رگ ابر، از هجوم ابر، از طوفان ابر — چشم تر، مژگان تر، دامان‌تر دارد بهار

بیدمجنون، سرولیلی، لاله‌وگل، عشق‌وحسن[۱۱] — باز از هرجا که می‌پرسی، خبر دارد بهار[۱۲]

---

۱. الف، پا، مج (۱ و ۲)، مل: ابن.

۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲). طبعهٔ.

۳. مج (۳): به‌هم رسانید.

۴. الف: چهار که.

۵. همه دستنویس‌ها: مثنوی؛ قیاساً نگاشته آمد.

۶. الف، مج (۱ و ۲): آنجناب بیت.

۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مجمر.

۸. این مصراع در مج (۳)، مل نیست.

۹. الف، بر، پا، مج (۲): بیشتر از بیشتر یا بیشتر.

۱۰. مج (۱): بیشتر از بیشتر دارد بهار.

۱۱. الف، بر، مج (۲): بید مجنون لاله لیلی سرو گل عشق و چمن؛ پا: بید مجنون سرو گل لاله لیلی عشق و چمن (!).

۱۲. در مل پس از این شش سطر بیاض گذاشته شده است.

۲۵

[ملا رشدی نورو کجوری][1]

از جملهٔ[2] موزونان خوش خیال که در علم عروض و قافیه[3] فریدالدوران و وحید الزمان‌اند، سالک طریق نیکویی حضرت ملا رشدی نوروکجوری[4] است که از کثرت دانایی جامع اعداد اشکال[5] طلسمات جفر را طفل ابجد خوان مکتب کمال شمرده وگوی سبقت را به‌چوگان فطنت در میدان خیال از پیش اقران و امثال به‌زور[6] بازوی اقبال برده و از مشاهیر شده. مشارٌالیه[7] دانشمند کامل و شاعر فاضل است. در اوایل حال به هند و دکن[8] افتاده در پیش والی[9] آنجا رتبهٔ امارت یافته بود، بعد از آنکه در آنجا[10] به‌سبب تقصیری مغضوب شد، باز به‌بلاد ایران آمده به‌شاعری مشغول شد. مشهور است که علم عروض و قافیه و اعداد راکسی بهتر از او نداشته، در فنّ معمّا شکافی و معمّاگویی از بی‌نظیران است.

اشعار مدوّن او از سی هزار متجاوز است. در سنهٔ هزارو ۱۰۶۸ وفات یافته[11] مدفنش[12] نمودی[13] از چمن طبع نظافت آمودش این ابیات است.

رباعی[14]:

هست این کُره گل اثر مقبره‌یی — وین چرخ، چو لوح زبر مقبره‌یی
دنیا لحدی و جملگی مرده در او — خورشید چراغی[15] به‌سر مقبره‌یی

---

۱. همهٔ دستنویسها: کجوئی، قیاساً نگاشته آمد. عنوان از ماست.
۲. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.
۳. همه دستنویس‌ها: عروض قافیه؛ قیاساً نگاشته آمد.
۴. همهٔ دستنویس‌ها: کجوئی؛ قیاساً نگاشته آمد.
۵. الف: اعداد و اشکال.
۶. الف: بذور (!).
۷. الف: و مشارٌالیه.
۸. مج (۳)، مل: بهند و کن.
۹. الف، مج (۱): در پیش دانائی (!)؛ بر، پا، مج (۲): در پیش دانی.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بدانجا.
۱۱. الف، پا، مج (۱ و ۲): در سنه وفات؛ مج (۳) سنه ۱۰۸۲ (!)؛ مل: در سنهٔ هزار و ـ. و پس از آن جای دو سه کلمه بیاض مانده است.
۱۲. پس از این در مج (۳)، مل: بعد از این کلمه جای دو سه واژه بیاض مانده است.
۱۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): در سنه وفات یافته نمودی.
۱۴. این عنوان در بر، پا نیست.
۱۵. مج (۳)، مل: چراغ.

ولـه:

هرگـاه کـه درد عشـق افـزون گشـته / از گـریهٔ مـا شهر چـو جیحون گشـته
چون قطرهٔ اشک گشته کم از پی[1] هم / بهر مـدد[2] آن دل مـا خـون گشـته

۲۶

[آقا زمان زرکش][3]

از جملهٔ[4] اهل استعداد که به‌معیاری طبع، طلای دانش را از آلایش مس جهالت پرداخته وجود مسعود فطرت فطنت را کیمیای سعادت ساخته‌اند، صاحب کلام بی‌غل و غش، آقای اهل سخن، آقا زمان مشهور به‌زرکش است که در جمیع اوقات در ایّام[5] سابقه از هم صحبتان خدّام حکیم شفائی و میرزا فصیحی و میرزا ملک شرقی[6] بوده مولد و مکان نشو و نمایش دارالسلطنهٔ اصفهان در اوایل حال به‌امر زرکشی قیام داشت. و مکرّر مشارٌالیه را سفر هندوستان روی داده تخلّص او در شاعری، اوّلاً فریبی بوده، چون به‌فریبی سابق مشابهت داشته، طبع والایش فریب نخورده، در آن زمان اسم خود را تخلص خود نمود[7] و در سنهٔ هزار و پنجاه و چهار در بلدهٔ لاهور وفات یافت.[8]

دیوان او به‌نظر حقیر نرسیده. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است

غزل[9]:

رخ برافـروز بـه‌گـلشن، رخ کـاری بـنما / از خـط سـبز، بهـاری به‌بهـاری بـنما
قطعهٔ خطّ غباری[10] است بناگـوش کسـی / گر توداری به‌ازیـن، خـط غبـاری، بـنما
دل روشن گـهر آن آیـنهٔ صـنع خـداست / بـه‌ازیـن آیـنه و آیـنه داری بـنما

۲۷

[میرزا مسعود خلف آقا زمان اصفهانی[11]]

کوکب[12] مسعود سپهر سخندانی، میرزا مسعود خلف آقا زمان اصفهانی است که به‌نیروی

---

۱. الف، بر، پا، مج (۲): پی.
۲. مج (۳)، مل: مددی.
۳. عنوان از ماست.
۴. الف، مج (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۵. الف، مج (۲): است که در ایام.
۶. بر، مج (۱): شرقی.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): نموده.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): یافته.
۹. الف، مج (۲): بیت؛ بر، پا: عنوان ندارد.
۱۰. مج (۳): خط بهار؛ مل: خطی غبار
۱۱. مج (۳)، مل: میرزامسعود؛ دیگر دستنویس‌ها عنوان ندارد، بقیهٔ عنوان را ما از متن برافزودیم.
۱۲. الف، مج (۱ و ۲): دیگر کوکب.

حسن کلام از شعراء غرّاء ایّام است. مولد او ولایت[۱] **اصفهان**، در این ولا که سنّ او از سی متجاوز است[۲]، ابیات مدوّنش از هفت هزار بیت متجاوز است. هذالیوم[۳] در دارالسلطنهٔ مذکور ساکن[۴] و به‌مدّاحی **نوّاب صاحبقرانی** مشغول است. از جملهٔ اشعار و از نتایج افکارش، این چند بیت است.

غزل[۵]:

کـاهیده بس کـه شـعلهٔ عشـق بتـان مـرا — چون شمع در گـلوگره افتـاده جـان مـرا
از یک نگـاه غـارت گـلشن نـمی‌شود — مـحروم سـیر گـل مکـن ای بـاغبان مـرا
تا دل بـه‌عشق سـوخته پـروانـهٔ تـو بست — شمعی شد است هـر قـلم اسـتخوان مـرا

وله:

چو صبح هرکه گریبان زچنگ[۶] شام کشید — به‌آفتـاب[۷] تـوانـد ز سـایه وام کشید
غم زمـانه چنـان در دلم گـره شـده است — که ناله‌یی نتوانم چـو نـی بـه کـام کشـید
برای صید دلم، آب و دانه حاجت نـیست — به‌یک نگـاه مـرا مـی‌توان بـه‌دام کشـید!

۲۸

میرزا محمدابراهیم همدانی[۸]

آب[۹] ورنگ بخش گلزار کامرانی، **میرزا محمّدابراهیم** خلف **میرزامحمّد جـعفر** ولد **میرزا ابراهیم همدانی** است که از اهتراز[۱۰] نسیم دم عبهر[۱۱] شمیم گلستان آتش مزاج سخن را به‌رنگینی[۱۲] تمام، **گلزار ابراهیم** ساخته به‌هر یک از ریاحین همیشه بهار ریاض معنی را به‌خوبتر لفظی[۱۳] نواخته.

مولد شریفش، خطّهٔ پاک **همدان**، از فضیلت نیز بهره‌یی دارد. در[۱۴] علم شعر و انشا و خط و

۱. الف، پا، مج (۲): مولد او در ولایت.
۲. مل: متجاوز.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و هـذالیوم.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ساکن شد.
۵. الف: است بیت، بر، پا: است.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) به‌چنگ.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ز آفتاب.
۸. مج (۳)، مل: میرزا ابراهیم (!)؛ این عنوان در بر، پا، مج (۱ و ۲) نیست.
۹. الف، مج (۱ و ۲): دیگر آب.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۲): اهتراز (!).
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نسیم عنبر.
۱۲. الف: سخن برنگینی.
۱۳. مج (۳)، مل: لفظ.
۱۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و در.

معمّا نهایت مهارت در او هست.[۱] ابیات او، در این ولا که سنّ شریفش از عقد بیست متجاوز از پنج هزار متجاوز است.[۲] نشو و نما در دارالسلطنهٔ اصفهان یافته از جملهٔ اشعارش این دو بیت است.

غزل[۳]:

روزگاری شد که با دردت هم آغوشیم ما   همچو سیل از هستی خود خانه بر دوشیم ما
چون سپند دوراز آتش، درشب هجران یار   ناله‌ها در دل گره داریم و خاموشیم ما[۴]

۲۹
میرعبدالعال متخلّص به‌نجاتی[۵]

از جمله[۶] شعراء صاحب حال خوش مقال که از دیوان ملک متعال برات نجات به‌دست همّت تمنّایش[۷] افتاده، خدّام **میرعبدالعال نجاتی** تخلّص است. مشارٌالیه خلف **میرمحمد مؤمن** است که به‌خدمت استیفاء **کوه کیلویه**[۸] اقدام داشته. آنچه به‌خاطر غالب شعور آن ملک سخن رسد صاحب مقال و تازه خیال است. دیوان او و هذالیوم که سنّ او از سی متجاوز[۹] از عقد بیست هزار متجاوز است. مولدش ولایت[۱۰]   نشو و نما[۱۱]   یافته. از جملهٔ نتایج افکارش این چند بیت است.

غزل[۱۲]:

بیا که بی‌تو دلم همچو گل پریشان است   به‌دست خاک جفا سر به‌سر گریبان است

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مهارت دارد.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): متجاوز است پنجهزار بیت است و.
۳. الف: در بیت است بیت؛ بر، پا: است.
۴. مج (۳)، مل: خواموشیم (!) . ـ در الف؛ پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: شرح حال ملا محمّد متخلّص به‌مجذوب بعد از این تکراری است.
۵. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) نیست؛ مج (۳) مل: میرنجات، عنوان از ما و حاشیه الف است.
٦. الف، مج (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۷. مج (۳)، مل: به‌دست تمنایش.
۸. مج (۳)، مل: کوه کیلو.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): متجاوز است.
۱۰. پس از این کلمه در بر، پا، مج (۳)، مل جای یک دو کلمه بیاض مانده است.
۱۱. پس از این کلمه در مج (۳)، مل جای یک دو کلمه بیاض مانده است.
۱۲. الف: این چند بیت است بیت؛ بر، پا: این چند بیت است.

زجسم سوخته‌ام، داغها[1] نمایان است | چو کاغذی که بس از سوختن چراغان است

۳۰

[ملا محمدعلی متخلّص به‌قدرتی][2]

عندلیب[3] غزل‌سرای گلشن قدرت، حضرت **ملا محمد علی** ولد **خواجه نصیرالدین اصفهانی** است که به‌قدرت کاملهٔ بالغه جناب ربّانی در فصاحت لسان و[4] و بلاغت بیان شهرهٔ جهان است. قدرتش در فنّ شاعری به‌حدّی که هر گاه بیان احدی از مبارزان مردافگن صف سپاه سخن به‌ارادهٔ شکست گفتارش به‌میدان عیب‌جویی شتافته تندی دم‌گیرای شمشیر نطقش به‌اندک حرکتی جوشن اندیشه‌اش را چنان در هم شکافته که زبانش در عرصهٔ وجود همیشه از سراسیمگی خود را ابکم یافته. مولد مشارٌالیه بلدهٔ مبارکهٔ **اصفهان** تخلّص او **قدرتی**. ابیات مدوّنش از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی در این وقت که سنّ او در عقد پنجاه و دو است از بیست[5] و پنجهزار متجاوز است. مطمح نظر همتش همه وقت بی‌طمعی و نیک نفسی. وجه معیشتش از رهگذر تجارت. در این ولا در خطّهٔ **اصفهان** سکنی دارد. از جملهٔ اشعار آبدارش این چند بیت است که زبان‌زد[6] خامهٔ اظهار می‌شود.

غزل[7]:

لبالب است ز معنی محیط سینهٔما | به‌روی آب گهر می‌رود[8] سفینهٔ ما

به‌بوتهٔ دل ما، تا گداخت نقد سخن | رواج یافت به‌عالم زر[9] خزینهٔ ما

ز آه چلّه نشینم دگر نبست[10] کمر | کسی که بست میان چون کمان به کینهٔ ما

وله:

چو خاتم نشد کس زبردست من | همه چشم دارند، بر دست من

---

۱. بر: داغهای (!)

۲. عنوان از ماست و حاشیهٔ الف.

۳. الف، مج (۱ و ۲): دیگر عندلیب؛ مج (۳)، مل: قدرتی عندلیب.

۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲)، مل: نشان (!).

۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): از عقد بیست و پنجهزار.

٦. مج (۳)، مل: زبانزدی.

۷. این عنوان در بر، پا نیست.

۸. پا، مج (۱): مرود (!).

۹. مل: زری.

۱۰. مج (۳): به‌بست (!).

۳۱

امین الدین محمد همدانی[1]

ناسخ کلام عنصری و رودکی، خدّام امین‌الدین محمد خلف ملاّ زکی‌است[2]. قصاید غرّا در مدح حضرات ائمهٔ معصومین دارد. دیوان ابیاتش به‌نظر این ذرّهٔ احقر[3] نرسیده که عدد اشعارش را صریح تواند نوشت. مشهور است که روزی در ایام فرمان‌روایی پادشاه رضوان آرامگاه در خدمت آفتاب سپهر دانش میرزا ملک مشرقی صحبت می‌داشته. به‌حسب اتّفاق یا به‌جهت آزار خاطر مولوی می‌فرموده‌اند که همه‌وقت از ولایت همدان بزرگان دانش‌منش برخواسته‌اند، در این زمان کسی به‌نظر نمی‌رسد. مشارٌالیه این رباعی را بالبدیهه[4] انشا نموده به‌خدمت جناب میرزایی گذرانیده‌اند:

رباعی[5]:

گفتی که در این شهر مگر والی[6] نیست — خواموش[7] نشین که این سخن خالی[8] نیست
در کشور ما[9] سخت کمانان هستند — بیهوده مگو، که گوشه‌ها خالی نیست

مومیٌ‌الیه در سنهٔ هزار وشصت و هشت[10] وفات یافته است[11] مدفنش در مصلاّی ولایت همدان که در سر راه زوار کربلای معلی واقع شده از جملهٔ ابیات غزلیّاتش این بیت است:

غزل[12]:

ما سوختن از فتیله داریم به‌یاد — هر کس داغی نهاد ما سوخته‌ایم

---

۱. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: امین همدانی؛ حاشیه الف: محمد امین الدین همدانی؛ عنوان از ماست.
۲. الف: خدّام محمّدامین الدین خلف ملا محمد زکی است؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): خدام محمدامین‌الدین خلف ملاّ زکی است؛ مج (۳) خدّام امین‌الدین محمد خلف ملاوکیست.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌نظر این احقر؛ مج (۳) به‌نظر این ذرّه حقیر.
۴. مل: باالبدیهه.
۵. الف: غزل (!)، بر، پا، عنوان ندارد.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): والی؛ مج (۳): ولا.
۷. الف، مج (۳)، مل: خواموش (!).
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): خالی.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲):درگوشهٔ ما.
۱۰. مج (۳): و هفت.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): وفات یافته.
۱۲. این عنوان در بر، پا، نیست، مج (۳)، مل: وله.

۳۲

[وصفی قمی[۱]]

حضرت سیادت پناهی میرعبدالحق ولد میرشمس الدین محمّد وصفی تخلّص است که نطق واصفین وصّاف مصاف که فیمابین صفوف شعراء صاحب انصاف به‌صفات نعوت کمال اتّصاف دارند از توصیف اوصاف خیالاتش که به‌صف دقّت موصوف است، عاجز و قاصر است.

مولد مشارٌالیه قریهٔ دلیجان من اعمال دارالمؤمنین قم. از[۲] فضیلت بهرهٔ تمام داشته[۳]. دیوان اشعار آن جناب از پانزده هزار بیت متجاوز است. در سنهٔ هزار و شصت و هفت به‌جوار رحمت بخشندهٔ بی‌منّت پیوسته. مدفنش در قرب جوار معصومهٔ علیهاالسلام[۴]. از جملهٔ[۵] افکارش این رباعی است که خامهٔ عنبرین شمامه به‌تحریر آن مبادرت جسته:

رباعی[۶]:

در مرتبهٔ علی نه چونست و نه چند — در خانهٔ حق زاده به‌اقبال بلند
بی‌فرزندی که خانه‌زادی دارد — شک نیست که باشدش به‌جای فرزند

۳۳

[میرزا ابراهیم متخلّص به‌ادهم][۷]

جناب[۸] سیادت انتساب، میرزایی[۹]، اعنی صاحب خیال میرزا ابراهیم ادهم تخلّص است. خلف مرحوم میرزا رضی[۱۰] است در فنّ شعر پهلوان است. به‌مثل بندی میل تمام داشته‌اند. و رنگین می‌بسته شوری[۱۱] درکمال بی‌نمکی همه وقت در سر اندیشه‌اش بود. در اواخر[۱۲] سودای[۱۳] سیر بلاد هندوستان در خاطرش رسوخ یافته عازم آن صوب شد.

---

۱. الف، مج (۱ و ۲): آصفی قمی؛ بر، پا: ندارد. ۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و از فضیلت.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دارد. ۴. پا: علیهاالسلام؛ مج (۱): علیهاالسّلم.
۵. بر: و هفت وفات یافته از جملهٔ؛ و پیداست که افتادگی دارد.
۶. این عنوان در بر، پا، مج (۳) نیست. ۷. عنوان از ماست و حاشیهٔ الف.
۸. الف، مج (۱ و ۲): دیگر جناب؛ مج (۳)، مل: ادهم جناب.
۹. مج (۳): میرزای. ۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): میرزا صفی.
۱۱. الف، مج (۲): و رنگین شوری. ۱۲. الف: در اواخر؛ مج (۳): در آخر.
۱۳. مج (۱): سودائی.

در بذله[۱]گویی بی‌نظیر آفاق بوده. عقد سنّ شریف[۲] همین که به‌درجه چهل رسیده غریق بحار مرحمت جناب وهّاب بی‌ضنّت گردیده. ابیات مرحومٌ‌الیه از ده هزار متجاوز می‌تواند بود. مدفنش[۳] از جمله[۴] اشعارش این چند بیت است.

قصیده[۵]:

سخت می‌ماند به‌ماه من در اوج دلبری گرم می‌آید به‌چشمم آفتاب خاوری

نی[۶] غلط کردم، که چشمم اشتباهی کرده است ماه من کی سر فرود آرد به‌چرخ چنبری

نغمه‌یی سرکن، چه حاجت دف برایش داشتن شعلهٔ آواز دف را می‌کند آتشگری

کیستم من، خازن گنجینهٔ عین الیقین کیستم من، پادشاه کشور دانشوری

اهل دل هر چند ابراهیم وقتم خوانده‌اند در دل آذر دارم از مهر بتان آزری[۷]

۳۴

[میرزا عبدالله اصفهانی متخلّص به‌عشق][۸]

جناب[۹] سیادت انتساب، میرزای دانش پناه، میرزا عبدالله خلف میرزا شفیع اصفهانی است که در فنّ شعر خاقانی عصر صاحبقرانی می‌شد. اشعار ترکی و فارسی بسیار دارد. اصل این جناب، از سادات رفیع‌الدّرجات حسینی است. مولد و مکان نشو و نمای مومیٌ‌الیه دارالسلطنهٔ اصفهان. از مساعدت بخت[۱۰] سعید، به‌مصاهرت سلسلهٔ رفیعهٔ علیّهٔ عالیّه سرافرازی یافته. تخلص او در شاعری عشق است. دیوان ابیاتش از ده هزار متجاوز است. سنّ شریف آن نورس نهال گلشن خیال، چون به‌عقد سی رسید، در سنهٔ هزار و هفتاد و چهار در ولایت تهران وفات یافته نعش[۱۱] او را به‌مشهد منوّر مقدّس روضهٔ رضویّه نقل[۱۲] نمودند. از جملهٔ

---

۱. الف: بزله (!).

۲. الف، مج (۲): سنّ شریفش به‌درجهٔ، پا: سن شریفش همینکه به‌درجهٔ.

۳. در مج (۳)، مل: پس از این کلمه جای دو سه کلمه بیاض مانده است.

۴. الف، بر: متجاوز است از جمله اشعارش؛ پا، مج (۱ و ۲): متجاوز می‌تواند بود از جملهٔ.

۵. این عنوان در بر، پا نیست.

۶ الف: بر، مج (۱ و ۲): نه.

۷. همهٔ دستنویس‌ها: آزر؛ قیاساً نگاشته آمد.

۸. عنوان از ما و حاشیه الف.

۹. الف، پا، مج (۱ و ۲): عشق دیگر جناب، مج (۳)، مل: عشق جناب.

۱۰. الف، پا، مج (۱ و ۲): از ساعد بخت.

۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): وفات نعش.

۱۲. الف: نعش او را به‌مشهد مقدّس نقل؛ بر: نعش او را به‌مشهد منوّر مقدّس نقل؛ پا: نعش او را به‌مشهدمقدّس روضهٔ رضویّه نقل؛ مج (۱): نعش او را به‌مشهد مقدّس رضویّه نقل.

اشعارش این چند بیت است:[۱]

آرزو به‌چندین رنگ، می‌کند زدل پرواز　　آسمان طاووس[۲] است ای دلی[۳] که من دارم

۳۵

[میرزا محمدرضا مشهور به‌چلبی][۴]

از جمله[۵] صاحب خیالان تازه‌گوی بلاد ایران، **میرزا محمّدرضای خلف حاجی صالح تبریزی** است. مشهور **به‌چلبی**[۶] مولد این برگزیدهٔ دیوان دانش، ولایت **قسطنطنیه**. در فنّ شاعری زبردست است.

دیوان مشارٌالیه از آنچه به‌نظر رسیده، از پنجهزار متجاوز است. سنّ شریفش[۷] در عقد سی بود که در بلدهٔ مبارکه دارالقرار **قندهار** به‌جوار رحمت جناب غفّار پیوسته. حسب الفرمودهٔ نوّاب **ذوالفقار خطاب**[۸] نعش او را به‌روضهٔ مشهد مقدّس امام سلسله دین **علیّ‌بن موسی‌الرضا** علیه السلام نقل نمودند[۹]. مدفنش در قرب جوار امام معصوم، در مقام مشهور به‌دارالسّیادة[۱۰]. از اشعار آبدار آن مستغرق بحار رحمت[۱۱] پروردگار این چند بیت است.[۱۲]

در توحید گوید[۱۳]

ای مهر ترا از دل هر ذرّه خبرها　　وی یافته هر ذرّه ز مهر تو نظرها

معموره به‌معموره، بیابان به‌بیابان　　گیرند سراغ تو خبرها ز خبرها

چون مهر نمایانی و، در راه سراغت　　گم گشته نشانها و خبرها[۱۴] و اثرها

از دیده نهانی و، بود نقش[۱۵] خیالت　　چون مردمک دیده هم‌آغوش نظرها

پیش از گهر آبله و ریگ روان است　　در راه[۱۶] غمت پای به‌سنگ آمده سرها

---

۱. الف، مج (۱ و ۲): این چند بیت است، بیت.
۲. مج (۱): طاوس.
۳. مج (۳)، مل: دل.
۴. عنوان از ما و حاشیهٔ الف.
۵. الف، مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر از جملهٔ.
۶. پا: چلپی، مج (۳) حلی.
۷. بر، مج (۱): شریف.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ذوالفقارخان.
۹. الف، پا، مج (۱ و ۲): نعش او را به‌روضهٔ مشهد مقدّس نقل، بر: نعش او را به‌مشهد مقدس نقل نمودند و؛ مل: نعش او را به‌روضهٔ مشهد مقدّس امام سلسلهٔ دین علی‌بن موسی نقل نمودند.
۱۰. بر: و مدفنش در مقام مشهور به‌دارالسیادة.
۱۱. الف: مرحمت.
۱۲. مج (۳): از اشعار آبدارش این چند بیت است.
۱۳. این عنوان در بر نیست.
۱۴. الف: خبرها و نشانها.
۱۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نهانی بود و نقش.
۱۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) در رای.

عــنوان تمنّــای لبت بسکــه فغان کـرد نــاسور شــد از نــالهٔ او داغ جگــرها

۳۶

واحد ترکمان

از جملهٔ صاحب کمالان بهارستان گلشن سرای خیال[۱] که به‌اهتزاز[۲] نسیم نطق غنچه‌هـای الفاظ در گلستان عالم طبع ایشان رنگ رنگ شکفته و ثمین نوباوه‌های معانی در ضمن هر نکتهٔ اندیشهٔ ایشان تنگ تنگ نهفته ترتیب یافتهٔ احسان بندگان **صاحبقران مولانا**[۳] **محمدعلی**، **خلف منصوربیگ ترکمان** است که از فیض نازکی خیالش ریاض سخن نوید بهار سرسبزی شنیده، کرسی بند[۴] خطّ نستعلیقش به‌درستی که در حالت[۵] شکستگی قلم نسخ بر تعلیق خط غبارآلود ریحان نژادان گلزار[۶] ایجاد کشیده، مشارٌالیه هذالیوم در سلک[۷] **صاحب کمـالان** کتابخانهٔ **نوّاب صاحبقرانی** انتظام دارد. تخلّص این یگانهٔ دوران در فنّ شاعری **واحد** است. درمثنوی‌گویی ثانی‌ندارد. مثنوی‌موسوم به‌گلشن خیالش که در بحرحدیقه ادا نموده، تقریباً چهارهزار بیت هست.[۸] و نسخهٔ[۹] مذکور هذالیوم در میان مستٌعدّان شهرت عظیم دارد. دیوان غزلیّاتش از پنجهزار بیت متجاوز است. فکیف در علم انشا و معمّا و خطّ زبردستی تمام دارد.

مولد این صاحب تلاش فنون استعداد؛ **دارالمؤمنین قم**. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است که زبانزد[۱۰] خامهٔ اظهار شده[۱۱].

غزل:

از رخت آیــینه چــون گـل رنگ پـیدا مـی‌کند
حسن ذات[۱۲] خـویش را در سـنگ پـیدا مـی‌کند

چون کنم در بیخودی آهنگ از رنگی[۱۳] به‌رنگ
مــنزل آســودگی فــرسنگ پــیدا مــی‌کند[۱۴]

---

۱. پا: خیالان (!).
۲. الف، بر، پا، مج (۲) اهتزاز (!)؛ مج (۱): بهتر از.
۳. مج (۳)، مل: حضرت مولانا.
۴. مج (۳) مل: کرسی بندی.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): در حالتی.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): گلذار (!).
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مشارٌالیه در ملک.
۸. مج (۱): بیت است.
۹. الف، مج (۲): چهار هزار بیت و نسخهٔ.
۱۰. مج (۳): مل: زبانزدی.
۱۱. الف: از جملهٔ اشعارش این چند بیت است.
۱۲. مج (۳)، مل: ذاتی.
۱۳. همهٔ دستنویس‌ها: از رنگ؛ قیاساً نگاشته آمد.
۱۴. این بیت در مج (۱) نیست.

ولە:

بهر[۱] طفلی[۲] کز غمش چون گل گریبان پاره‌ام[۳]
بود دل در کف بجای مهره در گهواره‌ام
گریه در مهدم، بزاری از برای شیر نیست
شور حشر آید به‌یاد از جنبش گهواره‌ام

ولە:

جهان از غفلت فرزانه بی‌پرگار می‌افتد
چو خواب آید به‌چشم، اعضا تمام از کار می‌افتد

ولە:

به گفتن کی شود آیینه روشن، سینه صافان را
چو دل بیدار گردد، از زبان گفتار می‌افتد[۴]

ولە:

گره شد تا ز آهم[۵] عقدهٔ افلاک پیدا شد
غبار خاطرم شد جمع مشت خاک پیدا شد

ولە:

آسمان گر بر فروزد آتش بیداد را
کی چو یار آخر بسوزد بنده و آزاد را

رباعی[۶]:

هر ذرّه که در عرصهٔ امکان گردد
«کُنتُ کَنزاً»(۱) از او[۷] نمایان گردد
بر گنج ازل، خلق طلسم ابد است
هان نشکنیش که گنج پنهان گردد

---

۱. پا: بهره (!).
۲. مج (۳)، مل: طفل
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): تازه‌ام (!).
۴. این بیت در مج (۱) نیست.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): تا ز آهم.
۶. این عنوان در بر، پا، مج (۳) نیست.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): از آن.

---

۱) حدیث نبوی رک: احادیث مثنوی ص ۲۹.

۳۷

باقراء خلیل[۱] [کاشانی][۲]

از جملهٔ[۳] ناظمان مجرّد وضع موزون گفتار که جواهر زواهر سخن را به‌میزان شعور سنجیده به‌نقد حالش خریداری نموده‌اند، نظر یافتهٔ ربّ جلیل حضرت **باقراء خلیل** است که مائدهٔ خوان احسان گفتارش، به‌جمهور ارباب خواهش رسیده و صلابت صیت طنطنهٔ کوس[۴] شهرتش قاف تا قاف پیچیده[۵]. مولدش خطّهٔ پاک کاشان، از اجلّهٔ شعراء صاحب دیوان است. از آنچه مشهور است، ابیات مدوّن آن بی‌نظیر دوران در این ولاکه[۶] سنّ شریف ایشان در عقد هفتاد است، از چهل هزار بیت متجاوز است. از جملهٔ اوصاف حمیده‌اش آنکه در نهایت صلاح وتقوی به‌سر می‌برد. در[۷] سنهٔ هزار و شصت[۸] از خطّهٔ کاشان نقل نموده در مشهد مقدّس منوّرهٔ مطهّرهٔ سدره[۹] مرتبه عرش درجه روضهٔ رضوّیه و علی ساکنها الف الاف السّلام[۱۰] و التّحیه مجاور[۱۱] گردیده به‌عبادت معبود مطلق مشغول است. نمودی از گلستان خاطر فیض مظاهرش، این چند بیت است:

غزل[۱۲]:

چند باشم، چند باشم، چند چند — چون شکر در آب و در آتش سپند
ای که مشهوری به‌صیادی، بگو — نالهٔ عاشق رساتر یا کمند؟!

وله:

چرا من از پی آن شوخ خودنما نروم — مرا که وعده به‌کشتن دهد، چرا نروم؟!

وله:

دل[۱۳] دیوانه‌ام دارد سر[۱۴] پیمانه‌آرایی — که می‌بسیار رنگین می‌کند دیوانه‌آرایی

---

۱. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) نیست.
۲. ما برافزودیم.
۳. الف، مج (۱ و ۲): دیگر از جمله.
۴. مج (۳): صلابت صیت کوس طنطنهٔ.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): تا قاف جهان.
٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): که در این ولاکه.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و در.
۸. بر، مج (۲) سنه ۱۰٦.
۹. الف، پا، مج (۱ و ۲): صدره؛ مج (۳): سدر.
۱۰. مج (۱): السّلم.
۱۱. بر: در مشهد مقدس مجاور.
۱۲. این عنوان در بر، پا، مل نیست؛ مج (۳): وله.
۱۳. مج (۳)، مل: دلی.
۱۴. مل: سری.

به‌فکر کار و سامان[۱] است هر کس را که می‌بینم — مرا مهمان پسند افتاده است از خانه‌آرایی

۳۸

[میرزا محمد مقیم متخلّص به‌احسان][۲]

از جملهٔ[۳] معماران کشور دانش که به‌زور ادراکات خمسهٔ حواس بانی ابیات تازه و واضع خیالات بی‌اندازه گشته، ابواب کنوز انواع احسان را بر روی دل حقیقت منزل مقیمان کوی ارباب عرفان و اصحاب ایقان گشوده‌اند، صاحب قلب سلیم **میرزا محمدمقیم احسان** تخلّص مشهور به‌معمار است. که نگاه[۴] ریاضی دستگاهش از راه بصارت سطوح[۵] دوایر عظام سپهر دانش را چنان مساحت نموده که اگر مجسطی[۶] گشایان خطّهٔ حساب خرد خرده[۷] دانش[۸] را مجدّد جهات[۹] فلک اعظم کمال خوانند، سزاست. مولد شریف آن جناب، مشهد مقدّس رضویّه، هذالیوم که سنه هزار و هفتاد و شش هجری است، در[۱۰] سلک فرّاشان آستان ملایک پاسبان انسلاک دارد.

دیوان اشعارش در این ولا که سنّ شریفش از چهل متجاوز از[۱۱] هفت هزار متجاوز است.

از جملهٔ اوصاف مستحسنهٔ آن حسن خلق کثیر الاحسان آنکه پیوسته خدمت[۱۲] علما و فضلا را دوست دارد و[۱۳] همیشه طالب رضاجویی آن گروه بلند شکوه بوده و هست. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است:

غزل[۱۴]:

پیداست دو رنگی ز قماش سخن تو — برگ گل رعناست زبان در دهن تو

---

۱. الف، مج (۲): کار سامان.
۲. مج (۳)، مل: احسان؛ عنوان از ما و حاشیه الف است.
۳. الف، مج (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۴. الف، مج (۲): ریاض.
۵. بر: سطوت (!).
۶. الف: محیطی (!) بر، پا، مج (۲): محبطی (!).
۷. الف، بر، پا، مج (۲ و ۳)، مل: خورده؛ قیاساً نگاشته آمد.
۸. مج (۱): مساحت نموده دانش.
۹. مج (۱): جهان (!).
۱۰. بر: و شش در.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): متجاوز است دیوانش از.
۱۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): پیوسته در خدمت.
۱۳. پا: دوست و همیشه.
۱۴. این عنوان در بر، پا، مل نیست؛ مج (۱ و ۲): بیت؛ مج (۳): وله.

بنای گلشن عالم[۱] چو غنچه تنگ فضاست[۲] | ازین بساط نسیم صبا خمیده گذشت
سفر ز خویش، چو پروانه می‌تواند کرد | سبکروی که ز قید جهان جریده گذشت

هنوز در گرو باده بود شیشهٔ ما | که اوفتاد ز گردش هزار پیشه ما(۱)
قوام چاشنی درد کوتهی نکند | به یک قرار بود قسمت همیشهٔ ما

۳۹

[شیخ شاه‌نظر متخلص به‌نذری][۳]

از جملهٔ خوش[۴] کلامان اقلیم چهارم که ریاض چهار چمن طبایع ایشان از بحر رباعی منفرد مخضّر[۵] است، سالک طریق بحر و بر، حضرت شیخ شاه نظراست که ذات ملکی صفاتش عالم معنی و کمالات او از شرح مستغنی و ضمیر بی‌نظیرش کان گوهر ایقان و دریای عمّان گوهر عرفان است. مولد شریف آن جناب ولایت قمشه[۶] من اعمال اصفهان. در فنّ شعر تخلّص مشارٌالیه نذری[۷]. شمّه‌یی از حقیقت احوالش آنکه مومیٔ‌الیه از جملهٔ اکابر آن ولایت و صاحب اموال و اسباب و املاک است. و استغناء طبع تمام داشته. مشهور است که در هنگامی[۸] که حضرت شیخ به‌ولایت هند افتاده بود، هر چند که والی بلاد هندوستان و منصب داران آن

---

۱. پا: عالم گلشن ۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): فزاست (!).
۳. عنوان از ما و حاشیه الف است؛ مج (۳)، مل: نذری.
۴. الف، دیگر از خوش؛ مج (۱ و ۲): دیگر از جملهٔ.
۵. الف، بر، پا، مج (۲): محضر؛ مج (۱): محض. ۶. همه دستنویس‌ها: قومشه؛ قیاساً نگاشته آمد.
۷. الف، بر، مج (۲): نزری (!).
۸. مج (۳)، مل: هنگام.

---

۱) هزار پیشه: هر چیزی که درون او چیزهای دیگر باشد. مثلاً کاردی که در دسته‌اش مقراض و منقاش و قلم و دوات و امثال آن باشد. یا ظرفی که ظروف دیگر در درون آن گذارند و عندالحاجة برآرند. میرزا صائب.

چه غم اگر تهی از باده جام شیشهٔ ماست | که چشم پر فن ساقی هزار پیشهٔ ماست

محمّد قلی سلیم:

گهی گل است و، گهی آفتاب و گاهی ماه | هزار پیشه بود جام می به‌مجلس شاه

اندراج

ولایت خواسته‌اند[۱] که حضرت شیخ علیه‌الرّحمه، چیزی از ایشان قبول کند، به‌معرض قبول درنیاورده عازم بلاد ایران شده‌اند. در سنهٔ هزار و پنجاه و پنج، در ولایت قمشه[۲] واصل رحمت جناب واهب هر مواهب[۳] شده. مدفنش در همان دیار، از جمله رباعیّات آن جناب این دو رباعی است که قلم بدیع رقم به‌تحریر آن مبادرت جسته.

رباعی[۴]:

از فیض جنون در این خرابهٔ ده سنگ — نه بستهٔ قبضه‌ام؛ نه درماندهٔ لنگ

خضرم که درین بادیهٔ پر کر و گنگ[۵] — نانم انبان نخواهد و آبم تنگ

وله:

ایزد چو رقم بر خط ایجاد کشید — اوّل الف اراده را داد کلید[۶]

عقل آمد و بر هستی خود چید بساط — عشق آمد و بر بساط هستی خندید

۴۰

[مختار بیگ متخلّص به‌اسیر][۷]

از جملهٔ[۸] صاحب کمالان دیار ایران که به‌حسن کلام و کلمات سرور افزای خواطر[۹] ارباب عرفان شده‌اند، خدّام مختار بیگ اسیر تخلّص است که عندلیب نطق نواسازش بی‌اختیار سرگرم غزلسرایی است. مشارٌالیه[۱۰] هذالیوم در سلک فدویان حضرت صاحبقران انتظام دارد. از جملهٔ اشعار آبدارش این چند بیت است که نوشته می‌شود.

بیت[۱۱]:

هر چه می‌خواهد دلم، زین در تمنّا می‌کنم

خاطرم جمع است، می‌دانم که صاحب خانه کیست

---

۱. مج (۱ و ۳): خواستند.
۲. مج (۳)، مل: قومشه.
۳. الف: واصل جناب رحمت هر مواهب؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): واصل رحمت جناب هر مواهب.
۴. این عنوان در بر، پا نیست.
۵. الف: پر کردم کنک؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): پر کرد کنک.
۶. پا: کشید.
۷. عنوان از ما و حاشیهٔ الف.
۸. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۹. الف، مج (۱): خاطر.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): غزلسرایی مشارٌالیه.
۱۱. بر، پا: که نوشته می‌شود.

صــد چــمن آشــفتگی در ســایه‌ام گــل مــی‌کند
عشق می‌دانـد کـه در زنـجیر او دیـوانـه کـیست

ولـه:

بـر در هـر کس کـه رفـتم، حـلقه‌یی بـر در زدم
آمــد آوازی کــه مهمــانند صــاحب خــانه‌ها

۴۱

[نجفقلی بیگ متخلّص به‌والی][1]

والی[2] ولایت سخن دانی، **نجف‌قلی بیگ والی** تخلّص است. مشارٌالیه خلف **میرزا علی‌بیگ** بن[3] **امیر حسین** است. اجداد او پیش از طلوع آفتاب دولت سلاطین صفویّه به‌یاری بخت ارجمند در میان **ایل**[4] **بختیاری** به‌حکومت و رتبهٔ امارت سرافراز بوده در قصیده گویی و غزل سرایی زبردستی تمام دارد. دیوان او هذالیوم که سنّ او در عقد عشرین است، از ده هزار بیت انتخابی متجاوز است. نشو و نما در دارالسلطنهٔ **اصفهان** بهشت نشان یافته. از جمله اشعارش این رباعی است:

رباعی[5]:

احــمد کــه به‌آسمــانش آمــد پــایه — ز آن ســایه نـبود بـا تـنش[6] همسـایه
چـون سـایهٔ حـق بـود بـه‌فرق دو جهـان — حــق است کــه ســایه را نبــاشد سـایه

وله:

هنوز دامن صحرای عشق جاده نـداشت — که بـر زدیـم بـه‌راه تـو طـرف دامـان را

در مدح بندگان **صاحبقران** قصیده‌یی هذالیوم انشاء نموده که این قطعه از آن‌جمله است:

قطعه[7]:

کمان چو رقص نماید بـه‌طرف بـازویت — ز شوق در تن آهوی چین بر قـصد جـان

---

۱. عنوان از ماست و حاشیهٔ الف.
۲. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر والی.
۳. همهٔ دستنویس‌ها، ابن؛ قیاساً نگاشته آمد.
۴. بر، پا، مج (۱): اوایل ایل (!).
۵. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
۶. مج (۳)، مل: با شش (!).
۷. این عنوان در الف، بر، پا، نیست؛ مج (۳)، مل: بیت.

اگر چه وصف کمان تو زور می‌خواهد شبیه هست، ولیکن به‌ابروی[۱] خوبان
خجل ز طبع کج خود شدم چه می‌گویم رواست ابروی خوبانش، ار شود قربان

۴۲

[مولانا عطا مشهور به‌اعجاز][۲]

از جملهٔ[۳] ارباب خیال و اصحاب کمال که چار بازار ارکان ضمیر الهام‌پذیر حقیقت تصویر را به‌زینت‌های افکار موزون[۴] و اندیشه‌های گوناگون آیین شایسته بسته به‌همدستی[۵] انامل اندیشه و به‌میامن عطای قلم اعجاز رقم، در نظر بزرگان دانش و بینش نمودی از آن گلزار بوقلمون آمود جلوهٔ ظهور فرموده‌اند، میرزای لازم الاعزاز **مولانا عطای مشهور به‌اعجاز** است که نطاق نطق منشیان[۶] دانش‌منش نیکو[۷] روش از احاطهٔ توصیف و تعریف آن جامع کمالات عاجز و قاصر است. در فنّ شعر[۸] ترجیعش سراسر ترصیع و ترکیبش همگی صاحب تقطیع. قصایدش مصنوع و غزلیّاتش مطبوع. هر مطلعش مخزنی است از جواهر معانی پر و هر مقطعش بحر عمّانی است پر از درّ. قطعه‌های خط پر پیچ و تاب ریحان‌نژاد تعلیقش، بر دیدهٔ خصم افعی جوی عمل زمرّد نموده و اندازه‌های[۹] رقاع شکسته‌اش طعنهٔ آب و رنگ درستی بر یاقوت زده به‌آبیاری رنگین انشاء[۱۰] لسان معجز بیانش ریاحین همیشه بهار لفظ شاداب؛ و به‌اهتزاز نسیم عبارات نطق موزون حرکاتش، گلهای عنبر بوی معنی کامیاب. مشارٌالیه شاعر ملایم گوی متین کلامی[۱۱] است. نشو و نما در بلدهٔ طیّبهٔ دارالسلطنهٔ هرات حرّسها الله عن الآفات یافته. در فنّ شاعری تمام[۱۲] و فیمابین شعرا صاحب نام است. دیوان اشعارش از ده‌هزار در این ولا که سنّ شریفش از پنجاه متجاوز است متجاوز است هذالیوم[۱۳] در بلدهٔ اصفهان

---

۱. مل: ولیکن بروی.
۲. عنوان از ما و حاشیه الف.
۳. الف، مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر از جملهٔ؛ مل: دیگر دیگر از جمله.
۴. الف: بر نیتهای موزون.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌آیین شایسته به‌همدستی.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): منشان (!).
۷. الف، مج (۲): دانش نیکو.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): شعور (!).
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نموده اندازه‌های.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌آبیاری انشاء.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): شاعر ملایم گوی متین کلام.
۱۲. مج (۱): مشارٌالیه شاعری تمام، و پیداست که سطری افتادگی دارد.
۱۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): از پنجاه متجاوز است هذالیوم.

به‌انتشار کمالات مشغول است. نمودی از گلزار طبعش این غزل است.

غزل[۱]:

بنامش عقل اوّل تا نمی‌خواند الف بی را نمی‌فهمد کتاب صورت و فرقان[۲] معنی را
سوادحق‌شناسی مرد خودبین را نشد روشن خبر ازگردش چشم واشارت‌نیست‌اعمی را
چراغم بی‌پر پروانه در محفل نمی‌سوزد نگردم تا دل مجنون، نبینم روی لیلی را
فروغ زحمتش را، در دل شبها تماشا کن که نتوان بی‌نقاب لفظ دیدن روی معنی را
کمال عشق‌بی‌نقص بدن‌کی می‌شود ثابت؟! بخوان درس‌وفا، یا پاره کن‌طومار‌دعوی را
دل صدچاک‌عاشق، پنجه‌بامعشوق می‌گیرد نباشد شانه غیرازبید مجنون زلف لیلی را
دل بیدار، صبح عارفان را می‌دهد پرتو خدایا روزی اعجازگردان این تجلّی را[۳]

۴۳

[امام قلی بیگ چگنی متخلص به‌وارسته][۴]

از جملهٔ[۵] بلند خیالان طبقهٔ اتراک که از بدو[۶] حال به‌زور بازوی زبان‌آوری مشق سخن‌ـ گستری و ورزش فنّ[۷] شاعری را پیشهٔ اندیشه نموده کمان بلند خانهٔ مرد آزمای[۸] فکرت را بزور پنجه[۹] قدرت چلّهٔ شهرت[۱۰] بسته‌اند و به‌دستیاری فطرت فطنت همّت از قید ترکیب رسته‌اند، خدّام[۱۱] امام قلی بیگ چگنی وارسته تخلّص[۱۲] است. مشارٌالیه خلف[۱۳] ومولداوولایت ری است. در مبادی احوال به‌موجب تقدیر ملک لایزال، به‌بلاد هندوستان افتاده[۱۴] گوهر بی‌بهاء شباب را در مدّت سی‌سال در آن دیار صرف نموده است. و از آنجا بسامان تمام مراجعت نموده در وطن مألوف ساکن شد.[۱۵] و از سرکار صاحبقران کامگار هر ساله به‌قدر

---

۱. این عنوان در بر، پا، مج (۱) نیست.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): قرآن.
۳. بر: باقریرا.
۴. عنوان از ما و حاشیهٔ الف.
۵. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۶. الف، بر، پا، مج (۲): از بدو.
۷. الف، بر، پا، مج (۱و۲): سخن‌گستری‌در روش.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مرد آزمائی.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بزور بازوی.
۱۰. مج (۳): شهرهٔ.
۱۱. مج (۱): بسته‌اند خدّام؛ پیداست که نیم سطری افتادگی دارد.
۱۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): چگنی تخلص.
۱۳. پس از این کلمه در مج (۳)، مل جای یک دو کلمه بیاض مانده است
۱۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): افتاد.
۱۵. مج (۳): ساکن شده.

وظیفه می‌گرفت. تا آنکه در سنهٔ هزار و هفتاد و سه ارادهٔ سیر ولایت اصفهان نموده در آن خطّهٔ بهشت نشان در ماه مبارک رمضان[۱] دعوت ملک منان را لبّیک اجابت گفت. مدفن آن نو گذشته در بلدهٔ مذکور در قرب[۲] جوار امامزادهٔ واجب التبجیل[۳] حضرت شاهزاده اسمعیل[۴] علیه‌السّلام است. ابیات رنگین از مرحومٌ‌الیه بر زبانها سایر و دایر است. دیوان اشعارش از آنچه به‌نظر رسیده تقریباً بیست هزار بیت.[۵] از نتایج افکارش این چند بیت است که خامهٔ صداقت شمامه به‌تحریر آن مبادرت جسته.

غزل[۶]:

آنچه برجستیم[۷] وکم دیدیم و درکار است و نیست
نیست در معنی به‌جز انسان[۸] که بسیار است و نیست
لذّت وحدت به‌جز عنقا نمی‌داند کسی
یک کس از راز نهان ما خبردار است و نیست[۹]

وله:

ای دهان تو، ظاهر الخفا، چون حقیقت بی‌مجاز من
وی[۱۰] میان تو از خیالها، کرده رو نهان[۱۱]، همچو راز من
تاشدی‌بشان، درچمن‌چمان، کیست[۱۲] سایه‌سان، سروبوستان
از پیت روان، تاکشد به‌جان، سروناز تو، سرو ناز من
با توگرزند، از خلاف دم، چرخ پشت خم، قادری[۱۳] تو هم
دست کن علم، پامیارکم، ساز رزم کن، رزم ساز من

---

۱. پا: ماه مبارک رمضان‌المبارک.
۲. الف: آن نوگذشته در قرب.
۳. بر: واجب التعظیم.
۴. پا: مج (۱ و ۲): اسماعیل.
۵. مج (۳): بیت است.
۶. این عنوان در بر، پا نیست.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): می‌جستیم.
۸. بر: انشان (!)؛ مج (۱): ایشان (!).
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مج (۱)، خبردار است نیست.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): وای.
۱۱. الف: کرده نهان، بر، پا، کرده رح نهان.
۱۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): گشت.
۱۳. الف، بر، پا، مج (۲): قادی (!)؛ مج (۱): قاری (!).

گر وجود را، بر عدم زنی؛ هست ممکنت، ز آنچه دم‌زنی
کیست مانعت، گر به‌هم زنی، هر دو کون را، یکّه‌تاز من

۴۴

[میرزا هادی کاشی متخلّص به‌رمزی][1]

از جملهٔ[2] نقشبندان بهارستان لفظ، و نقّاشان بدایع نگار عالم معنی که رموز دانان عالم اسرار غوامض خیالند، نورس نهال بوستان والا نژادی، خدّام **میرزا هادی رمزی** تخلّص است. که از اهتزاز[3] نسیم نطق به‌همّت شمیمش ریاحین همیشه بهارگلستان نظم مدام مخضّر[4] و ریاض فیّاض چهار چمن گلشن نثر همیشه منظر است[5]. مرحبا تازه خیالی که به‌عنایت میرآب سحاب اندیشه در فضای دل نظافت[6] پیشه‌اش ریاحین حقایق معنی چمن چمن نهفته. و حبّذا صاحب کمالی[7] که به‌قوّت همّت بیان در گلشن زبان حق ترجمانش[8] غنچه‌های شقایق لفظ گل گل شکفته. از مشاهدهٔ کمال گلزار بی‌خس و خار نسخهٔ موسوم به‌رمز الریاحینش[9] که گونه گونه خال و خطّ مضمون بر روی هم چیده عندلیب حیرت شکیب نطق سخنوران جهان را خون افغان تأسّف از گل منقار چکیده و از خجلت سنبل زلف چین نژاد **لیلای** بی‌خطای قلمش که هرگز آفت پریشان رقمی ندیده، گل نسرین نسترن[10] قرین بناگوش لاله عذاران چادر شرم بر سرکشیده. مشارٌالیه خلف **میرزا حبیب** و نسل او به‌حضرت[11] اعلم العلما، و افضل الفضلا نور چشم جهان مردمی، **ابن بابویهٔ قمی** منتهی می‌شود. مولد مومیٌ‌الیه خطّهٔ **پاک کاشان** دو مثنوی که هر یک ثانی ندارد، موسوم به‌**رمز الحقایق و رمز الریاحین**، قریب به‌چهار هزار بیت از او به‌نظر این ذرّهٔ احقر رسیده. ابیات مدوّن او که سنّ شریفش از سی متجاوز[12] از

---

۱. عنوان از ما و حاشیهٔ الف.
۲. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۳. الف، بر، پا، مج (۲): اهتراز (!).
۴. الف، بر، مج (۱ و ۲): محضر (!)؛ پا: مخضر (بی تشدید ضاد).
۵. الف: همیشه بهارگلستان گلشن منفرد است (!)، بر، پا، مج (۱و۲): همیشه‌بهار گلستان گلشن منفّر است (!).
٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نضافت.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): صاحب کلامی.
۸. الف، پا، مج (۱ و ۲): ترجمان.
۹. الف، مج (۲): نسخهٔ به‌رمز الریاحینش.
۱۰. الف، بر: نسترین نسترن.
۱۱. مج (۳): و نسل آن‌حضرت.
۱۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): متجاوز است.

دوازده هزار متجاوز است[۱]. در فنّ نقاشی[۲] دست تمام دارد. قدرتش در چوب‌تراشی به‌حدّی است که از فیض طراوت آب دم سوهان[۳] الماس فعل، چوب خشک را رتبهٔ منصب سرسبزی بخشیده نمودی از گلستان طبعش این چند بیت است:

غزل[۴]:

بیا که بی‌تو به‌دل هر دم از جفا سنگ است — نفس به‌شیشهٔ نازک مزاج ما سنگ است

ز بس که سنگ ز طفلان به‌چشم‌زار آمد — حصار عاقبت اکنون به‌دور ما سنگ است

نیافتیم که پایان درد یار کجاست؟ — بنای کوه که دانست تا کجا سنگ است؟!

شکسته‌تر شودم دل، چو صاف‌تر گردد — بیا که بی‌تو در آیینه‌ام صفا سنگ است

ملایمت کن و در چشم مردمان بنشین — که جا به‌دیده کند گرچه توتیا سنگ است

سوار باش به‌جمّازهٔ جنون رمزی — که زیر پا همه جا[۵] خار و پیش پا سنگ است

این ابیات از جمله اشعار مصنوع مشارٌالیه است که در دو بحر خوانده می‌شود.

ذوبحرین[۶]:

ای به‌دل از داغ تو گلزار[۷]ها — در جگر از دوری تو خارها

حسن تو در پرده و گشته عیان — جلوه‌گر از عکس تو دیدارها

مطلع مثنوی موسوم به‌رمزالریاحین اینست[۸].

مثنوی[۹]:

به‌شهد شکّر شکر خداوند — زبان چون مغز بادام است[۱۰] در قند

رباعی[۱۱]:

عاشق، وصلش طلب کند از دل ریش — میل معشوق باشد از عاشق بیش

هرچند که قطره را وجود از دریاست — دریا به‌وجود قطره بالد بر خویش[۱۲]

---

۱. از دوازده هزار متجاوز و؛ پا: متجاوز است از دوازده هزار بیت متجاوز و.

۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و در فن شاعری و نقاشی.

۳. مج (۱): ساهان (!).

۴. این عنوان در بر نیست.

۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): که زیر پای همه.

۶. این عنوان در بر نیست.

۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): گلذار.

۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): رمزالریاحین است.

۹. این عنوان در الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) نیست.

۱۰. مج (۳)، مل: بادامیست.

۱۱. این عنوان در بر نیست.

۱۲. بعدازاین درمج (۳)، مل، احوال میرزاصالح شیخ‌الاسلام دارالسلطنه تبریز تکرارآمده‌است‌والبته حذف‌شد.

۴۵

[مولانا عبدالله گیلانی متخلص به‌راغب][۱]

راغب[۲] کمالات بلند خیالان دیار سخندانی، **مولانا عبدالله** خلف **حکیم اسمٰعیل**[۳] **گیلانی**[۴] است. از[۵] فضیلت بهره‌یی تمام دارد. تخلّص مشارٌالیه در فنّ شاعری راغب و ابیات مدوّن او از پنجهزار متجاوز است. هذالیوم در **دارالمؤمنین قم** به‌انتشار کمال اشتغال دارد. از[۶] جملهٔ نتایج افکار و اشعار آبدارش، این‌چند بیت است که نوشته شد.

غزل[۷]:

تا کرده شوق آینه‌ات، محو دیده را — کردیم رونمای تو رنگ پریده را

شاخی[۸] که شد بریده به‌پیوند می‌رسد — کی می‌بریم از تو، امید بریده را؟!

وله:

گردلت هست که با یار هم آغوش شوی — همچو آیینه ضرور است که مدهوش شوی

سروقدّان همه بر خاک نشینند چو تیر — چون کمان یک‌نفسم گر تو هم‌آغوش شوی

وله:

همهٔ عمر ناله حاصل ماست — تار[۹] طنبور دل رگ دل ماست

استراحت ز ضعف می‌بینم — هر قدم در ره[۱۰] تو منزل ماست

غمزه او بکشت راغب را — خونی ما، نگاه غافل ماست

۴۶

[حاجی محمدعلی اصفهانی][۱۱]

صاحب[۱۲] کمال دارالسلطنهٔ کامرانی، خدّام حاجی الحرمین، **حاجی محمّدعلی اصفهانی** است که از جملهٔ ارباب استعداد و مولدش قریهٔ **مهاآباد**[۱۳] است. اکثر اوقات خود را در خدمت تلامذهٔ[۱۴] بندگان ملک‌الشعرایی **میرزا صایب** صرف نموده اشعار مرغوب بسیار دارد. درسنهٔ[۱۵]

---

۱. عنوان از ما و حاشیهٔ الف است.
۲. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر راغب.
۳. مج (۱): حکیم سلطان.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): جیلانی.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): که از.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و از.
۷. این عنوان در بر نیست.
۸. مج (۳)، مل: شاخ.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): طار.
۱۰. مل: رهی.
۱۱. عنوان از ما و حاشیه الف است.
۱۲. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر صاحب.
۱۳. الف: ماباد؛ مج (۱): ممامماباز (!)؛ مج (۳)، مل: مِه آباد (باکسر میم).
۱۴. بر: تلامزه (!).
۱۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و در سنه.

هزار و هفتاد و سه در مشهد مقدس منوّر رضویّه وفات یافته. مدفنش در همان دیار فیض آثار است. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است:

غزل[۱]:

همچو نور نظر از دیدن سیمای کسی روم از خویش که آیم به‌تماشای کسی
روزنی نیست که خورشید در او ننماید می‌توان کرد ز هر دیده تماشای کسی[۲]

وله:

شبنم ز گل به‌دامن جان[۳] پاک می‌کنم گل را خیال روی عرقناک می‌کنم
تسبیح، ره به کوی خرابات کی دهد؟! من استخاره از گرهٔ تاک[۴] می‌کنم!

۴۷

[میرزا محمد رفیعا اردستانی][۵]

از جملهٔ[۶] بلند خیالان خوش مقال که دست تسلّط ایشان در ولایت سخنوری بر سر کافّهٔ طوایف اشعار قوی است، خدّام میرزا محمد رفیعاء[۷] خلف حاجی میرزاجان اردستانی است. مشهور به‌اولیا باشی که به‌همّت[۸] آبروی چهرهٔ زعفرانی و اشک[۹] ارغوانی آب و رنگ بخش لاله‌زار گلشن سرای سخن است. مشارٌالیه بسیار صاحب حال و نیکو مقال افتاده ابیات بهجت‌آمیز فرح‌انگیز خدّام در بلاد ایران بر زبانها ساری و جاری است.

دیوان ایشان به‌نظر این ذرّهٔ احقر نرسیده سنّ شریف او در این ولا که هزار و هفتادو شش هجری است از پنجاه[۱۰] متجاوز است، از جملهٔ اشعار آبدارش این چند بیت است:

غزل[۱۱]:

عاشق شده‌یی خاطر آن ماه نگه‌دار آیینه مکدّر نکنی، آه نگه‌دار
بررخ مگشا دیدهٔ آلوده نگاهان پاس نظر[۱۲] مردم آگاه نگه‌دار
هرجا که بود یار، طلبکار نیاز است بنشین و غریبانه سر راه نگه‌دار

---

۱. این عنوان در بر نیست.
۲. این بیت در بر، پا، مج (۱ و ۲) نیست.
۳. الف، بر، پا، مج (۱و۲): شبنم‌زجان بدامن‌گل.
۴. الف، مج (۲): کرهٔ خاک (!).
۵. عنوان از ما و حاشیهٔ الف است.
۶. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۷. بر: میرزا رفیعا.
۸. مج (۳): که تهمت.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): زعفرانی اشک.
۱۰. الف، بر، مج (۲): که سنهٔ ۱۰۷۶ از پنجاه.
۱۱. این عنوان در بر، مج (۳)، مل نیست.
۱۲. مل: نظری.

وله:

خصم‌دایم‌درعذاب ازسینه‌صافیهای ماست / انتقـام زشت راآیـینه نـیکو مـی‌کشد

این چند بیت از جملهٔ قصیده‌یی است که در مدح امام علی‌بن[1] موسی‌الرضا علیه الآف التّحیه گفته.[2]

قصیده[3]:

حسم ازبس که ز دست غم هجران توکاست / نگهم از سر مژگـان نـتوانـد بـرخـواست
دل نمی‌خواست‌که از روی‌تو بردارم[4] چشم / دیده هرچند که می‌دید ترا، دل می‌خواست
مردم چشم من و دیـدن[5] رویت هیهـات / سفر آیـنه بـر مـوم و شنـا بـر دریـاست
حـذر از کـج روی ابـلق گـردون[6] نکـند / هر کراتخت روان آبله‌هـای کـف پـاست
غلط است اینکه سر زلف بتان راهزن است / دایم این سلسله ما را به‌جنون راهنمـاست
یک قدم از سر کوی تو اگـر دور شـوم / نقش هر آبله‌یی دیـدهٔ حـیرت ز قفـاست
جان نثار قـدمت کـردم، و خـجلت دارم / چکنم گـرد سـرت عـالم درویشیهـاست

۴۸

[مولانا محمدعلی متخلص به‌سالک][7]

از جملهٔ[8] سالکان طریق سخنوری که کلام معجز نظام ایشان در نظر بزرگان خطّهٔ دانش مطلع غرّای دیوان خسرو عظیم‌الشأن بی‌نظیری[9] و بیت الغزل سفینهٔ مرآت الجمال بی‌قرینهٔ صایب تدبیری است، حکیم سخن‌آفرین خطّهٔ روشندلی، بندگان **مولانا محمدعلی سالک تخلّص** است که از نشأهٔ صهبای غزلهای رنگینش که در میخانهٔ صاف‌اندیشی خیال به‌کمال رسیده، ایاغ دماغ خاطر فیض مظاهر ارباب حال سرشار نشاط بساط شوق و ذوق گردیده. مشارٌالیه قزوینی الاصل و در غزل‌گویی و مثنوی‌سرایی سرآمد است. هـذالیـوم[10] در بـلاد هندوستان است، در این ولاکه سنّ شریف ایشان از پنجاه متجاوز[11]، ابیات مدوّن ایشان از

---

۱. مل: ابن.
۲. مج (۳): علیه‌السّلام گفته.
۳. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
۴. بر، مج (۳): بردارد.
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): دیدهٔ (!).
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ابلق دوران..
۷. عنوان از ما و حاشیهٔ الف.
۸. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۹. بر: بی‌نظیر (!).
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و هـذالیوم
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): متجاوز است.

بیست هزار متجاوز است.

از جملهٔ اشعار دُرر بار آبدارش این[1] چند بیت است که نوشته می‌شود[2].

غزل[3]:

غیر اگر باده ز کوثر دهدت، نوش مکن | گر همه زمزمه گردد سخنش، گوش مکن
استخوان من و مجنون به‌تفاوت بردار | ای هما چاشنی درد فراموش مکن

وله:

به‌دل‌چون حسرت[4] آن‌گوهر نایاب می‌گردد | چو موج از بی‌قراری، استخوانم آب می‌گردد

وله:

چین برجبین ز جنبش هر خس نمی‌زنند | دریادلان چو آب گهر آرمیده‌اند

وله:

فرصت به‌پیش دستی قاتل نداده‌ایم | گلگون دوانده بر دم شمشیر خون ما

وله:

کبک از حیرت رفتار قیامت زایش | بس که‌استاده[5] به‌ره ریخته‌خون درپایش

۴۹

[آقا فتحاء اصفهانی متخلص به‌شهرت][6]

فاتح[7] ابواب شوق و سرور، مفتاح گنجینهٔ ادراک و شعور، شاعر ماهر آقافتحاء خلف کاظم بیگ تاجر است، که از بسیاری شهرت محتاج به‌وصف نیست. تخلّص مشارٌالیه در فنّ شعر شهرت[8] و در غزل‌گویی صاحب قدرت است.

مولد او دارالسلطنهٔ اصفهان

اشعار او از دوازده هزار متجاوز است سنّ[9] شریفش[10] هذالیوم در عقد پنجاه. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است[11].

---

۱. الف، بر، مج (۲): اشعار آبدارش این؛ پا، مج (۱): اشعار دُرربار آبدارش.
۲. مل: می‌شود دیگر.
۳. این عنوان در بر، پا، مج (۳) نیست.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): حسرت (!).
۵. همهٔ دستنویس‌ها: ایستاده؛ قیاساً نگاشته آمد.
۶. عنوان از ما و حاشیهٔ الف است.
۷. الف، مج (۱ و ۲): دیگر فاتح.
۸. الف، پا: در فن شعر و شهرت؛ بر: در فنّ شاعری شهرت.
۹. مج (۳)، مل: متجاوز سنّ.
۱۰. بر: شریف.
۱۱. مل: این چند بیت.

غزل[۱]:

ز آرزوی وطن، دل اسیر محنتهاست | به‌غربت[۲] هوس افتاده‌ایم، مدّتهاست
نهال بید ثمر داد و سرو بار آورد | هنوز خرمن ما خوشه‌چین آفتهاست

وله:

ساغر زند ستارهٔ صبح از سیاهی‌ام | خورشید فیض می‌برد از رنگ کاهی‌ام
خجلت ز ناروایی من می‌کشد ز خویش | در دست روزگار چو دینار ماهی‌ام

۵۰

[نادرشیرازی][۳]

دیگر از جملهٔ[۴] مدّاحان آستان حضرت صاحبقران[۵] نادرالزّمان وحید الدوران، **نادرشیرازی** است. که نور حسن یوسف کلامش، صفابخش مصر طرز تازه‌گویان فارسی زبان است.

مولد او ولایت شیراز. دراین ولاکه سنّ شریفش[۶] از بیست متجاوز ابیات مدوّنش[۷] از ده هزار متجاوز است. از جمله اشعارش این[۸] چند بیت است که در مدح **نوّاب صاحبقرانی** انشاء نموده.

قصیده[۹]:

اگر **عبّاس ثانی**، رخش قهر از جا برانگیزد | به **ترکستان** زند آتش،که‌دوداز **هند** برخیزد
درآن‌گرمی‌زعین‌روم چوشدآب‌شمشیرش | چنان‌کز دود آتش، آب چشم مردمان ریزد
پس آنگه بهر تعمیر سواد آن سیه‌روزان | زنقش مُهرمهرش نور و ظلمت، باهم آمیزد

وله:

چشم بر راه تو چون آینه[۱۰] مسکن چکند؟ | بردر خانهٔ ما دیدهٔ ما خانهٔ ماست(۱)

---

۱. این عنوان در بر، پا نیست.
۲. الف: به‌قربت (!).
۳. عنوان از ما و حواشی الف، بر، مج (۱ و ۳).
۴. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۵. الف، مج (۲): صاحبقرانی.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): شریف او.
۷. الف، مج (۲): بدون او از؛ بر، پا: مدوّن از.
۸. بر، پا: اشعار این.
۹. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
۱۰. همه دستنویس‌ها: آیینه.

---

۱) معنی این مصراع دانسته نشد.

۵۱

[میرزا مؤمن همدانی][۱]

نور بخش[۲] محفل موزونان همدان، میرزا مؤمن خلف قاضی نصر[۳] است که در شاعری و خطّاطی و سخن‌سنجی از مشاهیر عصر است. در قصیده و غزل و مثنوی از پهلوانان عرصهٔ سخن است. در برابر ساقی‌نامه حضرت ملاّظهوری مثنویی دارد قریب به‌دو هزار بیت. ابیات دیوان او از آنچه به‌نظر رسیده از دوازده هزار بیشتر است. سنّ شریفش در این ولا که سنه هزار[۴] و هفتاد و شش است، در عقد چهل است از جمله اشعارش این بیت است.

غزل:

از بهار جلوهٔ این نوجوانان رسا[۵] همچو نرگس می‌کند گل درکف پیران عصا

۵۲

[میرزا محمد همدانی متخلّص به‌فارس][۶]

دیگر فارس[۷] عرصهٔ ملک همه‌دانی، میرزا محمد ولد حسن بیگ همدانی است که به‌حسن گفتار در بلاد ایران اشتهار دارد. فارس تخلّص است، که در عرصهٔ شاعری گوی فصاحت را به‌چوگان بلاغت از اقران و امثال ربوده و در فنّ سخنوری نطق موسوی اعجازش یدبیضا[۸] نموده. ابیات مدوّن او از ده هزار متجاوز است. هذالیوم در بلاد هندوستان است. از جمله اشعارش این چند بیت است:

غزل[۹]

هر که در راه خدا از سر اسباب گذشت
چون رگ ابر ازین دشت جگر تاب گذشت
هر که آمد به گلستان گرو[۱۰] عمر گرفت
عمر ما بود که چون غنچه به‌یک خواب گذشت[۱۱]

---

۱. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳) است.
۲. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر.
۳. مج (۱): نصیر.
۴. پا، مج (۱ و ۳)، مل: که هزار و.
۵. الف، مج (۱): رضا (!)؛ بر، پا، مج (۲)، رصا (!).
٦. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳) است.
۷. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر فارسی.
۸. الف، مج (۳): ید و بیضا (!).
۹. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
۱۰. مل: گروی.
۱۱. سه مصراع اخیر این دو بیت در الف نیست.

وله:

گــرمی نظّارهٔ آن مـاه طـلعت را بـبین / شوخ چشمیهای خورشید قیـامت را بـبین
خون مستان را چو ماه عید می‌آرد بجوش / گـوشهٔ ابـروی شـمشیر شهـادت را بـبین

۵۳

[میرمنصور سمنانی متخلّص به‌عاشق][۱]

منصور[۲] عاشق خرام، عاشق منصور نام، خدّام میرمنصور عاشق تخلّص سمنانی است که اشعار فیض آثارش، همگی حقّانی است. نشو و نما در ولایت سمنان یافته و هذالیوم به‌شیخ الاسلامی آن خطّه سرافراز است. سنّ شریف ایشان از سی متجاوز است. و حضرت مـیر، خلف میر فزونی مشهور است.

ابیات مدوّنش در این ولا شاید که از هفت[۳] هزار بیت افزون باشد. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است:

غزل[۴]:

هر گه به‌سیر گـلشن آغـوش مـی‌روم / در یک قدم دو مرتبه از هوش می‌روم
از بس نشان نـاوک او هست بـر تـنم / دشمن گمان برد که زره‌پوش می‌روم!

۵۴

[ملک حمزه‌خان متخلّص به‌غافل][۵]

از جمله[۶] متکلّمین مملکت سخن که مضمون کلام الملوک ملوک الکلام[۷]، در باب طلاقت لسان فصاحت ترجمانش آیتی است آیان، و القاب مستطاب ملک الملوک العظام، مخصوص به‌وجود مسعودش خطابی است نمایان، صاحب مقالات بهجت اندوز، نوّاب ملک حمزه‌خان حاکم ملک نیمروز[۸] است که در میان سخنوران لازم الاعزاز به‌شهرت تازه خیالی سرافراز است. و شمشیر صاحب تصرّف کلامش[۹] در صف سپاه موزونان، به‌خوش جوهری ممتـاز

---

۱. عنوان از ما و حواشی الف، بر، مج (۳) است.
۲. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر منصور.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مدوّنش از هفت.
۴. این عنوان در بر، پا نیست.
۵. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳).
۶. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۷. الف، بر، پا، مج (۲): و ملوک.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): حاکم نیمروز.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): صاحب تصرفش.

است. مرغابیان بحار زخّار اندیشه صید دلخواه شهباز قدرتش و نخجیران قلّه قاف قدرت، شکستهٔ سرپنجهٔ شیر بیشهٔ فکرتش. جمشید[۱] اطواری که شاهین بالاگرد خیالش از بلندپروازی به گرفتن نثر طایر معانی به‌واقعی پرداخته. میرشکاری که شنقار دوّار فکرش به‌زور بال سعی در هنگام[۲] شکار سخن در میان طیور الفاظ فتوری گرفت و گیر انداخته.

مولد شریف این[۳] جناب خطّهٔ دارالزهاد سجستان. شرذمه‌یی از چگونگی احوال آن دانش‌پناه بزرگ منش آنکه بعد[۴] از آن که ملک جلال‌الدّین خان، والد معظّمٌ‌الیه با جناب رحمت ملک وهّاب واصل شد، به‌رتبهٔ ایالت ولایت نیمروز سرافراز و در بین سایر اقران و امثال ممتاز گردید[۵]. در فنّ سخن کامل و تخلّص آن یگانه مرد عاقل، غافل است. از کار شکار و علم قوشچیگری[۶] بهره‌یی تمام داشت. در همّت از اکابر مشاهیر و از جملهٔ بزرگان سخاوت پیشه بود. چون سنّ شریف آن خان کریم الطّبع به‌مرحلهٔ هفتاد افتاد، در سنهٔ تخاقوی‌ئیل هزار و پنجاه و شش در بلدهٔ سجستان به‌جوار رحمت ایزد واصل شد. مدفنش در همان دیار در خارج قلعهٔ فتح در مقبره‌یی که مرحومٌ‌الیه در عهد حیات خود بنا و بعد از آن منسوبانش[۷] به‌اتمام رسانیده‌اند، در موضعی مشهور به‌سرچشمه. از جمله ابیاتش این چند بت است:

غزل[۸]:

تربیت از برق باشد نخل بستان مرا — تیره‌روزی می‌کند روشن شبستان مرا

بی‌تکلّف می‌توانم جان فدا کردن اگر — خود مبارک باد گوید، عید قربان مرا

پرسش مردم، به‌فردای دگر خواهد فتاد — روز محشر چون به‌پیش آرند دیوان مرا

وله:

بر فرس تندرو هرکه ترا دید گفت — برگ گل تازه را باد کجا می‌برد؟!

وله:

آفاق زیکدگر[۹] جگر ریش‌ترند — قومی[۱۰] پس‌تر، طایفه‌یی پیشترند

---

۱. الف: حمید (!)، مج (۲): جمید (!).
۲. پا: هنگامهٔ.
۳. مج (۳): آن.
۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بزرگ منش بعد.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): گردیده.
۶. الف: قوچی‌گری.
۷. بر، پا: منسوبان.
۸. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): یکدیگر.
۱۰. همهٔ دستنویس‌ها: قوم؛ قیاساً نگاشته آمد.

در غربت مرگ بیم تنهایی نیست		یاران عزیز آن طرف بیشترند

رباعی[۱]:

بی‌درد نیم، مرا چو غم یاری هست		گر سبحه رود ز دست، زنّاری هست
دلداری حمزه‌گر به‌ایران نکنند		در پهلوی او هند جگرخواری[۲] هست

۵۵

[حاجی شریف قنّادی متخلّص به‌منشور][۳]

از جملهٔ[۴] طوطیان شکرستان کشور مقال که شهد شکر گفتار ایشان مکرّر از قند کلام شیرین سخنان دیار عجم منشورنامهٔ چاشنی حلاوت گرفته، خدّام استادی استاد[۵] **حاجی شریف قنّادی** است که زبان لطافت بیانش چون مغز بادام در شیرهٔ نبات ابیات غلطیده و به‌چاشنی اشعار حلاوت شعار شهدبخش ذائقهٔ تلخکامان مصرکوی سخن گردیده، مشارٌالیه نشو و نما[۶] در بلاد اصفهان یافته. تخلّص ایشان در فنّ شعر منشور و در شیرین سخنی مشهور است.

آنچه به‌خاطر باریک بینان عرصهٔ دقّت رسد[۷] مومیٌ‌الیه خوش کلام و بلند خیال است. ابیات مدوّن او شاید که سه‌هزار بیت باشد.

در سنهٔ هزار و هفتاد و پنج در بلدهٔ طیّبه اصفهان به‌رحمت ایزدی پیوسته. مدفنش در قرب جوار حضرت امامزادهٔ واجب التّعظیم لازم التبجیل[۸] شاهزاده اسمٰعیل[۹] است.

از جمله اشعار آبدارش این چند بیت است که نوشته می‌شود:

غزل[۱۰]:

از غبغب تو فصل گل بوسه چیدن است		کز هر طرف چو آب،گهر در چکیدن است

---

۱. این عنوان در بر، پا نیست.
۲. مج (۳): جگر خاری (!).
۳. عنوان از ما و حاشیه بر، مج (۳) است.
۴. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۵. الف، مج (۲): استاد استاد.
٦. پا: نمای.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): رسیده.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): امام‌زادهٔ واجب التبجیل.
۹. پا، مج (۲): اسماعیل.
۱۰. الف: رباعی؛ این عنوان، در بر، پا نیست.

ولـه:

عشـــق بی‌زنهـار دیگـر خـوش بمـاپیچیده است

این شلایین(۱) شعله بر مشت[۱] گیاه پیچیده است

چـــون کمـــان حـــلقه بیکـاریم بـا چـندین هـنر

زور بـــازو دست مـــا را در قفـا پـیچیده است[۲]

ولـه:

خجلت هر بی‌ادب، از روی ماگل می‌کند سـیلی تـنبیه عـالم را بنـاگـوشیم مـا

ولـه:

دید سروت را و آغوشش ز حیرت باز ماند بال قمری چون کمان چلّه در پرواز مـاند

۵۶

[مولانا محمّداسمعیل سجستانی][۳]

از جملهٔ[۴] نورس نهالان گلشن آفرینش که به‌لطف کامل نصرت حضرت، قامت قـابلیّت ایشان به‌معنی دانش در دارالزهاد نیکو روشی و خیراندیشی سربلندی یافته‌منشی بلند خیال دیار سخندانی، مجدا **مولانا[۵] محمداسمعیل سجستانی** است که اگر رقعهٔ منشآت فضیلت آیاتش را دبیران اقلیم سخن تعویذ[۶] بازوی فصاحت سازند، سزا و اگر[۷] مقطّعات ابیاتش را ناظمان کشور فکر دستورالعمل دیوان بیان نمایند، رواست. طایر نثر خیالش از بلند پروازی با

---

۱. بر، مج (۱): مست (!).

۲. مصراع دوم و سوم این دو بیت در الف نیامده است.

۳. عنوان از ما و حاشیهٔ بر است.

۴. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.

۵. مج (۱): محمّد مولانا.

۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): تعوید (!)

۷. الف: سازند و اگر؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): سازند سزاست و اگر.

---

۱) شلائین - بر وزن سلاطین، مبرم و سخت درگیرنده و معشوق شوخ و شنگ و بی‌تکلف و بی‌آرایش میرزا صائب:

خار این وادی شلائین‌تر ز خون ناحق است از علایق چیدن داما‌ن رغبت سـهل نـیست

محسن تأثیر.

تـــا بآن حســـن شـلائین سروکـار است مـرا دست بـر هـرچـه زنـم، دامـن بـار است مـرا

آنند راج

نسر[۱] واقع دمساز. بلاغت دبیر[۲] فطنت بلند فطرتش با شعراء یمانی همراز. ضمیر بی‌نظیر صایب رایش، به‌همدستی فکرت در فنّ انشاء سخن شهرت تمام دارد. مشارٌالیه خلف **مولانا محمّد** منشی دیوان مرحوم **ملک جلال‌الدین محمودخان** حاکم سابق الگاء **زابلستان** است. هذالیوم در آن ولایت من حیث الارث و الاستحقاق به‌خدمت انشاء دیوان ملک الملوکی ملک نصرت‌خان سرافراز است. در این ولا که سنّ شریفش از سی متجاوز است، اشعار مرغوب رنگین بسیار دارد. عندلیب نطق غزل سرایش، در قصیده گویی براکثری تازه خیالان خطّهٔ **خراسان** نواخوان[۳] است. از جملهٔ اشعارش اینست[۴]:

زهی زقدّ تو بالا گرفته رعنایی — به‌ابروان تو پیوسته چشم زیبایی[۵]

[شد است خال تو حیران گلشن رویت — بسان مردمک دیدهٔ تماشایی

هلاک درد تو گردم که در تمامی عمر — نداده است مرا فرصت شکیبائی

وله:

شور وشوقی دارم وبی‌تاب‌سرتاپا چو موج — بحر اشکی بایدم، برچیده‌ام لبها چو موج

در لباس آبرو، هست آبرویی درلباس — نیست‌عارف‌درشناس‌ازجامهٔ‌خاطر چوموج

بادبان کشتی عمر عزیز است از حباب — تابه کی برروی آب این نقشبندیها چو موج][۶]

۵۷

[مولانا فاضل کاشانی متخلّص به‌فاضل][۷]

از جملهٔ[۸] موزونان غوامض[۹] اسرار سخن که نقد مفردهٔ عمر گرانمایه را تماماً صرف مدّاحی حضرت **یعسوب‌الدین** و باقی حضرات ائمّهٔ معصومین نموده و به‌مصقل قلم فولاد فکرت زنگ کدورت از مرآت قلوب غالب[۱۰] شعوران صاحب استعداد زدوده، خدّام **مولانا**

---

۱. همه دستنویس‌ها: نثر؛ قیاساً نگاشته آمد. ۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و دبیر.
۳. الف، پا، مج (۱ و ۲): نواجان (!).
۴. این عنوان در پا، مج (۳)، مل نیست الف، بر، مج (۱ و ۲): اینست، مطلع.
۵. پس از این در مل باندازه چهار سطر بیاض مانده است.
۶. این پنج بیت در مج (۳)، مل نیست. ۷. عنوان از ما و حاشیهٔ بر، مج (۳).
۸. الف، بر، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله. ۹. بر، پا، مج (۲): غوامص (!).
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): قالب (!)

فاضل فاضل تخلّص[۱] است که ضمیر بی‌نظیر صاحب رای صایب[۲] تدبیرش در مبادی عنفوان شباب درکشور هنر به‌حمایت زور سر پنجهٔ فطانت خرد[۳] صاحب همّت از قید سجن جهالت رسته و قدرت کلام مسلسل انتظامش، پیوسته مانند سلسلهٔ زنجیر در میان فقرات به‌توسّط ربط معنی چینان[۴] اختلاطی کلمات عقد اخوّت بسته مشارٌالیه از اولاد امجاد ملاّ رُموزی مشهور است، که در ایّام فرمانروایی **شاه دین پناه** از جملهٔ مدّاحان آستان آسمان توأمان بوده و نسل ایشان از آنچه اشتهار دارد، به‌حضرت جان به‌مردی[۵] فداکن معرکهٔ نام و ننگ **هانی عروه** که به‌توسّط خدمتکاری **حضرت مسلم‌بن**[۶] **عقیل‌بن**[۷] **طالب بن عبدالمطلب** در غوغای **ابن زیاد** پلید شهید شد، منتهی می‌شود.

بیت[۸]:

از جانبازان پیش باشد   با هانی عروه خویش[۹] باشد

مولد و مکان نشو و نمای ایشان خطّهٔ پاک **کاشان**[۱۰] عدد دیوان اشعارش که هذالیوم[۱۱] سنّ شریفش[۱۲] درعشر خمس است، پنج است.

اول موسوم به‌اوصاف **علی** دویم موسوم به‌اوصاف **الحسن** سیم موسوم به‌اوصاف **الحسین**. چهارم موسوم به‌اوصاف **العابدین** پنجم موسوم به‌اوصاف **الباقر**. عدد ابیات این پنج گنج، تقریباً پنجاه هزار بیت باشد. هر یک از دواوینِ مذکوره از قصاید و غزل و ترجیع و ترصیع و ترکیب و مخمّس و رباعی و اقسام فنون شعری دارد.

و کیف[۱۳] پنج مثنوی دارد.

اوّل موسوم به کفر و ایمان در بحر خسرو و شیرین قریب به‌سه هزار بیت.

---

۱. الف، بر، پا، مج (۲): مولانا فاضل تخلّص؛ مج (۱): مولانا فضل تخلص.
۲. الف، بر، پا، مج (۲): بی‌نظیر رای صایب؛ مج (۱): بی‌نظیر رای صاحب.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) خسرو (!) مج (۳)، مل: خردی؛ قیاساً نگاشته آمد.
۴. الف، پا، مج (۱ و ۲): چسان؛ مج (۳)، مل: حسبان.
۵. الف، بر، پا، مج (۲): به‌مردمی.
۶. الف، مج (۳)، مل: ابن.
۷. بر، پا، مج (۲): ابن.
۸. پا: می‌شود.
۹. مج (۱): خیش (!).
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): خطّه کاشان.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): که هذالیوم که.
۱۲. مج (۱): شریف.
۱۳. الف: کیفیّت.

دویم موسوم به **تحفة البلاد** در بحر **تحفةالعراقین** از چهار هزار بیت متجاوز است.[۱]
سیم موسوم به **گلشن اخلاص** در بحر **مخزن‌اسرار** قریب به‌دو هزار بیت.
چهارم موسوم به **قندهارنامه** در بحر **شاهنامه** از پنجهزار[۲] بیت متجاوز است.[۳]
پنجم موسوم به **بیخبرنامه**[۴] شاید که دو هزار بیت باشد. و مطمح نظر همّتش اینست که دوازده دیوان، در مدح حضرات ائمه تمام کند. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است.[۵]

غزل[۶]:

آفت[۷] به کشت مزرع فرزانه[۸] می‌زند	کی برق، گل به‌خرمن دیوانه می‌زند
شبها مرو به‌خواب که بیدار عشق او	از چشم حلقه بر در[۹] این خانه می‌زند

وله:

شد وقت آنکه چله[۱۰] به‌گوش هوا نهم	همچون کمان حلقه سری پیش پا نهم
رم می‌کند زدیدهٔ من نعل توسنت	بر چهره جای دیده تو آهن‌ربا نهم

وله:

مردی که به‌دردی نرسد، ننگ دیار است	شیری که شکاری نکند، سنگ مزار است
طوفانی آتش زکسی[۱۱] بیم ندارد	داغ سر[۱۲] ما قلعهٔ خونابه حصار است

وله:

ما بار دل جوهر تیغ تو نگشتیم	شمشیر تو در سنگ نهان بود، که جان رفت

از جمله اشعار بحور[۱۳] مثنوی مشارٌالیه این چند بیت است. منجمله خسرو و شیرین.

---

۱. الف، مج (۲) از چهار هزار بیت؛ پا، مج (۱ و ۳)، مل: از چهار هزار بیت متجاوز.
۲. الف: از چهار هزار بیت.
۳. مج (۲) از پنجهزار بیت.
۴. الف، پا، مج (۲): بنجرنامه؛ بر، مج (۱): بسجرنامه.
۵. پا: این چند بیت است که نوشته می‌شود. ـ دستنویس الف از اینجا تا پایان کتاب افتادگی دارد.
۶. این عنوان در پا نیست.
۷. پا: آفتاب (۱)؛ مج (۱): افتد (!).
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): پروانه (!).
۹. مل: بردری.
۱۰. مج (۳): جلوه (!).
۱۱. مج (۳): زکس.
۱۲. مل: سری.
۱۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): بحر.

مثنوی[۱]:

کند فرهاد را آن نوع سر مست | که بتوان بی‌ستون بر بازویش بست

منجمله تحفة البلاد در تعریف اصفهان:

[مثنوی][۲]:

دوران در عهد روزگارش | چون گرد نشسته بر حصارش
عینک از مهر و ماه[۳] افلاک | بر دیده نهاده چست و چالاک
با این عینک نمی‌تواند | خطّی ز سواد او بخواند

منجمله گلشن اخلاص

مثنوی[۴]:

دایه چو پستان به گلویم فشرد | لعن عمر کرد لبم شیر خورد

منجمله قندهار نامه

مثنوی[۵]:

به‌نام خدا هرچه کردی بنا | به‌اتمام پیوست نام خدا

۵۸

[حاجی شاه باقر][۶]

از جملهٔ[۷] شعرا که در ولایت کاشان نشو و نما یافته، خدّام فرشته احترام حضرت حاجی شاه باقر خلف[۸] مشارٌالیه از فضیلت نیز بهره‌یی داشته. از نیکان روزگار و از مشاهیر عصر حضرت صاحبقران کامگار است. در سنهٔ هزار و هفتاد و پنج به‌رحمت بخشنده بی‌منت[۹] پیوسته، مدفنش در خطّهٔ کاشان در قرب جوار حضرت امامزاده حبیب بن[۱۰] امام موسی[۱۱] است که از اولاد امجاد امام هفتم است. ابیات مدوّن مرحومٌ‌الیه از سه‌هزار[۱۲] متجاوز

---

۱. این عنوان در پا نیست.
۲. عنوان از ماست.
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): مهر و ماه.
۴ و ۵. این عنوان در پا نیست
۶. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳) است.
۷. بر، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۸. پس از این کلمه در مج (۳)، مل، جای یک دو کلمه بیاض مانده است.
۹. بر: بیمنت.
۱۰. همهٔ دستنویس‌ها: ابن؛ قیاساً نگاشته آمد.
۱۱. بر، پا، مج (۱و۲)، مل: امام‌زاده موسی.
۱۲. مج (۲): از سه‌هزار بیت.

است. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است:

غزل[۱]:

دل چرا چندین ز تقدیر آلهی[۲] می‌طپد — می‌شود قلّاب محکمتر چو ماهی می‌طپد

وله:

در دست گدا کاسه بود تا دم مردن[۳] — در خاک اگر کوزهٔ زر داشته باشد

وله:

تا نظر باز خود آن مژگان سیاهم کرده است — سرمهٔ مستی به‌چشم از هر نگاهم کرده است

۵۹

[مرتضی قلی‌بیگ گرجی متخلّص به‌سروشی][۴]

از تبعه[۵] غلامان شهریار کافّهٔ اسلام مرتضی قلی‌بیگ خلف اسفندیار بیگ گرجی است. تخلّص او در فنّ شاعری سروشی است. مشارٌالیه از بسیاری قدرت نظم نمودن شهنامهٔ عباسی را وجهه همّت ساخته، و الحق که به کار سخنوری در بحر مثنوی از قرار واقع پرداخته. اسفندیار نژادی است که هر گاه او را با تهمتن خیالان عرصهٔ مقال مناظرهٔ تکلّم افتاده، جملگی را به‌نیروی همّت فصاحت و اقبال بلاغت الزام بی‌شمار داده. کلامش تهمتنی است که کمر زنجیر فکر بدگویان را در مصاف خودنمائی گسیخته. خیالش رویین‌تنی است که شمشیر نطق عیب جویان را دم گیرائی ریخته‌صاحب سروشی است که در کشور خرد به‌زور بازوی رستم دانش، افراسیاب ترکیب را مقلوب فصاحت ساخته ببر بیان پوشی است که از بلنداقبالی خسرو اندیشه[۶] بر صف سپاه خاقان سخن[۷] رخش همّت را چنانچه باید تاخته

لمحرره[۸]:

ز اعجاز نطقش شده دمبدم — تواضع‌کنان لفظ و معنی به‌هم

قرین کرده در چرخ نیک‌اختری — دو مصرع به‌هم، چون مه و مشتری

---

۱. این عنوان در پا نیست.
۲. بر، پا، مج (۲): اللّهی (!).
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): تا دم محشر.
۴. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳) است.
۵. بر، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از تبعهٔ.
۶. بر، پا، مج (۲): صاحب سروشی است که از بلنداقبالی اندیشه، پیداست که سطری افتادگی دارد.
۷. پا: خاقان صاحب قران سخن.
۸. پا، مل: تاخته؛ مج (۳): تاخته وله (؟!).

کـــلامش ز خـــوبی هـــمه یـــاسمن گلستــــان گلستــــان، چـــمن در چـــمن
خـــداونـــــد طـــبع ســـخن آفـــرین ســـرآیـــد بـه‌مدح سـروشی چـنین:
به‌نطق و بـه‌حرف و بـه‌عقل و بـه‌دین فـصیح و مـــلیح و درست و مـــتین

مشارٌالیه نشو و نما در ولایت اصفهان یافته. اشعار شاهنامهٔ او هذالیوم از دوازده هزار[۱] متجاوز است و هر واقعه‌یی که یوماً فیوماً روی دهد، طبع والایش به‌همّت قدرت به‌رشتهٔ نظم می‌کشد. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است که فقیر[۲] حقیر به‌تحریر آن مبادرت جسته.

مثنوی[۳]:

روان هـــمچو رودی بـــود روزگـــار ســـپهر، آسیـــاییش بـــر رهگـــذار
تـــو چـــون مـــاهی رود، گـــرم شـنا رهت بــــردم پــــرّهٔ[۴][۵] آســــیا
دمـــــادم در آن آب تـــاب[۵] اوفـــتد تنت هـمچو خش در شـتاب اوفـتد[۶]
ز بــــالا بـــه‌پستی دوانـــــد تـــرا چـــنین تـــا بـــه‌سختی رســـاند تـــرا
چـــو انـدردم چـرخت افگـند بـخت به‌یک‌دم زیک‌گردش تـند و سـخت
تـــنت را بـــدان‌گـــونه سـاید در آب کـز آن هـم پشـیزی نمـاید[۷] حبـاب

۶۰

[ملک بیگ اوجی][۸]

از جملهٔ[۹] صاحب خیالان بلند فکر[۱۰] که از فضولی طبع نوایی خوان ملک خودنمـایی شده‌اند، ملک بیگ اوجی است که فکر معراج خیالان بلنداندیشه، بعد از فکر بسیار به‌پایهٔ اوّل معراج خیالش نرسیده:

بیت:

مَلِک نام و مُلک سخن مِـلک اوست سکـون دل از جـنبش کـلک اوست!

مشارٌالیه هـذالیوم در سلک بندگان سلطان صاحبقران انسلاک دارد. اکثر[۱۱] اوقات به‌زبان

---

۱. پا: دوازده هزار بیت.
۲. بر، مج (۲): که تقریباً فقیر؛ پا: که به‌نظر فقیر (!).
۳. این عنوان در پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل نیست.
۴. پا، مج (۱ و ۲): پرده.
۵. بر، پا، مج (۲): آب و تاب.
۶. این مصراع در بر نیست.
۷. مج (۳): نماند.
۸. این عنوان از ما و حاشیهٔ بر است.
۹. بر، مج (۱ و ۲)، مل: دیگر از جمله؛ مج (۳) دیگر دیگر از جمله.
۱۰. بر، پا، مج (۱ و ۲): بلنداندیشه.
۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): و اکثر.

ترکی زنگ زدای خواطر سخنوران[1] خطّهٔ دانش می‌گردند. از جملهٔ نتایج افکارش این مخمس مستزاد است.

مخمس[2]

بیرآفت ایمش عشق که سودا سینه دوشمق[3]	دیـوانـه لیـق ایسـتر[4]
گنجین دینوب کوهنه صحرا سینه دوشمق[5]	ویـرانـه لیـق[6] ایستر
قان آغلیونیک قوردنو دریا سینه دوشمق[7]	پیمـانه لیـق[8] ایسـتر
اودلاره یانوب طور تمنّا سینه دوشمق	پـروانـه لیـق ایسـتر[9]
ای وای که مشکل ایشه دوشدم نیه[10]ای وای	فریـادیمه یت‌هـای
نـی وصلوه تسکینم و نـی هـجروه تـابم	عشـقنک سـتمندنک
گوندوزگیجه کوزدنک اوچوب انجم‌کبی خوابم	افـلاک غـمندنک
شـام و سـحر آمـاده شـفق تک می‌نـابم	کـوز قـانر نـمندنک[11]
سنگ‌سیزنه[12] دییم‌نیجه ـ گچیر؟ حال خرابم	هـجرنک المـندنک[13]
چشممدنک‌آخارچشمه‌وگونگلومدنک آخارچـای	ای نـرگس شـهلای[14]

۶۱

[حاجی عبّاس بیگ تبریزی متخلص به کسوتی][15]

از جملهٔ[16] سخنوران جلیّ‌الشأن نیکو روش دانش‌منش که به‌استطاعت استعداد بینش احرام

---

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): سخن دران.
۲. این عنوان در پا، مج (۲ و ۳)، مل نیست.
۳. بر، پا، مج (۳): بوداسنه دوشمیق (!)؛ مج (۲): بوداسنه دوشهیق (!).
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): دیوانه لبق.
۵. بر، پا: دیلبوب کوهنه صحرا سینه دوشمیق؛ مج (۱): دیلبوب کوهنه صخراء سینه روشمیق؛ مج (۲): دیلبوب کوهنه صحرا سنه دوشمیق.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): لبق.
۷. بر، پا، مج (۱ و ۲): آغلیو بن قوردلو دریا سنه دوشمیق (مج (۱): دوشهیق) (!).
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): لبق.
۹. بر، پا، مج (۱ و ۲): اولاده یا نوب طور تمنا سینه دوشمیق پروانه لبق ایستر.
۱۰. بر، پا: بنه. مل: بنه.
۱۱. بر: ستمندنک؛ پا: سمندنک؛ مج (۱ و ۲): سمندک.
۱۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): سیرنه.
۱۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): هجرتیک المیندن.
۱۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): شهلا.
۱۵. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳).
۱۶. بر، مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر از جملهٔ.

کوی کعبهٔ دانش بر میان جان همّت بسته از قید خطرهای بیابان خوفناک جهان جهالت رسته‌اند، عارف عرفات مدینهٔ اصحاب عرفان، **حاجی عباس بیگ** نوادهٔ **سید احمد سلطان**[1] ترکمان است که در وادی بطحاءِ بیت‌الله تجرید لباس احرام تفرید پوشیده لسان الهام بیانش در بین **صفا و مروهٔ** نظم و نثر ترکی و فارسی سالک طریق سخنوری گردیده. مشارٌالیه **تبریزی** الاصل است و تخلّصش[2] در فنّ شاعری کسوتی است.

در اوایل حال در خدمت **شاه بنده‌خان** حاکم ولایت **تبریز** به‌امر سپاهیگری[3] قیام داشته بعد از آنکه به‌هدایت بخت ارجمند، دست از ملازمت کشیده عازم بلاد روم شده و مدّتها در آن دیار در لباس[4] درویشان خیراندیش به‌سیاحت اشتغال داشته از آنجا شوق زیارت **بیت‌الله الحرام** گریبانگیر آرزویش گشته. متوجّه صوب **مکّهٔ معظّمه** شده. چون از آن سفر مراجعت نموده، مدّت بیست و چهار سال است که در مسجد **جامع شاهی** در ولایت **اصفهان** رحل اقامت انداخته. هذالیوم سن شریفش قریب به‌عقد هفتاد است. وجه معیشت او از کسب[5] خیاطت است نه کسی را بدوکاری و نه دلی را از او آزاری. نمودی از اشعار ترکی و فارسی او این است:

بیابانگرد صحرای جنونم، تنده داغم‌وار
بنه دیوانه دیلّر دوغری دور داغ اوسته داغم‌وار

نه بیلسونک ساکن بزمنک او لنگ افتاده لار حالی
سنم بزمنک دنک[6] آیرو الده بیر قانلو ایاغم‌وار

سحرغم، چاشت غم، آقشام غم، جمعیّتم غم دور
بوقلزم خاطر ایله خانده‌وار، سم طمطراقم‌وار

کونگل قوشی خم زلفنده غافل آشیان دوتمش[7]
مکانی گرچه ظلمت دور، یوزی تک شبچراغم‌وار

---

۱. پا: احمد بیگ سلطان.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): تخلّص‌اش.
۳. بر، پا، مج (۲): سپاهگری.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): دیار لباس.
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): از سبب.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): انک.
۷. بر، پا، مج (۱ و ۲): اوتمیش؛ مج (۲): اوتمشن.

سراسر دفتر عشقنکّ سوادی کسوتی گوردی
هزاران پرده فاضل خدمتم باخدوقچه باغم‌وار

ولە:

زلف اگر سازد رها، کاکل اسیرم می‌کند
عشقم ار دارد جوان، اندیشه پیرم می‌کند[1]
جستن از قید کمند او رهایی، مشکل است
می‌روم هر سو، محبّت دستگیرم می‌کند

۶۲

[مولانا حیدر متخلص به‌محزون][2]

عندلیب[3] غزلسرای بوستان سخن‌سرایی، مولانا حیدر مشهور به‌واعظ است. مشارٌالیه مردی بوده در نهایت تقدّس[4] ذات وکمال پاکی طینت و به‌صفات مستحسنه آراسته. در علم انشاء مهارت تمام داشته. قریب به‌پنجاه هزار بیت تصنیف و تألیف دارد. در فنّ شعر آن یگانه مرد موزون را تخلّص محزون[5] است ابیات مدوّن او از آنچه به‌نظر رسیده از شش هزار بیت متجاوز است. در سنهٔ هزار و هفتاد[6] وفات یافته.

مدفنش در خطّهٔ پاک همدان در قرب جوار حضرت امامزاده اسمعیل از جمله اشعارش این بیت است که نوشته می‌شود:

بیت[7]:

خاشاک وجودم همگی جمع شده است　　ای آه بیا و آتشی روشن کن

۶۳

[مولانا حسن مشهور به‌زرگر][8]

از جمله[9] خوش کلامان حسن اطوار خوب گفتار که به‌زور بازوی سعی، طلای دست افشار

---

۱. این بیت از مج (۳) بیفتاده است.
۲. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳) است.
۳. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل. دیگر عندلیب.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): تقدس (!).
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): مخزون.
٦. بر، مج (۲ و ۳): سنه ۱۰۷.
۷. این عنوان در بر، پا نیست؛ مج (۱ و ۲): بیت؛ مج (۳): وله.
۸. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳) است.
۹. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.

قلب را در کورهٔ نار فکرت گداز داده به‌درجهٔ عیار کامل[1] فطنتی رسانیده‌اند، و خاک نقرهٔ وجود جمهور نمود را به‌هواداری صیّاغی[2] فطرت‌در بوتهٔ آتش بلند خیالی[3] آب نموده[4] از خجالت غلّ و غش جهالت رهانیده‌اند. شاعر قافیه پرور، عارف سخن‌گستر، عالم زبان‌آور، حضرت **مولانا حسن** مشهور به‌زرگر است که به‌مدد لسان گوهر بار، الماس پاره‌های اشعار آبدار[5] و ابیات مرصّع[6] آیات را به‌هم صحبتی نکات زرنشان صفات بر صفحهٔ[7] سیمین[8] ظهور چنان بر زبر کرسی شهرت منصوب ساخته که در صیت بلندنامی استادان سخن‌آفرین سواد بیاض جهان به‌آشکاری دم‌گرم فتور آشوب انداخته مولد و مکان نشو و نمای مشارٌالیه قصبهٔ **بار فروش مازندران** از ابتداء سنّ تمیزالی حین الارتحال، وجه معیشت حضرت آخوندی از کسب صیّاغی[9] بوده در سنهٔ هزار و شصت و پنج[10] روح پرفتوحش به‌گلشن سرای قدس پرواز نموده. مدفنش در همان مکان بهشت نشان است. گوهری چند از لآلی بحر عمان[11] طبعش این چند بیت است:

غزل[12]:

رویَم به کعبه، سوی بتان است روی دل	آری چو نیک در نگرم حق به‌سوی دل
شب بعداز آنکه رفتی ومجلس تمام‌شد	داغ‌تو داشت‌صحبت‌گرمی[13] به‌روی دل

رباعی[14]:

اوّل خلعت که بـر تـو چـالاک آمـد	«لولاک لما خلقت الافلاک(۱)» آمد
زان‌انجم و افلاک[15] به‌گردسر[16] خاک	گردند که طینت تـو از خـاک آمـد

---

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌درجهٔ کامل.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): پستائی.
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): بلند بینایی.
۴. مج (۳): نموده‌اند.
۵. بر، پا، مج (۲): گوهربار الماس آبدار پاره‌های اشعار، مج (۱): گوهربار آبدار پاره‌های اشعار.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): ترصیع.
۷. بر، پا، مج (۲): سفحهٔ.
۸. مج (۱): برصفحهٔ سیمش (!).
۹. بر، پا، مج (۱ و ۲): سیافی.
۱۰. مج (۳): در سنه ۱۰۷۵.
۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): بحر لالی عمان.
۱۲. عنوان از ماست.
۱۳. مج (۳)، مل: گرم.
۱۴. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
۱۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): انجم افلاک.
۱۶. مج (۳)، مل: سری.

---

۱) حدیث قدسی، رک کتاب حاضر ص ۴، س ٦ و حاشیه شمارهٔ (۱) همان صفحه.

۶۴

[میر امین‌الدین محمد استرآبادی متخلّص به‌مظهر][1]

از جمله[2] شعراء صاحب دیوان عصر حضرت صاحبقران، دوحهٔ(۱) شجر مثمر[3] عالی نژادی، **میرامین‌الدین محمّد** خلف **میرصدرالدین** بن[4] **فخرالدین استرآبادی** است که هذالیوم غنچه‌های نوشکفتهٔ گلزار[5] خیالات تازه‌اش، آب و رنگ‌بخش چهار چمن طبایع است. حضرت میر از[6] سادات رفیع‌الدّرجات سماک است وجه تسمیهٔ این سلسلهٔ رفیعه به‌**سادات سماک** از آنچه مسموع کمترین شده، این است که در حینی که[7] سفّاک بی‌باک، اعنی **حجّاج** ناپاک به‌قتل اولاد امجاد حضرت مخصوص و منصوص به‌آیهٔ وافی هدایهٔ «لولاک لماخلقت الافلاک»(۲) می‌کوشید و مقرّر نموده بود که ملازمانش در هر دیار که سادات صاحب شجره صحیح النّسب را بیابند به‌تیغ جفا قطع اشجار آمال و قلع نهال اعمار این گروه بلند شکوه نمایند. در آن وقت این جماعت[8] در ساحل[9] **بحر اخضر** که درین‌ولا به‌دریای **قلزم** اشتهار دارد، سکنی داشته‌اند. روزی به‌حسب اتّفاق، جمعی[10] از ملازمان[11] **حجاج** ملعون در مکان مذکور بدیشان می‌رسند، احدی از سادات مزبور[12] از بیم آنکه مبادا آن فرقهٔ[13] مطعون بر کیفیّت احوال ایشان مطّلع شوند، شجرهٔ خود را به‌دریا می‌اندازند[14]. بعد[15] از چند روز که از راه تدابیر دفع شرّ آن خارجیان سفّاک از خود می‌نمایند، درکنار آن دریا نشسته بوده‌اند و ندامت داشته‌اند که[16] چرا آن شخص شجره[17] را به‌بحر انداخته. در آن وقت عنایت بی‌غایت جواد

---

۱. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳) است.
۲. مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر از جمله؛ مل: دیگر دیگر از جمله.
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): دوحهٔ مثمر.
۴. همهٔ دستنویس‌ها: ابن؛ قیاساً نگاشته آمد.
۵. مل: گلزار گلزار.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): میرزا.
۷. مج (۱ و ۳)، مل: در حین.
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): آن جماعت.
۹. بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌ساحل.
۱۰. مل: جمع.
۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): جمعی ملازمان.
۱۲. بر، پا، مج (۲): مذبور.
۱۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): مبادا فرقه.
۱۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): می‌اندازد و.
۱۵. مل: می‌اندازد بعد
۱۶. پا: داشته که.
۱۷. بر، پا، مج (۲): ثمره.

---

۱) دوحه: درخت بزرگ پرشاخه، درخت تناور. فرهنگ معین.
۲) حدیث قدسی رک کتاب حاضر ص ۴، س ٦ و حاشیه شماره (۱) همان صفحه.

بی‌ضنّت شامل حال کثیر الاختلال[۱] آن جماعت شده مشاهده می‌نمایند که سمکی[۲] از بحر مذکور به‌امر ملک قدیر سر برآورده و شجرهٔ مذکور را در دهان‌گرفته به‌ساحل آورد و تسلیم[۳] ایشان نمود[۴]. از آن روز که در معنی، نوروز شادکامی آن جماعت است، موسوم به‌سادات سماک شده‌اند. جناب میرمذکور را در علم حکمت و علوم ادبیه وقوف و مهارت تمام است. تخلّص ایشان در فن شاعری مظهر است. یحتمل که دوازده هزار بیت انتخابی[۵] از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی و ترجیع و ترکیب و اقسام فنون شعری داشته باشد. سنّ شریفش در این ولا که هزار و هفتاد و شش هجری است از[۶] عقد پنجاه متجاوز است. از جملهٔ اشعار مشهور ایشان این چند بیت است که زبانزد خامهٔ اظهار می‌شود[۷].

هرچه آمد به‌نظر، عشق من و حسن تو بود — این دوگوهر همه‌جا درصدف‌یکتایی است
مظهرم آیهٔ توفیق مرا بال و پر است — سر پروازم اگر نیست، ز بی‌پروایی است

۶۵

[مولانا محمدحسین متخلص به‌آشوب][۸]

از جمله[۹] صاحب‌کمالان بلاد ایران که سرو موزون قامت قابلیّت ایشان در آب و هوای زمین ملک مازندران بهشت نشان نشو و نمای[۱۰] سرسبزی دیده و نهال بلند اقبال خیال ایشان به کام دل به‌درجهٔ کمال رسیده. صاحب کمال مکمّل خدّام مولانا محمّدحسین خلف مولانا افضل است که در فنّ خطّاطی و سخندانی از مشاهیر زمان حضرت صاحبقرانی بوده. مولد حضرت مولوی قریهٔ سروک منجملهٔ قصبهٔ ساری ولایت مازندران است. تخلّص او آشوب است. ابیات مدوّن او از آنچه بر زبان سخن سنجان بلاد ایران ساری و جاری است، از ده هزار بیت متجاوز است. مشارٌالیه را مکرّر سفر هندوستان دست داده[۱۱] است. آخرالامر در بلدهٔ اگره در ولایت هندوستان و در سنه هزار و شصت و هفت هجری وفات یافته[۱۲]. مدفنش در

---

۱. بر، پا، مج (۲): الافلال، مج (۱): الاخلاص.
۲. همهٔ دستنویس‌ها سمک؛ قیاساً نگاشته آمد.
۳. مج (۳): آورد تسلیم.
۴. پا: و تسلیم نمود.
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): انتخاب.
۶. بر، مج (۲): که سنه ۱۰۷۶ از.
۷. مج (۱ و ۲): می‌شود بیت؛ مج (۳)، مل: می‌شود وله.
۸. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳) است.
۹. مج (۱ و ۲)، مل: دیگر از جملهٔ؛ مج (۳): دیگر دیگر از جملهٔ.
۱۰. مازندران است نشو.
۱۱. مج (۳): روی داده.
۱۲. بر، مج (۲): هندوستان وفات و در سنهٔ ۱۰۶۷ یافته؛ پا: هندوستان وفات و در سنه ۱۰۶۷ هجری یافته؛

همان ولایت است از جمله[1] اشعارش این چند بیت است. که نوشته می‌شود[2].

غزل[3]:

سبزه از مژگان من، سر مشق شادابی گرفت / نرگس از چشم ترم، تعلیم بی‌خوابی گرفت

نقد اشکم را به‌زور از مردم چشمم ربود / گرد آن گردم که باج از مردم آبی گرفت

وله:

در حقیقت همه چون مظهر انوار تو بود / هر که بر هر چه نظر کرد پرستید ترا[4]

۶۶

[حاجی محمّد مازندرانی][5]

از جمله[6] خوش مقالان تازه خیال که پاکیزگی[7] مضامین عطرآگین ریاحین همیشه بهار ابیات رنگین ایشان طعن فیض‌بخشی بر آب و رنگ چهرهٔ گلهای رعنامزاجان زیبامنش زده و نظافت چهارچمن اندیشهٔ ایشان به‌خوبتر لفظی[8] باج نزاهت از معنی گلستان دانش به‌زور سرپنجهٔ قدرت گرفته، نزهت بخش گلشن آگاهی، برازندهٔ خطاب دانش پناهی، حضرت **مولاناحاجی محمّد** خلف **حاجی شاهی** است که هذالیوم غنچه‌های نوشکفتهٔ گلهای عنبربوی بستان افروز بهارستان فکرش، دماغ خواطر فیض مظاهر سخن سنجان خطّهٔ دانش را تازه و معطّر ساخته. و رای زرین خیال دوربینش به کارانشاء سخن از قرار واقع پرداخته.

مولد مشارٌالیه قصبهٔ ساری **مازندران** است. ابیات مدوّن آن جناب، از پنجهزار متجاوز است. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است.

[غزل][9]:

به‌قتلم هر سر مو بر تن انگشت شهادت شد / که جان‌بیرون تواند برد ازکوی بلاخیزش؟!

وله[10]:

از آن پیوسته گرد دیده‌ام خوناب می‌گردد / که نخل قامتش ازخون دل سیراب می‌گردد

مج (۳)، مل: هندوستان وفات در سنه هزار و شصت و هفت هجری؛ قیاساً نگاشته آمد.

۱. پا: ولایت از جملهٔ.

۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): این چند بیت است.

۳. این عنوان در بر، پا نیست.

۴. بر، پا: ورا، مج (۱ و ۲): او را.

۵. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳) است.

۶. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.

۷. مل: پاکیزه گی (!).

۸. مج (۳)، مل: لفظ.

۹. عنوان از ماست.

۱۰. مج (۳)، مل: غزل.

زبس برگشتم ازسرگشتگی در وادی عشقت — سرشکم برزمین تامی‌رسد،گرداب‌می‌گردد

ولە:

دل محنت پسند من به‌راحت دشمنی دارد — کتان هستیم دایم پی‌مهتاب می‌گردد

ولە:

مهر را سرگشتگی از عشق شوق افزای کیست؟!
داغهای سینهٔ افلاك از سودای کیست؟!
جوشش نظّاره در چشمم قیامت می‌کند
شورش هنگامهٔ این محشر از بالای کیست؟!

۶۷

[مولانا جنّتی اصفهانی][۱]

زینت[۲] افزای بزم سخنوران، **مولانا جنّتی اصفهانی** است. رحمةالله، اسم مشارٌالیه زیناست.

مولد شریفش قریهٔ جزو برخوار[۳] اصفهان. در فنّ شاعری زبردست و صاحب دیوان است. در سنهٔ هزار و پنجاه و پنج وفات یافته. مدفنش در قریهٔ[۴] مذکور[۵] است. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است.

غزل[۶]:

از فروغ می بگردان رنگ پیمان مرا — مردم از افسردگیها تازه کن جان مرا
دروصالم‌گریه‌افزون‌شدکه‌عکس[۷] عارضش — چون گیاه تر بر آتش ریخت مژگان مرا
بی‌تو خاکستر فشاند ظلمت شب بر سرم — خواب دودآلود سازد چشم گریان مرا

ولە:

چون توپیدا شدی آشوب زدلها برخواست — همه تن چشم شد آیینه و از جا برخواست
ماکه بودیم همه گرد کدورت، رفتیم — مژده یاران که غبار از دل دنیا برخواست

---

۱. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳) است.
۲. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر زینت افزای.
۳. پا، مج (۱ و ۲): شریفش جزو برخوار.
۴. پا، مج (۱ و ۲): یافته در قریهٔ.
۵. بر: اسم مشارٌالیه لطف‌الله در فن شاعری زبردست و صاحب دیوان است و در سنه وفات یافته در قریهٔ مذکور.
۶. این عنوان را از مج (۲) برداشتیم.
۷. مج (۳): افزون شد ز شوق.

وله:

ای جنّتی از کثرت طوفان گناه   مندیش، که ناخدای این بحر خداست[۱]

۶۸

[شاه صالحای اصفهانی][۲]

دیگر از جملهٔ[۳] شعراء زمان حضرت صاحبقران که اطوار صلاحیّت ایشان از سیمای گفتار ایشان ظاهر و باهر است، خدّام **شاه صالحای اصفهانی** است رحمه‌الله. مولدش **قریهٔ زواره** است، من اعمال **اصفهان** مدّتهای مدید، اوقات او صرف بقعه‌نشینی شده. در مثنوی‌گویی، ثانی ندارد. در اواخر حال به‌ولایت **حیدرآباد دکن** افتاده در آن دیار در سنهٔ هزار و شصت و پنج هجری متوفا شده. مدفنش در خطّهٔ **حیدرآباد**. از جملهٔ اشعار آبدارش این چند بیت است که نوشته می‌شود[۴].

غزل[۵]:

خوش آن سالک که ره تنها سپارد   که تنهایی پس افتادن ندارد

وله:

نه سرمستان چه پرسی خیر و شر را   خبر خیر است از خود بی‌خبر را

---

۱. در حاشیه مج (۳)، آمده است.

شبی بازی ببازی گفت در دشت   که تا کی کوه و صحرا می‌توان گشت
چرا ناریم سوی شهر پرواز   که با شهزادگان باشیم دمساز
گهی باشیم انیس بزم شاهان   گهی هم‌صحبت زرین کلاهان
به‌شبها شمع کافوری گدازیم   به‌روزان با شهان نخجیر سازیم
جوابش داد شهباز نکورای   که از یاران دون همّت سراپای
اگر صد سال باشی در بیابان   جفای برف بینی جور باران
کشی هر دم دوصد تصدیع و خواری   زچنگال عقابان شکاری
از آن بهتر که بر تخت زراندود   دمی محکوم حکم دیگری بود
قناعت جنّتی با تلخ و با شور   نه از نوش عسل، نه نیش زنبور

حرّره جلال.

۲. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱) است.   ۳. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.

۴. بر، پا: اشعارش این چند بیت است؛ مج (۱): از جملهٔ اشعار آبدارش این چند بیت است.

۵. این عنوان در بر، پا، مج (۱ و ۲) نیست؛ مج (۲): بیت.

ولە:

نزدیک می‌نماید از آن راه دور عشق		کآتش بــه‌ره نشانهٔ منزل نهاده‌انـد

رباعی[۱]:

ای آنکه هوای جیفه پاکت خــورده است		وی، غصّه دل وسوسه ناکت خورده است
هشــدار کـه چـون قطرهٔ باران بـه‌زمین		جاگرم نکرده‌یی که خاکت خورده است!

۶۹

[مولانا اسمٰعیل طهرانی متخلّص به‌منصف][۲]

آب و رنگ[۳] بخش خوان خلیل سخندانی، خدّام **مولانا اسمعیل طهرانی** است که از اجلّهٔ شعراء صاحب دیوان زمان **حضرت صاحبقرانی** است. مشهور به‌**مجدا**[۴] تخلّص ایشان در فنّ[۵] شاعری **منصف**[۶] است. باگونه‌گونه طوایف بنی‌نوع انسان صحبت داشته و جنس گوهر سخن هر کس را به‌میزان شعور و مکیال وقوف سنجیده و به[۷] توسّط خیالات تازه چهارچمن طبایع هوشمندان کشور خرد را نوید کامیابی بخشیده. در جمیع فنون شعری ماهر است. نمودی از اشعار آبدارش این بیت است.

غزل[۸]:

چو توتیا شده فرسوده خشت بالینم		ز بس که دیده گرانی ز خواب سنگینم

وله:

با زشتی عمل چه کند کس بهشت را		ماتم سراست خانه آیینه زشت را

وله:

از نظر افتادهٔ صیّاد تنها نیستم		بس‌که صید لاغرم، از چشم دام افتاده‌ام

---

۱. این عنوان در بر، پا، مج (۱ و ۳) نیست.		۲. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۳. مج (۱): دیگر اورنگ، مج (۲ و ۳)، مل: دیگر آب و رنگ.
۴. مج (۱): به‌مجید:		۵. بر: تخلّص در فنّ.
٦. مج (۲): متصف.		۷. بر، پا، مج (۱ و ۲): سنجیده به.
۸. این عنوان در بر نیست.

۷۰

[علی قمی][۱]

عشرت افزای[۲] بزم دارالمؤمنین مردمی، حضرت مولانا[۳] **علی قمی** است که هذالیوم ابیات رنگین او بر زبانها جاری است. از بدو حال الی الآن به‌امر تجارت مشغول است. اکثر[۴] شعراء این عصر به‌فصاحت لسان و بلاغت بیانش آفرین خوان گشته‌اند. در این ولا که سنهٔ هزار و هفتاد و شش هجری است، در[۵] بلدهٔ طیّبه **دارالمؤمنین قم** ساکن است. از جملهٔ اشعارش این بیت است:

نشد که از سر ما فتنه دست بردارد　　　به‌هر دیار که رفتیم آسمان پیداست!

۷۱

[مولانا حاتم متخلّص به‌وارث][۶]

خدّام[۷] ملیح البیان، اعنی خلف[۸] الصّدق **مولانا محمّدامین درکی** تخلّص، **مولانا حاتم**[۹] **وارث** تخلّص است. که به‌موجب کلام «الولد سرّمن ابیه»[۱۰](۱) هذالیوم در بلدهٔ مبارکهٔ قم که مکان نشو و نما[۱۱] و مولد مشارٌالیه است، ساکن و به‌شغل والد اقدام دارد. دیوان او در این ولا که سنّ شریفش در عقد چهل است، ده هزار بیت می‌تواند بود. از جملهٔ اشعارش این بیت است[۱۲]:

خانه زاد یک گلستانیم از ما عار چیست　　　آنکه رخسار تراگل کرد، ما راخار کرد!

---

۱. عنوان از ما و حواشی مج (۱ و ۳).
۲. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر عشرت افزای.
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): مردمی مولانا.
۴. پا: اکثر اوقات.
۵. بر، مج (۲): سنه ۱۰۷٦ در؛ پا، مج (۱)، سنهٔ هزار و هفتاد و شش است در.
٦. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۷. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر خدّام.
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): البیان خلف.
۹. بر، پا: خاتم (!).
۱۰. بر: سرُ ابیه.
۱۱. بر: نمای.
۱۲. مج (۲ و ۳): بیت است بیت.

---

۱) مقصود این حدیث است: اَلْوَلَدُ سِرُّأَبیه که مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۹۹) دربارهٔ آن چنین می‌گوید: قال السّخاوی کالزرکشی لااصل له. رک احادیث مثنوی ص ۱۳۵.

۷۲

[مولانا علی نقی مشهور به‌بنّا متخلّص به‌عصمت][۱]

دیگر معمار[۲] ابنیهٔ[۳] عالیه مملکت سخن، **مولانا علی‌نقی** مشهور به‌بنّاست. مومیٌ‌الیه خلف **حاجی قاسم قمی** است. تخلّص او در فنّ شاعری **عصمت**[۴] است. و هذالیوم در خطّهٔ **اصفهان** سکنی اختیار نموده به‌امر لاقیدی مشغول است. نه کسی را بدوکاری و نه او را از کسی آزاری است. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است[۵]:

سرگشتکی است، **خضر** دل پاره پاره‌ام — سنگی است درفلاخن گردون، ستاره‌ام

از درد او که باز نصیب دلم شود — چندان گریستم، که میان شد کناره‌ام

مطلب عظیم بود، که عشق بهانه جوی — بر مصحف جمال تو کرد استخاره‌ام!

۷۳

[نورالدین محمّد لاهیجانی متخلّص به‌مجرم][۶]

از جملهٔ[۷] روشندلان که مرآت ضمیر حقیقت تصویر ایشان به‌میامن الطاف وهّاب قدر به‌رتبهٔ معنی الهام‌پذیری[۸] رسیده وصیت کوکبهٔ شهرت کلام بهجت فرجام ایشان به‌عنایت[۹] بی‌غایت ملک علاّم قاف تا قاف ملک بی‌نظیری دویده، مورد التفات ربّانی، کاشف[۱۰] غوامض اسرار نهانی، حلاّل عقود معانی مغانی، برازندهٔ خطاب مستطاب رطب اللّسانی، خدّام **نورالدین محمّد مجرم** تخلّص **لاهیجانی** است که با وجود[۱۱] عدم سواد، هذالیوم در سلک ارباب استعداد منتظم است. مشارٌالیه خلف **میرزا محمّد** است و در این ولاکه سنهٔ هزار و هفتاد و شش هجری است در[۱۲] ولایت **ساری مازندران** سکنی

---

۱. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۲. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر معمار.
۳. بر: آئینه.
۴. بر، مج (۱ و ۲): قصمت (!) (و در حاشیه همین دستنویس، پا: قسمت (!).
۵. پا، مج (۱ و ۲): بیت است بیت.
۶. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۷. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.
۸. بر: الهام‌پذیر (!).
۹. پا: تصویر ایشان به‌عنایت بیغایت؛ و پیداست که سطری افتادگی دارد.
۱۰. پا: کاشف (!).
۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): تخلّص است که لاهیجانی است با وجود.
۱۲. بر، مج (۲): که سنه ۱۰۸۶ در؛ پا: سنه ۱۰۸۶ هجری است در؛ مج (۱): که سنه ۱۰۸۶ هجری است در.

دارد. ابیات او در این وقت که سنّ او از[1] چهل متجاوز، از پنجهزار است محرر[2] اوراق به‌صحبت[3] او رسیده و شعر هموار بسیار شنیده. و از جملهٔ اشعارش این چند بیت است.

غزل[4]:

درحصارخاکساری باش و، بی‌تشویش باش
می‌کشد گر پادشاهی باطنت، درویش باش
صرف نتوان کرد بی‌جا نقد عمر خویش را
چند چون گل باد و مستی، عاقبت‌اندیش باش؟!
نام اگر خواهی زتیر نار خوبان سر مپیچ
چون کمان قربانی آن ترک کافر کیش باش
درجهان تا می‌توان دامان عیش از کف مده
هرکجا ساقی دهد پیمانه، دست پیش باش
مجرم از توفیق اگر داری امید همرهی
یار اگر گردی به‌دشمن، یارخیراندیش باش

وله:

بی‌خرد در ره مقصود بزن گامی[5] چند — می‌توان هر قدمی یافت سرانجامی[6] چند
زهر چشم نگهی عربدهٔ دشنامی — نشود حسن تهی کیسه ز انعامی[7] چند

وله:

زلال خضر به‌لب تشنهٔ وفا چکند؟ — مرا که درد تو شد دل نشین، دوا چکند؟!
نه‌بیم شرطه‌یی و نی امید طوفانی! — فتاده‌ایم درین بحر، تا خدا چکند؟!

---

۱. پا: سنّ شریفش از.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): از چهل متجاوز است از پنجهزار بیت که محرر.
۳. بر، پا، مج (۲): بصحّت.
۴. این عنوان در بر، مج (۳)، مل نیست.
۵. مج (۳): در ره مقصود بزن‌گام (!)؛ مل: در رهی مقصود بزن‌گام (!).
٦. مج (۳) مل: هر قدم یافت سرانجام (!).
۷. مج (۳)، مل: انعام (!).

۷۴

[مولاناعلی مازندرانی متخلّص به‌جاوید][1]

از جملهٔ[2] غوّاصان بحر عمّان بی‌پایان فکر، که دُرر اشعار[3] آبدار ایشان[4] از معایب قصور عاری و ابیات بلند صفات ایشان جاوید به‌افواه والسنهٔ[5] اهل دانش جاری و ساری است. افتخار شعراء قدیم و جدید، ناظم آداب گفت و شنید، خدّام **مولانا علی** متخلّص[6] **به‌جاوید** است. که به‌وساطت علم شاعری، چهارچمن پرآشوب همیشه بهار طبع شریفش[7] نزهت بخش گلستان خواطر الفت مآثر[8] دانشمندان ملک ساری است. شرذمه‌یی از حقیقت احوال این صاحب کمال آنکه این غالب شعور صحیح النسب، خلف الصدق **مولانا محمّدعلی حبش** لقب است. مولد شریف و مکان نشو و نمایش، قصبهٔ **ساری مازندران** بهشت نشان است. در علم انشاء و قواعد فنّ معما فیمابین صاحبان دانش از مشاهیر و در جمیع فنون شعری ماهر و بی‌نظیر است. در سنهٔ هزار و شصت و هفت به‌ولایت جنّت آیت **اصفهان** افتاده[9] مدّتی با موزونان آن دیار فیض آثار صحبت داشت. تا آنکه در سنهٔ هزار و هفتاد[10]، در هنگامی که[11] ابرش سبک رفتار عمرش موازی شصت مرحله از مراحل حیات طی[12] نموده بود، منشور زندگانیش به‌طغرای غرّای «کُلُّ مَنْ عَلَیْها فان»(۱) موشّح، گردیده واصل[13] جناب بارگاه حضرت عزّت شد[14]. مدفنش در قرب جوار شفیع المجرمین[15]، حضرت **بابا رکن‌الدین** در موضع مشهور **به‌تخت فولاد**. از جملهٔ نتایج افکارش این چند بیت است.

---

۱. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۲. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۳. بر، پا، مج (۱): درّ اشعار.
۴. پا: آبدارش.
۵. مج (۳): وابستهٔ (!).
۶. پا: تخلّص (!).
۷. بر، پا: شریف.
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): خواطر معاصر.
۹. بر، پا، مج (۱ و ۲)، افتاد و.
۱۰. بر، مج (۲ و ۳): در سنه ۱۰۷.
۱۱. همه دستنویس‌ها: در هنگام؛ قیاساً نگاشته آمد.
۱۲. مج (۲): مراحل طی.
۱۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): گردید واصل.
۱۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): شده.
۱۵. مج (۲): الحرمین (!).

---

۱) سورهٔ شریف ۵۵ (الرّحمان) آیهٔ مبارک (۲۶): «هر چه بر زمین است بسرآمدنی است» رک: کتاب حاضر ص ۲٦٠.

غزل[۱]:

اشک سرگشتهٔ من پای به‌دامان دارد ... ور نه از هر مژه‌ام راه به‌طوفان دارد
گریه را بس نکند تا که خموشش مکنید ... شمع دل سوخته‌ام، عادت طفلان دارد

وله:

پرده بردار زرخ تا همه بی‌تاب شوند ... چند از شرم تو یاقوت لبان آب شوند
عید منما کف گلگون به کسی، می‌ترسم ... بی‌قراران زحنا کشته چو سیماب شوند

وله

گر برد بار دگر عشرت سوی میخانه‌ام ... سرنهم در پای[۲] خم تا پر شود پیمانه‌ام
گاه‌می‌نالم‌چو‌چنگ، وگاه‌می‌سوزم‌چو‌عود ... یادگار دودمان بلبل و پروانه‌ام

وله:

بر مزارم خواهم از بعد هلاکم بگذرد ... گر زخونم نگذرد، باری ز خاکم بگذرد!

۷۵

[میرزا محمّدشریف اصفهانی][۳]

از جملهٔ[۴] شعراء که قامت قابلیّت ایشان به‌تشریف سخندانی مشرّف گشته، میرزا محمّد شریف ولد میرزا محمّدزمان اصفهانی است که هذالیوم از غریب خیالان زمان حضرت صاحبقرانی است. دیوان شریف ایشان قریب به‌بیست هزار بیت می‌شود. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است.

غزل[۵]:

ای دردکش باده حمد تو بیانها ... یک موج ز دریای ثنای تو زبانها
شمشاد قدانی که سر از سرو کشیدند ... درپای تو چون آب سپردند روانها
ازکوچهٔ هررگ‌به‌سرکوی‌تو راهی‌است ... وز داغ غمت، بر سر هر راه نشانها

---

۱. این عنوان در بر نیست.
۲. پا: بر پای.
۳. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳).
۴. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۵. این عنوان در بر نیست.

آنان که چو تیر از هدف چرخ گذشتند — در قبضهٔ حکم تو شکستند کمانها
آن جاکه عتاب تو، زکین چهره فروزد — چون نبض سقیم است ز بیم تو زبانها
از شوق بناگوش گل صبح فریبت — خورشید در آغوش برد شبنم جانها
در وصف تو تجرید چه گوید که زدهشت — معراج خیالان همه بستند زبانها

۷۶

میرزا محمّد شفیع[۱] [اصفهانی][۲]

از جملهٔ شعراء[۳] صاحب دیوان عصر حضرت صاحبقران[۴]، **میرزا محمّد شفیع** ولد **میرزا[۵] محمّد حسین اصفهانی** است، که هذالیوم آب و رنگ بخش گلزار[۶] همیشه بهار دانش است شعر را هموار می‌گوید. دیوان ایشان به‌نظر این ذرّهٔ احقر نرسیده که عدد ابیاتش را صریح تواند نوشت. نمودی از گلستان طبع نزاهت آمودش این چند بیت است.

غزل[۷]:

از خال آن به‌عقدهٔ مشکل چه مانده‌یی؟! — مانند نافه در گره[۸] دل چه مانده‌یی؟!
سر زد خط شعاعیش از مشرق عذار — ای زنگ غم بر آینهٔ دل چه مانده‌یی؟!
از دل به‌دیده نقل کن، این[۹] قطرهٔ سرشک — تبخال وار بر لب ساحل چه مانده‌یی؟!
ای گریه در گلوزچه گردیده‌یی گره — در نیم ره چو رهرو کاهل چه مانده‌یی؟!
یک گام بیشتر نبود قطع هر دوکون — چون نقش پا مقّید منزل چه مانده‌یی؟!
دنیا نمونه‌یی ز وجود عدم بود — پابست دل، به‌مهرهٔ این گل چه مانده‌یی؟!
سر رشتهٔ نفس مده از کف، غنیمت است — سالم چو غنچه در گره دل چه مانده‌یی؟!

۷۷

[مولانا تقیاء شوشتری متخلّص به‌الفت][۱۰]

از جملهٔ[۱۱] اتقیاء سخن آفرین که نور فروغ عشق ابد دوام ایشان به‌حسن پرخط و خال شاهد

---

۱. این عنوان در بر، متن مج (۳)، مل نیست.
۲. از ماست.
۳. مج (۳)، مل: دیگر از جمله.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): صاحبقرانی.
۵. مل: مرزامیرزا.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): گلذار.
۷. این عنوان در بر نیست.
۸. مل: گرهی.
۹. بر، مل: این.
۱۰. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۱۱. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.

کلام، الفت تمام گرفته، چراغ دودمان هنر پروری، دستور قواعد سخن گستری، خدّام **مولانا تقیاء الفت تخلّص**، ابن **شیخ داود شوشتری** است که به‌زور همّت فکرتش[1]، شاهد سخن بر صدر مسند عزّت نشسته و پاکیزگی نطق معجزبیانش فیمابین لفظ و معنی ابیات عقد الفت بسته.

مولد مشارٌالیه بلدهٔ طیّبهٔ منوّر مقدّس **مشهد امام ثامن** است. در اوایل حال در آن دیار فیض آثار سکنی داشته و از آنجا به‌حسب تقدیرات ربّانی در مبادی سنّ جوانی به‌ولایت **ساری مازندران** افتاده تأهل و توطّن اختیار نموده دیوان او به‌نظر این ذرّهٔ احقر نرسیده. ابیات او از پنجهزار متجاوز گفته می‌شود. در فنّ شاعری صاحب قدرت است. مآل حال آن تازه خیال خوش مقال آنکه در هنگامی[2] که اشهب عمرش موازی پنجاه مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود، در سنهٔ هزار و شصت و چهار در خطّهٔ **ساری** وفات یافته. مدفنش در قرب جوار مقرّب بارگاه حضرت رسول‌الله امامزاده **عبدالله** علیه‌السّلام است. از جملهٔ اشعار آبدارش این چند بیت است که زبانزد خامه اظهار شد[3]:

غزل[4]:

نـه مـهر دامـی و نـه التفـات صیّـادی — چه مرده‌یی دل از خـود رمـیده فریـادی

کمند ناله چه شـد گردبـاد آه کجـاست؟ — فتـاده‌ایـم بـه‌گـرداب عشـق، امـدادی!

وله:

از مـی‌گلگون دمـاغ شـاهد مینا تراست — صبح شد، وقت طلوع آفتاب خاور است

بی‌ادب پا بر سـر خـاکسـتر رنـدان مـنه — آتشی‌را که‌اعتباری هست، درخاکستراست

وله:

دو رنگی فـلک و جـور یـار بـاید دیـد — چه‌هـا ز کشـمکش روزگـار بـاید دیـد

نه مستی[5] و نه جنونی[6] نـه‌ذوق سرشـاری — مـرا بـه‌ایـن سروسـامان بهـار بـاید دیـد

وله:

نـقد دلم، تمـام عیـاری است در جـنون — طفلان هـزاربـار بـه‌سنگ مـحک زدنـد

---

۱. مج (۱): فکرش.

۲. همهٔ دستنویس‌ها: در هنگام؛ قیاساً نگاشته آمد.

۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): این چند بیت است.

۴. این عنوان در بر نیست.

۵. بر، پا، مج (۱): نه مستی و.

۶. مج (۲): نه مستی و نه جوانی؛ مل: نه منتی نه جنون؛ قیاساً نگاشته آمد.

ولە:

تـــا قیـــامت گـــل قربـــانگه مـــا رنگـــینست　　　خون ما خاک شد و، رنگ نـمی‌گردانـد

ولە:

در میـــان لب مـــیگون تـــو و تـــنگ شکـــر　　　کس چه داند شکر آبی است، که من می‌دانم

۷۸

[مولانا سالک تخلّص یزدی][۱]

از جملهٔ[۲] صاحب خیالان روشن ضمیر که از فروغ شعلهٔ مشعل تقدیر پـرتو نـوربخشی به‌مسلک تدبیر فکر بی‌نظیر ایشان افتاده، سالک طریق هنگامه افروزان بزم سخنوری شده‌اند، مدّاح آل جناب احمدی، پیرو دین مبین محمّدی[۳] حضرت **مولانا**[۴] **سالک تخلّص** یزدی است که به‌مدد شعلهٔ بیان زبانه کش، از گرم روان کوه طور شکوه خطّهٔ دانش است.

مولد شریف خدّام کمالات دستگاهی، بلدهٔ مبارکهٔ یزد است.

دیوان آن دانش پناه به‌نظر محرّر اوراق نرسیده[۵] ابیات او از پنجهزار متجاوز، برالسـنهٔ سخن‌وران سایر و دایر است. از جملهٔ اشعارش این دو بیت است[۶]:

از بسکه کـردەام ز غـم آشـفته نـالها　　　چون زلف دلبران شده شـاخ غـزالهـا

وله:

مـــی‌سرایـــد بـــا زبـــان نـــاله در پـــهلو دلم

کز غمت یک‌مشت چاکم[۷] همچوزنگ‌حیدری(۱)

---

۱. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳).　　۲. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.

۳. بر، پا: پیروی این محمّدی.

۴. پس از این کلمه در مل جای یک دو کلمه بیاض مانده است.

۵. مل: نرسید.　　۶. پا، مج (۱ و ۲): این دو بیت است بیت.

۷. بر، پا، مج (۱ و ۲): خاکم.

---

۱) زنگ حیدری: زنگ کلانی که قلندران بر کمر بندند. ملاّ سالک قزوینی سرود:

حیدر صفدر، علی بن‌ابیطالب کـه هست　　　در میان قنبرش گردون چـو زنگ حـیدری

۷۹

[ابوالمحسن][1]

از جمله[2] متکلمین که به‌موجب آیهٔ وافی هدایهٔ «انَّ اللهَ لایَضیعُ أجْرَ ٱلمُحْسنین»(۱) نقد نفس سلیم را در کورهٔ آتش ریاضت از غل و غش شوائب ضلالت و معایب جهالت معرّا و مبّرا نموده به‌دستیاری همّت فکرت به‌قدر طاقت بشریّت اکتساب کمالات صوری و معنوی فرموده‌اند. و به‌معاونت فطرت سلیم زنگ کلفت از مرآت نگارستان خواطر جهانگشایان هفت اقلیم زدوده‌اند. طالب خطاب مستطاب کلیمی[3]، حضرت شیخ الشیوخ **شیخ ابوالمحسن** خلف **مولانا محمّدحسین سلیمی**[4] است. رحمه[5]الله که به‌حسن تقریر از **اخطل و جریر** تاج فصاحت و خراج بلاغت گرفته. مشارٌالیه از فضلاء عصر صاحبقرانی شمرده می‌شود. چون گاهی طبع شریف ایشان به‌گفتن اشعار عربی و فارسی از قصیده و غزل و مثنوی و غیرهم راغب بوده، و آنچه[6] به‌خاطر فیض مظاهر گروه بلند شکوه دانش رسد، شعر را رنگین می‌گفته‌اند، مشهور است که در حینی[7] که خطّهٔ دلگشای **فرح‌آباد اشرف** مخیّم سرادقات جاه و جلال نوّاب کامیاب صاحبقران خطاب بوده، خدّام شیخ مذکور مثنویی[8] در مدح پادشاه مرتضوی پناه گفته و تعریف **همایون تپه** که[9] از ابنیهٔ عالیه و از تصرّفات رصد بند دانش این انتخاب دیوان آفرینش است، ضمیمه ساخته‌گوشزد[10] اولیاء دولت روز افزون نمود و[11] از این سبب فراخور استعداد از خزانهٔ عامره جلدو(۲) و جایزه یافت. لهذا اسم شریف معظّمٌالیه را در سلک ارباب سخن گستری[12] به‌رشتهٔ تحریر کشید. دیوان آن بیت‌الغزل مجموعهٔ دانش منشی به‌نظر این ذرّهٔ احقر نرسیده ولیکن اشعار آبدار ایشان را پنجهزار متجاوز شنیده عاقبت

---

۱. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳).
۲. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.
۳. پا: کلیم.
۴. بر: مولانا حسین سلمی؛ پا، مج (۱ و ۲ و ۳): مولانا محمّدحسین سلمی.
۵. بر، پا، مج (۲ و ۳)، مل: رحمة.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): بوده از آنچه.
۷. مج (۳)، مل: در حین.
۸. همهٔ دستنویس‌ها: مثنوی؛ قیاساً نگاشته آمد.
۹. بر، پا، مج (۱ و ۲): همایون که.
۱۰. مج (۳)، مل: گوش زدی.
۱۱. مج (۳): نموده و.
۱۲. مج (۳)، مل: گستری.

---

۱) سورهٔ شریف توبه (۹) آیهٔ مبارک (۱۲۰).
۲) رک: کتاب حاضر ص ۷۰ حاشیهٔ ۲.

حال آن صاحب کمال آنکه در عین سنّ شباب در سنهٔ هزار و هفتاد و پنج هجری به‌جناب وهّاب بی‌منت واصل شد مدفنش[۱] در بلدهٔ ساری در قرب جوار حضرت امامزاده یحیی مشهور به‌سلسله است. از جملهٔ مثنوی مذکور و ابیات آن مرحوم مغفور این چند بیت است که زبانزد خامهٔ اظهار می‌شود[۲].

[در تعریف همایون تپه گوید][۳]

نگردد چشم کس از سیر او سیر — غلام شال پوش[۴] اوست کشمیر

یکی دریاچه بر دورش محیط است — که آبش از صفا آب بسیط است

بود زیبا عروس روگشاده — ز آب آینه بر دامن نهاده

ز عکس گل، چو گل آنجا زندجوش — شود دریاچه سرتاسر[۵] شفق پوش

غزل[۶]:

عبث[۷] زحمت مکش زاهد، مخوان افسون خیالست این

من و ترک تمنّای خیال او محالست این!

نه سردانم نه پا، نه دل، نه دین، نه صبر و، نه طاقت

نمی‌پرسی، نمی‌بینی، نمی‌گویی، چه حالست این؟!

زبیم شعله خویی گرد کویت کس نمی‌گردد

تو کافر ماجرا بی‌رحم پنداری کمالست این[۸]؟!!

۸۰

خواجه محمّدقاسم[۹] [اصفهانی متخلّص به‌نقّاش][۱۰]

از جملهٔ[۱۱] نقّاشان رنگین گفتار اسلیمی رفتار که هرچند خامهٔ خوشخرام ترجمهٔ عزم ایشان از روی شتاب به‌پای پرپیچ و تاب خیال در عرصهٔ پست و بلند سواد صفحهٔ مقال دویده، به‌قدر

---

۱. بر: در سنهٔ ۱۰۸ وفات یافت مدفنش؛ پا، مج (۲): در سنهٔ ۱۰۸ به‌جناب وهاب بیمنت واصل شد مدفنش.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): این چند بیت است.
۳. این عنوان در بر نیست.
۴. مج (۳): سال بوش.
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): سرتاپا.
۶. این عنوان در بر، پا، مج (۱ و ۲) نیست.
۷. بر: عیسی (!).
۸. این سه بیت در پا، خط خوردگی محو شده است؛ بعد از این در مل درحدود سه سطر بیاض مانده است.
۹. این عنوان در بر، مج (۳)، مل، نیست.
۱۰. از ماست.
۱۱. مج (۳)، مل: دیگر از جمله.

یکسر موآفت[1] پریشان رقمی ندیده. خدّام وحیدالزمانی، فریدالدّورانی، **خواجه محمّدقاسم نقّاش تخلّص اصفهانی** است که استاد[2] رنگ‌آمیز طبعش آب طراوت سبزهٔ معنی در صدف شنجر فی‌لاله سخن چکانیده بر عارض خوبرویان بهارستان لفظ می‌پردازد که اگر قطعه‌یی از آنها در عالم هواداریها به‌دست نقّاشان بدایع‌نگار ملک انشا افتد، به‌رسم تحفه به‌شاهدان تا راه خیال بساتین اقلیم کمال برند. مشارٌالیه از نیکان روزگار و در فنّ شاعری صاحب اشتهار است. در سنهٔ هزار و هفتاد در[3] بلدهٔ دارالسلطنهٔ **اصفهان** دعوت ملک منّان را[4] لبّیک اجابت گفت. مدفنش در[5] قبرستان **تخت فولاد** در جنب مزار فایض الانوار حضرت **باباركن‌الدین** است. شرذمه‌یی[6] از اشعار رنگین آن آب و رنگ‌بخش گلزار[7] سخن این چند بیت است:

غزل[8]:

مطلعی[9] هرگه که خواهم یاد از آن ابرو دهد
چون کمان یک حلقه گردم، تا دو مصرع رو دهد

وله:

ز بس خلق جهان حیران آن حسن نظر تابند
همه چون صورت دیوار، بیدارند[10] و در خوابند

وله:

جهان را سیل خونش معدن یاقوت می‌سازد
اگر سر پنجهٔ موری بیفشارد دل ما را

وله:

دل من از برای گل رخان کاشانه می‌سازد
فرنگی خیر هرگه می‌کند، بتخانه می‌سازد

---

۱. بر، مج (۲): یکسر موافقت.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): تخلّص است که اصفهانی است و استاد.
۳. بر، مج (۳): در سنه ۱۰۷.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): دعوت حق را.
۵. پا: گفت در قبرستان.
٦. مج (۳)، مل: بابا رکن‌الدین شرذمه‌ای.
۷. بر، پا، مج (۱ و ۲): گلذار (!).
۸. این عنوان در بر، پا، مج (۱ و ۲) نیست.
۹. مج (۳)، مل: مطلع.
۱۰. بر، پا، مج (۱ و ۲): پندارند (!).

درون آب و آتش رفتم و، ذکر ترا جستم
سفر خاک سیه را سبحهٔ صددانه می‌سازد[۱]

۸۱

[آقا محمّد امین اصفهانی متخلّص به‌فایق][۲]

از جمله[۳] امناء دارالملک سخن که به‌همّت شوق دانش کامران دیار سخن گستری شده‌اند، حضرت **آقامحمّد امین اصفهانی** است. که هذالیوم عصر غنچه‌های نوشکفته گلستان طبعش جهانگیر است. مشارٌالیه خلف **آقاشاه ولی** است. تخلّص او در فنّ شاعری **فایق** است. واز راه شاعری تفّوق تمام براقران و امثال خویش دارد. هرگز به‌قدم شاعری در مدّت العمر باعث تصدیع اکابر و اعیان نشده و به‌موجب کلام «الشّهرةُ آفة» در پی[۴] شهرت نام نبوده و همیشه به‌مضمون «**الخمول راحة**» عمل نموده. ابیات ایشان از هشت هزار متجاوز است. در این ولا که سنهٔ هزار و هفتاد و شش هجری است، نتایج افکار خود را مدوّن می‌سازند. سنّ شریف ایشان در عقد چهل است. نمودی از گلزار[۵] طبع نظافت آمودش این چند گل است، که محرّر اوراق از آن گلستان چیده:

غزل[۶]:

سر راحت نمی‌بینم، تن غم پرور خود را
چو شاخ گل در این گلشن به کف دارم سر خود را

وله:

هوادام است بر مرغی که[۷] شوق بال‌وپر دارد   قفس را بشکنی گر بشکنی[۸] بال و پرخود را
ازآن مطلب‌که من سرگرم شوقم باز می‌مانم   اگر با برق بینم همعنان خاکستر خود را

۸۲

[مولانا مظفرکوه بنانی کرمانی متخلّص به‌قانعی][۹]

از جملهٔ[۱۰] شیرین کلامان دارالملک خسرو فکر، **مولانا مظفر** ولد **ملا شهاب الدین کوه**

---

۱. پس از این در مل جای دو سطر بیاض مانده است.
۲. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳) است.
۳. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۴. بر، پا، مج (۲): کلام الشّهرة در پی.
۵. بر، پا، مج (۱): گلذار (!).
۶. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
۷. مج (۳)، مل: مرغ.
۸. بر، پا، مج (۲): گر نشکنی (!).
۹. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳) است.
۱۰. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.

بنانی کرمانی است. بیانش فرهادی است که به‌همّت خسرو نطق صورت شیرین[1] کلام معنی را از[2] دل کوه بیستون شکوه اندیشه ابراز[3] نموده و خیالش کاروانی است که عزیز مصر لفظ را، از تنگنای چاه کنعان نطق، به‌هدایت بخت ارجمند اطلاق فرموده.

تخلّص مومیٌ‌الیه درفنّ شاعری که شمّه‌یی ازکمالات اوست، قانعی بوده، در[4] مثنوی‌گویی ثانی ندارد. کتاب یوسف و زلیخا و نسخهٔ ساقی نامهٔ او از[5] پانزده هزار بیت متجاوز است. در سنهٔ هزار و هفتاد و یک متوفی[6] شده. مدفنش در ارض مقدّس منوّر مطهّر[7] مشهد امام ثامن. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است:[8]

* * *

۸۳
[علی خان بیگ متخلّص به‌موجی][9]

از جملهٔ[10] سیّاحان دریای بی‌پایان سخن که کشتی اندیشهٔ ایشان از طوفان تندباد چهارموج جهالت جسته و از اشتلم جذر و مدّ شدّت و ضعف بلند و پست جهان بی‌دانشی و غفلت رسته، خدّام علیخان بیگ موجی تخلّص است که در بحر موّاج[11] اندیشه تخته‌پارهٔ نجات به‌دست همّتش افتاده، به‌هدایت الیاس خرد به‌ساحل دریای مقصد رسیده است. مشارٌالیه از جمله مدّاحان آستان آسمان توأمان حضرت صاحبقران و در سلک غلامان منتظم بود. نشو و نما در اردوی معلّی یافته. در شعر او رطب و یابس(۱) هست. در سنهٔ هزار و شصت[12] درهنگامی[13] که چمن دلگشای بسطام مضرب خیام عساکر نصرت مآثر خدیو قلمرو صاحبقرانی بود،

---

۱. پا: نطق شیرین.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): کلام از.
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): شکوه ابراز.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): و در.
۵. مج (۳)، مل: ساقی‌نامه از.
۶. بر، پا، مج (۲ و ۳)، مل: متوفا.
۷. مج (۳)، مل: مطهّره.
۸. بعد از این در مج (۳) به‌اندازه سه سطر و در مل به‌اندازهٔ پنج سطر بیاض مانده است. ـ پس از این در مج (۳)، مل: احوال میر منصور سمنانی متخلّص به‌عاشق که در (ص ۱۲۱ کتاب حاضر) پیش از این گذشت به‌تکرار آمده است.
۹. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳).
۱۰. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.
۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): بحر امواج (!).
۱۲. بر، مج (۳): در سنه ۱۰۶ (!).
۱۳. مج (۳)، مل: در هنگام.

---

۱) یابس: خشک. رطب و یابس به‌هم‌بافتن: سخنان درهم برهم و بی‌معنی گفتن. فرهنگ معین.

زورق حیاتش در آن مکان غریق گرداب فنا شد. مدفنش در آن خطّه در قرب جوار مزار فایض الانوار خسرو ملک نیکنامی حضرت شیخ بایزید بسطامی است رحمه[۱]الله از جمله درر[۲] اشعار آبدارش این چند بیت است که خامهٔ صداقت شمامه به‌تحریر آن مبادرت جسته:

غزل[۳]:

آن روز که مهر تو ز هر ذرّه[۴] عیان گشت / عشق آمد و بر آینه‌ام جوهر جان گشت

تا حسن به‌تاراج گریبان دلم تاخت / صدچاک سراسر رو[۵] هر تار فغان گشت

تا مژده تشریف تو آیین چمن شد / گلزار به‌پابوس تو چون رنگ[۶] روان گشت

هر مو به‌تن حسرت لب تشنهٔ شوقم / از جوش تماشای تو چشم[۷] نگران گشت

تانکهت خطّ تو صبا برد به‌گلشن / گلزار[۸] مزلّف شد و گل مشک فشان گشت

انجام من و عشق تو ای قبلهٔ موجی / از جوهر آئینه آغاز[۹](۱) عنان گشت

وله:

ما که مست از می سرشار نیاز آمده‌ایم / تا در[۱۰] حسن به‌دریوزهٔ ناز آمده‌ایم

بهر نظّارهٔ شمع گل رخسار کسی / همچو پروانه به پرواز گداز آمده‌ایم

تا به‌معراج شهادتگه فتراک از شوق[۱۱] / سر[۱۲] تسلیم به‌کف بهر نماز آمده‌ایم

به‌تماشای تو ای قبلهٔ ارباب نظر / همچو آیینه به‌صیقل‌گه راز آمده‌ایم

وله:

بی‌یاد تو می نمی‌زند جوش / گشتیم شرابخانه ها را[۱۳]

---

۱. بر، پا، مج (۲ و ۳)، مل: رحمة.
۲. بر، پا، مج (۲): درّ (با تشدید را).
۳. این عنوان در بر نیست.
۴. بر، پا: زره.
۵. بر، مج (۱ و ۲): ره.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲):گلذار:گلذار به‌پابوس تو چون ریگ.
۷. بر، پا؛ مج (۲): چشمم (!).
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲):گلذار.
۹. بر، پا، مج (۱ و ۲): آغاز.
۱۰. مل: دری.
۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): ز شوق؛ مل: طراک ر ارشوق (؟!).
۱۲. مج (۳)، مل: سری.
۱۳. در مج (۳)، مل پس از این احوال حاجی شاه باقر کاشانی به‌تکرار آمده است و مفید معنی تازه‌یی نیست.

---

۱) آغاز: بر وزن ناچار، چیز نم کشیده و به‌گل آمیخته. آنندراج

۸۴

[میرزا هادی کاشانی][۱]

ازجملهٔ[۲] سخنوران بی‌نظیرکه عطرگل کلام ایشان،نکهت افزای دماغ خواطر[۳] برنا و پیراست، شاعر ماهر **میرزا هادی** خلف **میرمحمّد طاهر** است که هذالیوم در بلدهٔ **کاشان** از مدّاحان نواب کامیاب صاحبقرانی[۴] است. محرّر اوراق به‌خدمت ایشان رسیده و اشعار رنگین از تلامذهٔ خدّام شنیده. سنّ شریف آن میربی‌نظیر[۵] هذالیوم در عقد **چهل و پنج** است. از جملهٔ ابیات مشارٌالیه این چند بیت است که قلم بدیع رقم به‌تحریر آن مبادرت جسته[۶].

غزل[۷]:

برد مهر عارضت ز آیینهٔ دل زنگ را　　　ریخت یاقوت لبت، بر خاک خون رنگ را

وله:

صاحبان فیض کی بینند روی احتیاج؟　　　هرگز از گوهر نگردد کیسهٔ دریا تهی!

وله:

در جنب رحمتش چه نماید گناه خلق؟　　　یک مشت خاک، گل بکند آب بحر را!

۸۵

[مولانا قاسم علی همدانی متخلّص به‌زائر][۸]

از جمله[۹] صواحب طبایع سنجیده و موزونان[۱۰] بلند خیال پسندیده؛ خدّام **مولانا قاسم علی زایر تخلّص** است که به‌حسن گفتار اشتهار تمام دارد. مشارٌالیه خلف **حاجی امیدعلی همدانی** است. اکثر اوقات آن حمیده صفات صرف سیاحت شده و با صاحب کمالان هر دیار صحبت داشته و از قرار واقع فنون شعری را به‌تصرّف دانش خویش درآورده. ابیاتش همگی رنگین و بهجت‌بخش است. دیوان او از آنچه به‌نظر رسیده از سه‌هزار بیت متجاوز است. نمودی از گلزار[۱۱] فکر لطافت[۱۲] آمودش[۱۳] این چند بیت است که قلم دو زبان به‌تحریر آن

---

۱. عنوان از ما و حواشی بر و مج (۳).
۲. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۳. مج (۱): خاطر.
۴. مل: صاحبقران.
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): آن بی‌نظیر.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): این چند بیت است.
۷. این عنوان در بر نیست.
۸. عنوان از ما و حواشی بر و مج (۳).
۹. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۱۰. بر، پا، مج (۱ و ۲): موزون.
۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): گلذار.
۱۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): نظارت.
۱۳. مج (۱): نظارت آموزش (!).

مبادرت جسته:

غزل[۱]:

از بسکه رخت را عرق شرم حجابست عکس تو در آیینه، چو گل در ته آبست

مستانه به‌رقص آید و هشیار بسوزد در ساغر پروانه ندانم چه شرابست؟!

وله:

سیل راگو زحمت مشت[۲] غبار مامکش قطرهٔ اشک مرا دریا به‌دریا می‌برد

۸۶

[مرتضی قلی بیگ اصفهانی][۳]

از جمله[۴] نازک خیالان صاحب آوازه و نام که به‌عنایت ملک علّام مدام به‌خوبی نظام کلام در میان کافّهٔ انام شهیر ایّامند، خدّام **مرتضی قلی بیگ** والد **القاس بیگ غلام** است که اشعار بلاغت دثارش هذالیوم در بلاد ایران بر زبانها سایر و دایر است. مشارٌالیه از خانه‌زادان حضرت صاحبقران و مولدش دارالسلطنهٔ اصفهان است. سنّ شریفش دراین ولاکه هزارو هفتاد و شش هجری است، در عقد[۵] شصت می‌تواند بود. از جملهٔ نتایج افکارش این چند بیت است که زبانزد خامهٔ اظهار می‌شود[۶].

غزل[۷]:

به‌سوی خانه چو آن‌شوخ نو رسیده رود قرار و صبر ز دلهای آرمیده رود

چو دال بر سر دولت نشیند آن سالک که راه فقر و فنا چون الف جریده رود

زنم به‌مردمک چشم خویشتن مسمار اگر خیال تو بیرون ز راه دیده رود[۸]

ز چاکران قدیمت، پیاده‌یی است فلک که در رکاب تو با قامت خمیده رود

کجا رواست که از پا فتاده مهجوری می وصال تو یک جرعه ناچشیده رود

شود سوار چو آن تند خو به‌عزم شکار اجل به‌کالبد آهوی رمیده رود

---

۱. این عنوان در بر نیست.

۲. بر، پا، مج (۲): زحمت قلب (!)؛ مج (۱): زحمت نصب (!).

۳. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳).

۴. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.

۵. بر: که سنه ۱۰۷۶ در عقد.

۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): این چند بیت است.

۷. این عنوان در بر نیست.

۸. این بیت در بر، پا، مج (۱ و ۲) نیست.

به‌بحر عشق چو کشتی کسی تواند شد   که پشت داده به‌طوفان و آرمیده[۱] رود

۸۷

[مرتضی قلی‌بیگ][۲]

دیگر از جمله[۳] شعراء شیرین گفتار، که شربت لیموی کلامش چاشنی بخش ذائقه تلخکامان[۴] است خدّام مرتضی قلی بیگ خلف ذوالفقار بیگ غلام است که[۵] هذالیوم در سلک عملهٔ شربتخانهٔ نوّاب همایون انتظام دارد، شکر پاره‌یی از قندگفتارش این چند بیت است.

غزل[۶]:

امشب که بی‌لعل لبت، لب بر لب ساغر زدم   آتش به‌جان افروختم، برزخم‌دل‌خنجر زدم

آزاد بودم در قفس، تا بال پروازم نبود   زنجیر شد دامم به‌پا، تا پر به‌یکدیگر زدم

۸۸

[مولانا محمّد مقیم نیشابوری متخلّص به‌فوجی][۷]

از جملهٔ[۸] بی‌نظیران کشور سخنوری که سپاه ابیات رنگین ایشان در برابر کلمات معجز آیات سپهسالاران ممالک سخن فوج فوج[۹]، صف کشیده[۱۰]   و در میان عسکر آرایان خطّهٔ مقال به‌قید بلند خیالی علم گردیده، **مولانا محمّد مقیم فوجی تخلّص نیشابوری** است که فیمابین اقران و امثال به‌خوبی مقال و بسیاری کمال شهرت عظیم یافته و کمیت خوشخرام فکرش به‌تقویت چابک سواری اندیشه در عرصهٔ خیال همیشه به‌جانب منزل مقصد شتافته. مولد و مکان نشو و نمای مشارٌالیه ولایت **نیشابور** و خلف ارشد **مولانا قیدی** است. اشعار او از ده هزار متجاوز است. در سنهٔ هزار و   .   بعد از[۱۱] آنکه سنّ شریفش[۱۲] به‌عقد چهل و دو رسیده بود، او را سفر **مکّهٔ** معظّمه روی داده بعد از اداء مناسک حج وفات

---

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌طوفان آرمیده.
۲. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۳. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): تلخکام.
۵. پا: غلام‌که .
۶. این عنوان در بر نیست.
۷. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۳) است.
۸. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.
۹. بر، پا، مج (۲): فوج فوج تخلّص (!)؛ مج (۱): فوج فوج تخلّص کشیده (!).
۱۰. در مج (۳)، مل: پس ازاین جای دو سه کلمه بیاض مانده است.
۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): متجاوز است بعد از.
۱۲. مج (۱): شریف.

یافته. مدفنش[۱] نمودی[۲] از گلزار[۳] طبعش این چند بیت است که نوشته می‌شود.

غزل[۴]:

ای جهان را از جمال خویش بینا[۵] ساخته / خاک را آیینهٔ رخسار زیبا ساخته
ماه تا ماهی تجلّی کرده نور حسن تو / ذرّه تا خورشید را این سرمه بینا ساخته
نشأهٔ یک ساغر و کیفیّت یک باده را / حسن یوسف کرده و عشق زلیخا ساخته
مشت خاکی دست صُنعت از زمین برداشته / جسم آدم کرده و ترکیب حوا ساخته
لطف بی‌اندازه و احسان[۶] بی‌پایان تو / خضر را خضر ومسیحا را مسیحا ساخته

۸۹

[میرزا ابوالحسن نیشابوری متخلّص به‌بیگانه][۷]

از جملهٔ[۸] بلند خیالان تازه مقال، که به‌موجب عنایت ملک متعال، جوهر خرد را از سجن سجّین جهالت رهانیده به‌امداد زور بازوی فطرت خود را به‌مرتبهٔ اعلی علّیین فطنت رسانیده‌اند، کلانتر ارباب سخن، حضرت میرزا[۹] ابوالحسن است که درکشور عبادت‌گستری به‌تقویت همّت سخنوری منشیان دیوان عظیم‌الشأن دانش را طفل ابجد خوان مکتب کمال خوانده و خسرو طبع والای شیرین ادایش گلگون موزون حرکات معنی را به‌چندین رنگ بردم شمشیر تقریر دوانده حضرت میرزای مذکور پور میرزا محمّد تقی کلانتر ملک نیشابور است. در فنون شاعری تخلّص آن فرزانهٔ یگانه بیگانه است. هذالیوم در خطّهٔ نیشابور به‌امر کلانتری قیام و به‌انتشار کمالات صوری و معنوی اقدام دارد. دیوان شعر آن بزرگ انجمن سخن در این ولا که سنّ شریف ایشان از چهل متجاوز از[۱۰] هفت هزار بیت متجاوز است. نمودی از گلستان فکر حضرت میرزایی این چند بیت است:

غزل[۱۱]:

بر شیشهٔ دل خورد ز بیداد تو سنگی / هر پارهٔ این شیشه صدا کرد به‌رنگی

---

۱. در مج (۳)، مل پس از این جای یک دو کلمه بیاض مانده است.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): یافته نمودی.
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): گلذار (!).
۴. این عنوان در بر، پا نیست.
۵. مج (۱ و ۲): مینا (!).
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): بی‌اندازه را احسان.
۷. عنوان از ما و حواشی، بر، مج (۳).
۸. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۹. بر، پا، مج (۱ و ۲): سخن میرزا.
۱۰. بر، پا، مج (۱ و ۲). از چهل متجاوز است.
۱۱. این عنوان در بر، پا، مج (۱ و ۲)، مل نیست.

خوبان همه برگشته پیکان تو داغند — دارد هوس تیر تو هر شاخ خدنگی

به‌سر داغ جنون راگردش سیّاره پندارم — طلوع صبح را جیب قبای پاره پندارم
در آغوش ملامت نازپرور طفل بدخویم — فلک هرطور گردد، جنبش گهواره پندارم

ولهُ:

غنچهٔ[1] پیکان تیرش، عقدهٔ دل واکند — شصت او زهگیر ققنس(۱) راگل رعنا کند

۹۰

[مولانا حاجی محمّد قندهاری متخلّص به‌واصب][2]

از جمله[3] حسن اطواران دارالقرار خوش گفتاری به‌سالک مسلک[4] همواری، **مولانا حاجی محمّد واصب** تخلّص **قندهاری** است که به‌عنایت کامل واهب هر مواهب[5] در تکیهٔ قزاق روشان مفرد کیش، طریق ابدالان خیراندیش اختیار نموده و بر مسند گوشه گیری به‌جمعیّت بی‌برگی در زاویهٔ تنهایی غنوده. مومیٌ‌الیه خلف علاءالله داد و در فنون شاعری ماهر و استاد و ابیات مدوّن او از پنجهزار بیت زیاد است. مولد آن سخنور درویش نهاد ولایت **قندهار** است. تحصیل شرذمه‌یی[6] ازکمالات اهل حال به‌قدر مایهٔ استعداد او را در سایر بلاد روزی گردیده ورسیده بدانچه رسیده.

بعد از آنکه لوای ترک و تجرید[7] برافراخته بود، و از ناصیهٔ اعمال و اطوار آن درویش محمّدی کیش ظاهر می‌نمود؛ اولیاء دولت شاهی تکیه‌داری **تکیهٔ عباسی**[8] راکه واقع است در بلدهٔ **لاهیجان** به‌اهتمام او مفوّض فرمودند و از[9] خزانهٔ عامرهٔ احسان[10] خاقان رضوان مکان مبلغی[11] در وجه معیشت او مقرّر نمودند[12]. مدّتها در آن دیارکامران ملک فراغت و با

---

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): عقدهٔ.
۲. عنوان از ما و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۳. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): سالک و طریق.
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): کامل هر مواهب.
٦. بر، پا، مج (۱ و ۲): شمّه.
۷. مج (۳): ترک تجرید.
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): دولت شاهی تکیه‌داری عباسی.
۹. بر، پا، مج (۱ و ۲): مفوّض شده از.
۱۰. بر، پا، مج (۱ و ۲): عامره و احسان.
۱۱. مج (۳): مل: مبلغ.
۱۲. پا: شد

---

۱) ظاهراً در اینجا به‌معنی آلت موسیقی است.

درویشان صاحب معرفت هم‌صحبت بود. تا آنکه در سنهٔ هزار و شصت و نه[1] به‌امر ملک و دود به‌اجل موعود درگذشت . از جملهٔ اشعارش این چند بیت است که خامه حقیقت ترجمه به‌تحریر آن مبادرت جسته[2]:

غزل[3]:

بلند بسته قضا طاق ابروان ترا کشیده بر فلک از سرکشی کمال ترا

وله:

با یکدمی[4] به‌زیر فلک ساز عیش کن فرصت کمست خیمه نشین حباب را

وله:

در کام اهل ذائقه شیرین نمی‌شوی تا نشکنی به‌رنگ عسل شأن خویش را

وله:

زگلهای چمن نرگس نشان زادگی دارد که در سر نشأه‌یی از ساغر افتادگی دارد

وله:

به‌چمن رفتم وچون گل نفس گوش شدم بلبل ازگل گله‌ها[5] کرد که مدهوش شدم

وله:

وصف دهان تنگش سربسته می‌نویسیم اوصاف ابروانش، پیوسته می‌نویسیم

۹۱

[رضی‌الدین محمّد رضوی متخلّص به‌دانش][6]

از جمله[7] هوشمندان[8] فصیح البیان زمن که به‌زور بازوی همّت در دارالعیار[9] خطّهٔ دانش به‌عیارگیری طلای فطرت سلیم سخن کوشیده[10] و قامت قابلیّت او به‌عنایت بخشندهٔ بی‌منّت فیمابین ارباب فطنت خلعت شهرت[11] پوشیده. سالک شرع شریف نبوی حضرت میرزا رضی‌الدین محمّد رضوی است که ثمین ثمر[12] نخلستان مقالاتش موافق خواهش سایران

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): در سنهٔ هزار و هفتاد و یک. ۲. پا: از جمله اشعارش این چند بیت است.
۳. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل: نیست. ۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): تا یکدمی.
۵. بر، پا، مج (۲): گله‌یی. ۶. عنوان از ماست و حواشی بر، مج (۳).
۷. مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر از جمله. ۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): دانشمندان.
۹. بر، پا، مج (۱ و ۲): دارالعباد. ۱۰. بر ، پا، مج (۱ و ۲): کشیده.
۱۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): فطنت فلسفه شهرت. ۱۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): که بیمن (!).

بوستان خیال به کمال رسیده و شاخ نبات ابیات رنگین آیاتش، شهد بخش ذایقهٔ تلخکامان عصر حال گردیده. مشارٌالیه خلف ارجمند میرزا ابو تراب فطرت تخلّص است. مولد و مکان نشو و نمای آن میرزای دانش‌منش، مشهد مقدّس. اشعار رنگین بسیار دارد. ابیات او و در این ولا که سنّ شریفش در عقد هفتاد است از[۱] هزار زیاد است. هذالیوم که[۲] سنهٔ هزار و هفتاد و شش هجری است، در بلدهٔ[۳] طیّبهٔ مشهد[۴] سکنی دارد. از جملهٔ اشعارش این چند بیت است:

غزل[۵]:

نوبهار آمد که ابر تر چمن پرور شود — نکهت گل، مایه شور جنون در سر شود
تاک را سیراب کن ای ابر نیسان در بهار — قطره تا می می‌تواند شد، چرا گوهر شود؟!
ما به‌ذوق گریه مستی درین بزم آمدیم — می بده ساقی به‌قدر آنکه چشمم تر شود
نالهٔ مرغ چمن در پردهٔ برگ گل است — بی‌دماغم، کاش زین یک پرده نازکتر شود
موج آب زندگی برق سرابی[۶] بیش نیست — پامنه از راه بیرون، خضر اگر رهبر شود

راز پوشیدن نشاید، دانش، از رسوای عشق
در میان انجمن پروانه خاکستر شود

وله:

نکهت ساغر دماغ افروز چون بوی گل است
پرتو مهتاب بی‌می، گرد بر روی گل است
تند خوییهای او از بی‌قراری‌های ماست
بال بلبل دامنی بر آتش خوی گل است
گل فشانیهای مطرب بزم را گلزار ساخت
پیش می‌خواران دو تار ساز یک جوی گل است

---

۱. از این پس در مل جای یک دو کلمه بیاض مانده است.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): اشعار رنگین بسیار دارد هذالیوم که.
۳. بر، مج (۲): سنه ۱۰۷٦ در بلدهٔ.
۴. مج (۳): مشهد مقدّس.
۵. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
٦. بر، پا، مج (۲)، مل: سراب؛ مج (۱): شراب، مج (۳): سرآب؛ قیاساً نگاشته آمد.

گرم خونان آب اگر[1] دارند، بـا هـم مـی‌خورند
در چـمن جـای نهـال تـاک، پـهلوی گـل است

دانش از مـا فـرق بسیـار است تـا مـرغ چـمن
مـا ثنـا خـوان قـدح بـلبل دعـاگـوی گـل است

۹۲

[میرزا منصور کاخکی هراتی][2]

از جملهٔ[3] سادات رفیع‌الدرجات[4] کسی که زبان بیان را به‌تذکار مقالات حلاوت آیات لذّت لطافت آب نبات بخشیده و از جام جهان نمـای مـیکدهٔ حیـات شـراب نـاب کمـالات را منصوروار چشیده و صیت شهرت گفتگویش مانند باد صبا به‌همه جا رسیده و در سلک ناظمان کشور کمال منتظم گردیده میرزای بلند خیال حمیده صفات، میرزا منصور کـلانتر ولایت فردوس آیت[5] هرات است. که به‌صفاء ذهن سلیم و ذکاء طبع مستقیم، از سایر شعراء غرّاء زمان صاحبقران انتشار فـراوان داشت. و در فـن سـخنوری لوای انّمـای انـا و لا غـیری می‌افراشت. شمّه‌یی از کیفیّت احوالش آنکه چون در اوان جوانی که در معنی فصل بهار عالم زندگانی است، در مرآت شعور مشاهده نموده بود، که سرمایهٔ حیات و پـیرایـهٔ اوقـات را به‌مشاغل بی‌حاصل که مقدّمة‌الجیش آفات و عاهات(۱) است، صرف نمودن، حالی است از حلیهٔ خرد دور؛ لهذا پیوسته طالب کمالات صوری و معنوی گردیده منشی[6] طبع مستقیمش به‌انشاء اشعار فصاحت آثار می‌پرداخت واز غایت درستی اندیشه چهرهٔ شواهد سخن را به‌آب و رنگ غازهٔ معانی تازه می‌ساخت. مشارٌالیه خلف خواجه محمّد تقی کاخکی است. مدّتها در دارالسلطنهٔ مذکور به‌خدمت کلانتری قیام داشت. صاحب چند هزار بیت است. در سنهٔ هزار و هفتاد و سه او را زیارت کعبهٔ معظّمه و مدینهٔ مشرّفه و ائمّهٔ معصومین دست داده بعد از مراجعت در دارالسلطنه اصفهان دعوت حق را لبیک اجابت گفت[7] و منسوبانش نعش او را نقل روضهٔ مقدس مشهدامام ثامن نمودند.[8] مدفنش در گنبد امیر علیشیر است. نمودی از

۱. مج (۱): آب گر.
۲. عنوان از ماست و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۳. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۴. پا: رفیع القدر و الدرجات.
۵. مج (۳): فردوس آیات.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): و منشی.
۷. بر، پا، مج (۱ و ۲): گفته.
۸. بر: مشهد مقدّس نمودند.

۱) عاهات: آفتها و سختیها، جمع عاهة. ـ انندراج

اشعار آبدارش این چند بیت است.

غزل[۱]:

بـه‌صحرای طـلب افتـاده صـد مـنزل به‌دنبـالم
زکوتاهی نـفس در سینه پـیچد رشـته بـر بـالم

به‌فعل واژگون صد بـار طـی شـد وادی حـیرت
همـــان آوارگـــی از پـــیش مـــی‌آید به‌دنبـــالم

به‌وصل دوستان خوش بودنم، بردشمنان مـیمون
سعادت در پـر آرد جـغد مـحنت دیـده از بـالم

وله:

گذشت از من و، دامان ناز چیده گذشت
بـه‌صد رمـیدگی آهـوی رمـیده گـذشت

رهــم بــه‌وادی بی‌تــابی فتــاده، دریـغ
که همچو ریگ روان باید آرمیده گذشت

وله:

شب از پروانه راه انتهـای شـمع پـرسیدم
کف خاکستری افشاند بر دامان فانوسی[۲]

۹۳

[میرزا نورای همدانی متخلّص به‌لامع][۳]

از جمله[۴] روشن ضمیران دارالانشاء ملک صاحبقرانی، میرزا نـورای لامـع تـخلص همدانی است که لمعات بارقات سحاب فکرتش به‌حسب استعداد در سواد دیده حُسّاد، کار قطعهٔ الماس نموده و به‌زور بازوی دانشوری، در عرصهٔ سخن‌گستری گوی معنی را به‌چوگان خیال از پیش فطنت[۵] سخنوران صاحب‌کمال ربوده مشارٌالیه خلف الصدق افضل المتبّحرین قاضی نصیر همدانی است که در زمان خاقان رضوان مکان در دارالسّلام بغداد[۶] منصب شیخ الاسلامی[۷] بدو مفوّض بوده. سنّ شریف[۸] آن منشی دیوان عظیم‌الشّأن دانش منشی[۹] و نیکو

---

۱. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
۲. پس از این در مل جای پنج سطر بیاض مانده است.
۳. عنوان از ماست و حواشی مج (۱ و ۳).
۴. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل دیگر از جمله.
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): فطرت.
۶. بر، پا، مج (۳): دارالسلطنهٔ بغداد؛ مج (۱): دارالسلم بغداد.
۷. مج (۱): شیخ الاسلام.
۸. بر، پا، مج (۲): شریفش.
۹. پا: عظیم‌الشأن منشی.

روشی در این ولا که هزار و هفتاد و شش هجری است، از عقد چهل متجاوز. ابیات مدوّن ایشان از پنجهزار متجاوز است. الیوم در خدمت شیخ علی‌خان حاکم ایل زنگنه به‌خدمت انشا سرافراز و از اسباب ضروری دنیوی بی‌نیاز است. نمودی از گلهای نوشکفتهٔ بوستان خیالش، این چند بیت است:

غزل[1]:

چراغان می‌کند نورسخن خاک سخندان را بود هر مصرعی، شمعی[2] مزارنکته‌سنجان را

بهارستان یکرنگی گل رعنا نمی‌دارد توان دانست از سیمای هم احوال یاران را

نصیحت[3] زهر قاتل می‌شود درکام بدگوهر زمین شوره دایم تلخ سازد آب باران را

وله:

بسکه دارد جوش حسرت دیدهٔ گریان ما
چون رگ یاقوت در خون خشک شد، مژگان ما

عاقبت ناسازی ما کرد ما را سازگار
گشت آخر وضع ناهموار ما سوهان ما

وله:

باز اشک آتشین از دیدهٔ تر می‌چکد
از رگ مژگان من خون سمندر می‌چکد

سخت دل پیچیده‌ام چون غنچه در مکتوب خویش
خون دل از دامن بال کبوتر می‌چکد[4]

نوبهار حسن او جوش لطافت می‌زند
از غبار خاطر من آب گوهر می‌چکد

گر بیاد کاوش مژگان او گریان شوم
اشک از چشمم مشبّک همچو مجمر می‌چکد

---

۱. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست. ۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): شمع.
۳. مج (۳)، مل: به‌صحبت.
۴. بر: مصراع اول این بیت را نوشته و محو ساخته و مصراع دوم را حذف کرده است.

سـرخـی نظّـاره‌اش می‌بـارد از چشـم سیاه
مسـتی ایـن بـاده از سیمـای سـاغر مـی‌چکد
گر به گلگشت بهشت آید، به‌ایـن سلطـان حسـن
چـون عـرق از چـهرهٔ فـردوس کـوثر مـی‌چکد
در نظر هر قـطره اشکـم رسـتخیز بسـملی است
گـر نگـاهم را فشـاری، خـون مـحشر مـی‌چکد
نـالهٔ لامـع چـو بـرق ابـر حسـرت مـی‌شود
آتش خـون جگـر، از چشـم اخـتر مـی‌چکد

۹۴

[بوداق بیگ متخلّص به‌نسیم][1]

از جملهٔ[2] بهار پیرایان[3] خواطر فیض مظاهر خداوندان طبع سلیم، خلف الصّدق سیدعلی بیگ، بوداق بیگ متخلّص به‌نسیم است[4] که طرز گفتار روح‌افزایش، دم از هوای دلگشای ریاض فیّاض جنان چنان زده که هر گل زمین رنگین قطعه‌های تازه ادایش از جوش غنچهٔ لفظ و ثمر معنی رشک بخش گلزار[5] خلد برین شده، مشارٌالیه نشو و نما در بلدهٔ هرات یافته و با موزونان آن دیار فیض آثار، هم‌طرح بوده، طرز کلامش، در فنّ شعر[6] فی‌الجمله مشابهتی به‌طور گفتگوی یوسف بیگ شاملو که از بلند خیالان خطّهٔ پاک خراسان بوده، دارد. ابیات[7] مدوّن او تقریباً سه‌هزار بیت باشد. به‌حسب تقدیر ملک قـدیر[8] از ولایت[9] هـرات بـه‌بلدهٔ اصفهان افتاده در آنجا وفات یافت. مدفنش در همان دیار است. این چند بیت از اوست[10]:

غزل[11]:

نهال شهرتم حـاصل سـرای نـامـیدی را — همه گلبانگ عیشم، های‌های نـامـیدی را
بـه‌اقبـال قنـاعت، آفت مـالک رقـابانم — به‌هر کشور برافـرازم[12] لوای نـامـیدی را

---

۱. عنوان از ماست و حواشی، بر، مج (۱ و ۳).
۲. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۳. مج (۱): پیران (!).
۴. بر، پا: متخلّص است به‌نسیم.
۵. بر، مج (۱ و ۲): گلذار؛ پا: گلذارش (!).
٦. بر: شاعری.
۷. بر، پا، مج (۱ و ۲): بود. ابیات.
۸. پا، مج (۱): تقدیر ملک تقدیر.
۹. بر: بیت باشد از ولایت.
۱۰. پا: این چند بیت است.
۱۱. این عنوان در بر، پا، مج (۳)، مل نیست.
۱۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): سرافرازم؛ مج (۳): برافروزم.

تهی‌دستی شکوه حاصل دریا و کان دارد ‌ ‌ ‌ به‌دوش فقر جولان ده ردای ناامیدی را
مجرد نشأه‌یی از دودمان مستی[۱] تا کم ‌ ‌ ‌ کنم در ساغر جمشید لای ناامیدی را
نسیم نغمه‌سازان طلب را، ذوق فرصت ده ‌ ‌ ‌ که سیر آهنگ می‌سنجم، نوای ناامیدی را

۹۵

[میرزا بدیع سبزواری متخلّص به‌ابدال][۲]

از جملهٔ[۳] موزونان خطّهٔ قابلیّت که قلم بدیع رقم به‌تذکار کلام او مبادرت می‌جوید، خدّام **میرزا بدیع** ابدال تخلّص **سبزواری** است. و هو خلف **میرزا ابوطالب** نوادهٔ **میرشمس‌الدین سلطان** مشهور است که در زمان پادشاه جنّت بارگاه[۴] از اجلّهٔ **خراسان** بلکه از اهل اعتبار بلادجهان بوده، این بیت را شعراء آن عصر در مدح آن جناب گفته‌اند:

ازخراسان،میرشمس‌الدین‌علی آمدبرون ‌ ‌ ‌ راست می‌گوید **عراقی** کز[۵] **خراسان** آفتاب!

سنّ آن قلندر مشرب درویش نهاد الیوم[۶] از پنجاه متجاوز است. ابیاتش از سه‌هزار بیت متجاوز است، محرّر اوراق در این ولا که میرزای مذکور را در خطّهٔ بلدهٔ **مشهد مقدّس** مشاهده نمود، شور تمام در صورت و معنی در انتظام کردار و گفتارش مطالعه نمود. با وجود آن احوال اشعار بلاغت دثار که در عالم حقیقت متضمّن فصاحت است، از لسان[۷] بیانش شنید؛ که این چند بیت از آن جمله است. که خامهٔ صداقت شمامه به‌اظهار آن مبادرت جسته.

غزل[۸]:

دیوانهٔ تو بلبل شیدا به‌باغها ‌ ‌ ‌ گلزار[۹] از تو بزم پریشان دماغها
دستان سرای صحن گلستان حمد تو ‌ ‌ ‌ چون عندلیب مست لبالب ایاغها

وله:

عقده طالع کی از سر پنجه‌ام وا می‌شود ‌ ‌ ‌ موم اگر آید به‌دستم، سنگ خارا می‌شود
شیشه‌ها چیده است بر طاق دلم دست امید ‌ ‌ ‌ گرفتد سنگی[۱۰] زنومیدی تماشا می‌شود

---

۱. مج (۳)، مل: حاصل. ـ در بالای این کلمه در مل به‌خطّی نازکتر مستی نوشته آمده است.
۲. عنوان از ماست و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۳. مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جمله.
۴. مج (۳): کارگاه (!).
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): گره.
۶. همهٔ دستنویس‌ها: که الیوم، قیاساً نگاشته آمد.
۷. مج (۳): ازیشان (!).
۸. این عنوان در بر، مج (۳) و مل نیست.
۹. بر، پا، مج (۱ و ۲): گلذار
۱۰. مج (۳)، مل: سنگ.

وله:

خلد را از کف به‌مینای شرابی[1] می‌دهیم
گر به‌نانی[2] داد آرم، ما به‌آبی[3] می‌دهیم

مخزن نوریم از فیض تجلیهای عشق
ذرّه‌ایم، امّا سراغ آفتابی[4] می‌دهیم

وله:

دوش اندیشهٔ مرگ آمد و هشیار شدم
یاد آن خواب گران کردم و بیدار شدم

[مولانا ناظم هروی][5]

از جملهٔ[6] منتظمان[7] دارالانشاء دانش منشی و ملتزمان دیوان عظیم‌الشأن دارالسلطنهٔ نیکو روشی که حاصل کلام ایشان مؤیّداً به‌مدد عنایت[8] سلطان خرد از آفات قصور سالم، و الیوم در فنّ انحلال عقده‌های علم سخن به‌هدایت قابلیّت چنانچه باید عالمند، انتظام‌بخش امور مملکت نظم و نثر، جناب حکمت انتساب مولوی خطاب، حضرت **مولانا ناظم**[9] است که همیشه درّ شاهوار سخن به‌جسم لسان دانش ترجمانش، مانند عرض به‌جوهر قائم است. هر نکته از کلمات عشق ز حسن آیاتش به‌وجود مسعود یوسف و زلیخای[10] لفظ و معنی بر مصر کلام عزیزان طعنه‌زن. و هر فقره‌یی از نکات نگارستان منشآتش، به‌دلیل بلاغت و برهان فصاحت، نفس ناطقه را معلّم سخن. مدام ایاغ دماغ غالب شعوران فنّ سخن از نشأهٔ صهبای بیان فیض رسانش سرشار جوش و خروش؛ و همیشه بهار چهار چمن خاطر فیض مظاهر هوشمندان خطّه دانش از تأثیر نکهت گلهای نو شکفتهٔ عنبر بوی گلزار طبع بستان افروزش عطر فروش، سخن را به‌پایمردی اهتمامش پایه‌یی دست نداده که فکر اوج پروازان[11] بلند خیال به‌سطح مقعّر[12] حضیض سپهر کمالش تواند رسید. چراغ خرد را در انجمن وجود فروغ رخ می‌نمود. که باریک بینان عالم فکر به‌دیدهٔ شعور از کثرت شدّت ظهورش توانند دید. مرحبا صاحب[13]

---

۱. مج (۳)، مل: شراب.
۲. مج (۳)، مل: نان.
۳. مج (۳)، مل: به‌آب.
۴. مج (۳)، مل: آفتاب.
۵. عنوان از ماست و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۶. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۷. بر، پا؛ مج (۱ و ۲): ناظمان.
۸. بر: مؤید مقال به‌مدد عنایت؛ پا، مج (۱ و ۲): مؤید به‌مدد عنایت.
۹. مل: مولانا ناظم.
۱۰. بر، پا، مج (۱ و ۲): یوسف زلیخای.
۱۱. مج (۱ و ۲) مل: پردازان (!).
۱۲. بر، پا: مغفر.
۱۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): توانند مر صاحب.

کمالی که فکر فیلسوفان فلسفه رقم به‌تمهید مقدّمات برهان سلّم به‌پایهٔ انتهای معراج خیالش نرسیده. حبّذا بلند خیالی که شهرت طنطنهٔ کلام نظم و نثرش، مانند باد شمال و صبا به‌همه جا دویده.

لمحرره[۱]:

ز نظم او که دریای معانی است | زبانها[۲] بی‌سخن در کامرانی است
بیانش مخزن درّ مقال است | کلام او همه سحر حلال است
گل معنی به‌هر طبعی که بر بست | به‌صد خوبی به‌نام او ثمر بست
به‌پیش اهل طبع هفت کشور | کلامش با جواهر شد برابر
ز عشق حسن نظم آن سخنور | سواد دیدهٔ دانش منوّر
به‌سعی‌اش زنده شد طرز نظامی | ز نطقش شاد شد ارواح جامی
بهر بزمی که حرفی[۳] از سخن خاست[۴] | دل او یوسف و نطقش زلیخاست
ز فیض فکرتش گر نقص حالی[۵] است | بیانها بر سر صاحب کمالی است
شده در عهد آن استاد فکرت | طبایع جسر[۶] بند شطّ حکمت
ز دقّتهای آن بحر معانی | شده ملك هری، یونان ثانی
طریق هوشمندی او کند طی | که از خمخانهٔ جامی کشد می
شود از عشق حسن آن کس خبردار[۷] | که با یوسف زلیخایش فتدکار

جناب کامیاب حضرت آخوندی، خلف شاه رضای سبزواری است. مولد و مکان نشو و نمای مشارٌالیه ولایت فردوس آیت هرات است. والیوم که هزار و هفتاد و شش هجری است در آن صوبه[۸] صواب آیین توطّن دارد. از ابتداء سنّ شباب الی الحال که سنّ شریف ایشان از عقد شصت پیش است، در خدمت بیگلربگیان آن دیار به‌عزّت و افتخار گذرانیده، دیوان ابیات آن جامع کمالات که به‌اقسام فنون شعری آراسته است، از بیست و پنجهزار متجاوز

---

۱. این عنوان در بر، مج (۳)، مل نیست.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): زبانهای.
۳. مج (۳)، مل: حرف.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): خواست.
۵. مج (۳): خالی.
۶. مج (۳): حبر (!).
۷. بر، پا، مج (۱ و ۲): حسن او خبردار.
۸. بر، مج (۱):که سنهٔ ۱۰۷٦ در آن صوبه؛ مج (۳)، مل:که سنه هزار و پنجاه و شش هجری است در آن صوبه.

است. در برابر یوسف و زلیخای ملاّجامی[۱] در این ولا قدرت وصّاف فکرتش مثنویی[۲] به‌اتمام رسانیده تقریباً پنجهزار بیت. این چندگل از بوستان آن جناب است:

غزل[۳]:

بلبل آهی‌گرکشم، چون بیضه بی‌پر می‌شود — گل نگاهی گرکنم، چشم سمندر می‌شود

وله:

به‌فرقم از مژه شمشیر ناز چندان ریخت — که سر چو موی تراشیده‌ام به‌دامان ریخت

وله:

بریز همچو گل از دست برگ سامان را — بس است قبضهٔ شمشیر، دست مردان را

مباش خار ره[۴] خلق، گر دهد دستت — زپای تیر برون آر، خار پیکان را

وله:

به‌فکر کار فتادیم، لیک آخر کار — ستاره‌یی که برآید سحر، چه خواهد کرد؟!

وله:

شعر آنچنان خوشست که گر خصم بشنود — خود را از آفرین[۵] نتواند نگاهداشت

وله:

از بادپای عمر فرود آ که سرکشت — اسبی[۶] سوار شو که توانی نگاهداشت[۷]

وله:

خدایا، چون سپهرم سینه بگشای — کم از طوطی نیم، آئینه بنمای[۸]

۹۷

[میرزا محمّد هراتی متخلّص به‌ارشد][۹]

از جمله[۱۰] صاحب‌کمالان دارالارشاد رشد و رشاد و شاربین رحیق سداد که به‌عین عنایت و داد نظر فرخنده فربکار شاهد قابلیّت و استعداد انداخته و در نفس الامر به‌قدر طاقت بشریّت

---

۱. پا: ملاّ حاجی (!).
۲. همه دستنویس‌ها: مثنوی؛ قیاساً نگاشته آمد.
۳. این عنوان در بر، مج (۲ و ۳)، مل نیست.
۴. مل: رهی.
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): خود را ز آفرین.
۶. مج (۳)، مل: اسب.
۷. پس از این بیت در مل جای یک بیت بیاض مانده است.
۸. پس از این بیت در مل جای چهار سطر بیاض مانده است.
۹. عنوان از ماست و حواشی مج (۱ و ۳).
۱۰. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.

به‌اکتساب کمالات صوری و معنوی پرداخته‌اند، ارشد بلندخیالان دارالسلطنهٔ دانش، حضرت **میرزا محمّد ارشد** تخلّص[۱] خلف میرزا علی اکبر برنابادی[۲] هراتی است که به‌غوّاصی فکر از بحر مخزن اندیشه درهای آبدار اسرار به کف کفایت درآورده‌وبه‌همدستی بخت ارجمند گوی سعادت به‌چوگان دانش از پیش اقران و امثال برده[۳]. مولد و مکان نشو و نمای آن زینت‌بخش مجموعهٔ قابلیّت و استعداد قریهٔ **برناباد** است در فنّ شعر[۴] و سخنوری از حدّ حصر زیاد تتبّع نموده ابیات مدوّن آنجناب در این ولا که سنّ شریف ایشان از چهل متجاوز از ده هزار متجاوز است. و هذالیوم[۵] که هزار و هفتاد و شش هجری است آن[۶] ارشد دودمان خیال مثنوی[۷] در پیش دارد. از جمله صنایع که در پنج او به کار رفته، آن است که در چهار بحر خوانده می‌شود:

ای ورق از خطهٔ ناف و غزال[۸]	نه فلک از برّ تو[۹] مست نوال
نگذرد از حدّ تو فهم حکیم[۱۰]	بفسرد از ردّ تو طبع سلیم
جان شده از سرّ تو باغ سرور	دل شده از فرّ تو مست غرور
مختفی[۱۱] از حدّ تو باغ جنان	منفعل از قدّ تو سرو چمان
سیم و زر از کفّ تو خوار و ذلیل	خار و خس از جدّ تو خلد جمیل
ناقد انصاف سخن چون کس است	یک دو سه بیت از پی صنعت بس است

وله:

نیست آزادی صلای ترک بر دنیا زدن

پیشه حاصل کردن گنج است و، پشت پا زدن

---

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): میرزا محمّد ارشد تخلص.
۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): برناباری (!).
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): ربوده.
۴. مج (۳)، مل: شعری.
۵. بر، مج (۲): از چهل متجاوز است و هذالیوم.
۶. که سنهٔ ۱۰۷۶ آن.
۷. همهٔ دستنویس‌ها: مثنوی؛ قیاساً نگاشته آمد.
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): از خطهٔ تو ناف غزال؛ مل: از خط و ناف و غزال.
۹. مج (۳): پر تو.
۱۰. بر: نگذرد از حمد تو فهم حکیم؛ پا، مج (۱ و ۲): نگذرد از حدّ تو فهم حکیم؛ مج (۳).
۱۱. بر، مج (۲): محنفی؛ پا: مختفی؛ مج (۱): مخفی.

عمر همّت صرف یک‌معنی چو شد، مطلب رواست
راه آخـــر می‌گشـــاید تـــیشه بـــر یکجـــا زدن!
مـــی‌کشد هـــر کس بـــه‌زور دل کمـــان آه را
فـــرق بسیـــار است امـــا از کشـــیدن تـــا زدن
خـار حـرص از پـای دل آسـان نـمی‌آید بـرون
مشکـــل است از بـــیضهٔ فـــولاد جـــوهر وازدن[1]
خـــواهشـــی هـــرگز گرفتـــار زبـــان کس نشـــد
دام رســـوایـــی است در مـجلس دم بیجـا زدن[2]

۹۸

[میرجمال‌الدین محمّد زواره‌یی طباطبائی متخلّص به‌وحشت][3]

از جملهٔ[4] خوش خیالان خطّهٔ مقال که همواره دیدهٔ دانش اهل بینش را جمال شاهد حسن کلام ایشان منظور و با وجود شدّت وحشت از کثرت در میان طایفهٔ سخنور به‌معنی تازه گویی و غریب خیالی مشهورند، صدرنشین محفل سخن‌آرایی، حضرت **میرجمال‌الدین محمّد، وحشت تخلّص**[5] **زوارهٔ طباطبایی** است که اشعار رنگین آبدارش بهار پیرای[6] انجمن خطّهٔ عالم‌آرایی است. الیوم که هزار و هفتاد و هشت هجری و عقد[7] سنّ شریفش چهل و چهار است، عدد ابیات وحشت‌انگیز بهجت‌آمیزش از آنچه مدوّن شده تقریباً موازی بیست هزار بیت است.[8] رویّهٔ کلام آن روشنی‌بخش سواد عین مردمی مردّف کلام **ملاّملک قمی** است و می‌توان گفتن که طور خیال آن سالک دیار تجرید، از مشارٌالیه بر مزید است. در فنّ خطّاطی که شمّه‌یی از کمالات اوست، پیچ و تاب خطّ ریحان خطاب رقاع پرداز شکستهٔ نستعلیقش قلم نسخ بر درستی آب و رنگ خطّ یاقوت کشیده و نشأهٔ نکات منشآت روح‌افزا صفاتش، بی‌غلّ

---

۱. پا: جوهر را زدن.
۲. بر: هیجا زدن.
۳. عنوان از ماست و حواشی بر، مج (۳).
۴. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۵. بر، پا، مج (۲): میرجمال‌الدین وحشت تخلّص؛ مج (۱): میر جمال‌الدین تخلّص.
٦. پا، مج (۱ و ۳): پیرایی.
۷. بر، مج (۲): که سنه ۱۰۷۸ و عقد؛ پا، مج (۱): که ۱۰۷۸ هجری و عقد.
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲)، مل: بیست هزار است.

و غش[۱] صهبایی است که در خمخانهٔ فکرت سرمستان محفل خیال به کمال رسیده.

مجملاً آنکه از مستعدّان کمربستهٔ دیار هوشمندی است. الیوم در بذله‌گویی حضرت میر نظیر ندارد. مدّتها[۲] در بلاد هندوستان سراسر گرد عالم لاتکلّف مشربی بوده در سنهٔ هزار و هفتاد و سه شوق وطن مألوف گریبانگیر خرد گشته مشارٌالیه را به‌بلدهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان معاودت فرموده[۳] بالفعل[۴] در قصبهٔ اردستان به‌عبادت ملک منّان مشغول است. نمودی از جملهٔ اشعارش این چند بیت است[۵].

غزل[۶]:

ز بس در قتلم آن بدخو دل اندیشه‌ها دارد

چو جوهر در رگ شمشیر، خونم ریشه‌ها دارد

غبار خاکساران در نظر دارد بلندی را

محبّت گوشهٔ چشمی به‌محنت پیشه‌ها دارد

غبارم[۷] بعد مردن از نظر بازی نیاساید

به‌غیر از جانفشاندن شوق کامل پیشه‌ها دارد

وله:

چون نسازد شاخ گل آیینه را تمثال تو؟!

حسن را گلگونه شوخی است رنگ آل(۱) تو!

ذوق آمد آمدت، بس مضطرب دارد مرا

هر نفس آمد به‌لب جانم به‌استقبال تو

---

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): نستعلیقش بی‌غل و غش. ـ و پیداست که سطری افتادگی در همهٔ این دستنویس‌ها پیدا آمده است.

۲. بر، پا، مج (۱ و ۲): مدتها.

۳. مج (۳): فرمود.

۴. مل: باالفعل (!).

۵. پس از این در مل به‌اندازهٔ شش سطر بیاض مانده است و در این دستنویس و نیز دستنویس مج (۳) شعری از میرجمال‌الدین وحشت اردستانی نیامده است.

٦. این عنوان در بر، مج (۳)، مل نیست.

۷. بر، مج (۱ و ۲): عیارم.

---

۱) آل: بسکون لازم بر وزن زال سرخ و بعضی قید نیمرنگ کرده‌اند. ـ آنندراج

عذر ناحق کشتگان را، از چه گردون خواستی
گر نمی‌گردید خون عالمی پامال تو؟!

ترجمة الشّوق[1]

درآمد از درم آن سرو قدّ لاله عذار
به‌خرّمی چو بهشت و، به‌تازگی چو بهار
زمین ز سایهٔ او، مایه‌بخش صد تمکین
هوا ز نکهت او، گل‌فروش صد بازار
به‌پستهٔ[2] نمکین تنگ بسته ره لشکر
به‌خندهٔ شکرین دل ربوده از گلزار[3]

۹۹

[امین‌الدین زرکش یزدی الاصل مشهور به‌دقّاق][4]

از جمله[5] شعراء صاحب طمطراق ملک عراق که در بلندخیالی ضرب‌المثل آفاق است، خدّام امین‌الدین زرکش یزدی الاصل مشهور به‌دقّاق است که کورهٔ دل محنت منزلش[6] را به‌تاب آتش ریاضت[7] به‌نحوی تافته که سیم و زر[8] لفظ و معنی گفتارش از فیض دم گرم اهل سخن در بوتهٔ معیار دانش چنانچه باید شرف گذار یافته. حضرت آخوندی[9] در صنایع و بدایع شعری نظیر ندارد. وجه[10] معیشت او از کسب زرکشی[11] بوده. بعد از آنکه عقد سنّ شریف او به‌مرحلهٔ پنجاه رسیده[12]، در سنهٔ هزار و هفتاد و پنج عالم فانی را بدرود گفته مدفنش[13] در قرب جوار شیخ تقی‌الدین دادامحمّد[14]، نمودی از جملهٔ اشعارش که در توصیف عمارت وزیر دارالعباد[15] یزد، گفته، اینست که از هر مصرع او تاریخ اتمام آن عالی بنا بیرون می‌آید.

---

۱. این عنوان در بر نیست.
۲. بر، مج (۱): به‌بستهٔ.
۳. چنانکه گذشت اشعار این شاعر در مج (۳)، مل نیامده است.
۴. عنوان از ماست و حواشی بر، مج (۱ و ۳).
۵. پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۶. مج (۲): محنت نور و منزلش.
۷. بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌تاب ریاضت.
۸. مج (۳)، مل: زری.
۹. مج (۱): آخندی.
۱۰. بر، پا، مج (۱ و ۲): و وجه.
۱۱. پا: از زرکشی.
۱۲. مج (۲): رسید.
۱۳. بر: وفات یافته مدفنش.
۱۴. پا، مج (۱ و ۲)، محمّدداد.
۱۵. مج (۳)، مل: دارالعباده؛ مج (۲): دارالعبّاد (با تشدید با).

یک جهان مژده کز اقبال به‌اتمام رسید
۱۰٦۴ هـ. ق[1]
چوارم تازه بنا محفل آصفجاهی
۱۰٦۴ هـ. ق[2]

مجلس دلکش عالی که دهد روزبه‌روز
۱۰٦۴ هـ. ق
فلک از سایهٔ او افسر مه تا ماهی
۱۰٦۴ هـ. ق

بزم[3] و ساز و طرب و شادی و عیش ابدی
۱۰٦۴ هـ. ق
وه چه آمال و امانی که از او درخواهی؟!
۱۰٦۴ هـ. ق

بود کی طارم جم، اینهمه با فرّ و شکوه
۱۰٦۴ هـ. ق
که سما هم کندش روزنی و درگاهی[4]
۱۰٦۴ هـ. ق

چنگیش هوش ز ناهید رباید از ساز
۱۰٦۴ هـ. ق
شید سالوس ریا را دم نایی ناهی
۱۰٦۴ هـ. ق

بر که در عکس گل و لاله[5] سپهری که در آن
۱۰٦۴ هـ. ق
داده مه زینت برجیس به‌برج[6] ماهی
۱۰٦۴ هـ. ق

ای که داری همه دم بال هما از تالار
۱۰٦۴ هـ. ق
با هواداری یاران نکنی[7] کوتاهی
۱۰٦۴ هـ. ق

دور از سایهٔ ایوان تو برچیده بساط
۱۰٦۴ هـ. ق
نیّر از کوکبهٔ سایهٔشان شاهی[8]
۱۰٦۴ هـ. ق

چو هوای چمنت حسن فزاید بر حسن
۱۰٦۴ هـ. ق
شوق بلبل به‌هوای تو کند جان کاهی
۱۰٦۴ هـ. ق

از چه در پردهٔ پیراهن یوسف دارد
۱۰٦۴ هـ. ق
چمن یاسمنت معجز روح اللّهی
۱۰٦۴ هـ. ق

داد آدم صفی‌الله به‌یکی[9] حبه[10] بهشت
۱۰٦۴ هـ. ق
وحی از ایجاد تواش داد مگر آگاهی
۱۰٦۴ هـ. ق

---

۱. مج (۱): ۱٦۴ (!).
۲. و تا آخر چنین است.
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): جزم (!).
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): روزنی درگاهی (!).
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): گل لاله.
٦. بر، پا، مج (۱ و ۲): به‌برج.
۷. مج (۲): نگین (!)؛ مج (۳): نکنم (!).
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): شاهنشاهی (!).
۹. بر، پا، مج (۲): بیک.
۱۰. مج (۱): چشمه.

گر صبا با[1] تو زند دم ز چنان دل سبکی[2] — گر هوای تو نهد دل به‌چمن پیرایی
۱۰۶۴ هـ. ق — ۱۰۶۴ هـ. ق
بسته پیمان به‌دوام ابدی پایهٔ تو — کوه گر تکیه کند کی پر کاهی گاهی
۱۰۶۴ هـ. ق — ۱۰۶۴ هـ. ق
ای نگارنده چو کلک توادازیب نبود — کرده‌ای مانی و بهزاد به‌آن دلخواهی
۱۰۶۴ هـ. ق — ۱۰۶۴ هـ. ق
چهره را کز قلم مو به‌نگاری نکند — صف مژگان سر مویی به‌ادا کوتاهی
۱۰۶۴ هـ. ق — ۱۰۶۴ هـ. ق
زیب ارژنگ چنین نیست، همانا که بود — قلمت سایه‌یی از معجز روح‌اللّهی
۱۰۶۴ هـ. ق — ۱۰۶۴ هـ. ق
باشد از پرده نما پیرهن یوسف چاک — چهرهٔ انجم از آن شمسیهٔ[3] انور کاهی
۱۰۶۴ هـ. ق — ۱۰۶۴ هـ. ق
ای بسا[4] دور که در بزم عطارد ز طرب — زین کتابت که دهد آیت صاحب جاهی
۱۰۶۴ هـ. ق — ۱۰۶۴ هـ. ق
یک بیک مصرع ابیات بسنجند[5] و دهد — عدد مصرع از اتمام و بنا آگاهی
۱۰۶۴ هـ. ق — ۱۰۶۴ هـ. ق
آصفش چون ندهد جای به‌آب زر مهر — گر چهل مصرع یک حرف ندارد واهی

۱۰۰

[ملامحمّد سعید کاشی متخلّص به‌سرمد][6]

از جمله[7] شعراء صاحب آوازه و نام، **ملاّمحمّد سعید سرمد** تخلّص جدید الاسلام است که به‌عنایت ملک علاّم درعین فصل بهار جوانی سیر گلهای بسّام بوستان[8] اسلامش میسّر گردیده و به‌قلاووزی بخت سعید، به‌اصول و فروع اشجار سراپا ازهار دیار شریعت رسیده.

---

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): بی‌تو (!).
۲. بر، پا، دل سنگی (!)، مج (۲): دل تنگی (!).
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): شمه (!).
۴. مج (۳): ای مه (!).
۵. بر، پا، مج (؟): بسنجد و دهد (!).
۶. عنوان از ماست و حواشی بر، مج (۳).
۷. پا، مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر از جمله.
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): گلهای بوستان.

در حکمت آلهی[1] و طبیعی و فنّ کلام تمام است. تحصیل این مراتب مومیٌ‌الیه را در خدمت حضرت میرکبیر **میرابوالقاسم** دست داده، مولدش خطّهٔ **کاشان** تخلّص او در شاعری‌ها **سرمد**[2]. در زمان دارایی **شاه رضوان مکان** به‌بلاد **هندوستان** افتاده در پیش هندو پسری گرفتار و متاع خوش قماش حسن بالادستش را به‌نقد جان خریدار شده در عرض اندک روزی به‌قوّت جذبهٔ مغناطیس[3] عشق او را مرید خود ساخته[4] و به‌شرف ادراک مذهب اسلام مومیٌ‌الیه را نواخته بعد از آنکه سنّ او به‌عقد شصت[5] و نوبت حکومت بلاد **هندوستان** به‌**سلطان اورنگ زیب** رسید، از شدّت غلّوی که در مذهب تشیّع داشت، به‌شمشیر عناد مومیٌ‌الیه، بیچاره مقتول شد. از جملهٔ[6] اشعارش این چند بیت است[7]:

یار با ما، عکس در آیینه، و جان در دل است
گر در آغوش است، از ما تا به‌او صد منزل است

خاطر آسوده‌یی گر هست، در خاک است و بس
دانه بر خود آنگهی بالد، که در زیر گل است

وله:

تا محبّت پیشه بودی، همره دشمن شدی
چون بلای دین و دل گشتی، دوچار من شدی!

دست در آغوش شبنم خفتی ای گل تا سحر
ناز بر بلبل مکن، دیگر که تردامن[8] شدی[9]!

این دو رباعی را حضرت آخوندی[10] در نعت رسالت **پناه محمّدی** صلّی الله علیه و آله و سلّم[11] گفته و نیکو گفته.[12]

---

۱. بر، پا، مج (۲): اللّهی.
۲. بر، پا، مج (۳): شاعری.
۳. همهٔ دستنویسها: مِقناطیس؛ قیاساً نگاشته آمد.
۴. بر: گردانید.
۵. بر: شصت رسید.
۶. بر: مقتول از جملهٔ.
۷. بر: این چند بیت نوشته شد؛ پا: این چند بیت است. که نوشته می‌شود.
۸. پا: دامن تر (!).
۹. این بیت در بر نیست.
۱۰. بر: آخندی؛ مج (۱): اخندی.
۱۱. بر، مج (۱): صلّی الله علیه و آله، مج (۲): ص ۴.
۱۲. بر: آله گفته.

رباعی[1]:

ای از رخ تو شکسته خاطر گل سرخ	باطن همه خون دل و، ظاهر گل سرخ
زان دیرتر آمدی ز یوسف تو به‌باغ	کاوّل گل زرد آید، آخر[2] گُل سُرخ

وله:

چون جنس نکویی ترا می‌سنجید	ایزد به‌ترازوی قدر با خورشید
این بسکه گران بود، نجنبید ز جای	آن بسکه سبک بود، بر افلاک رسید[3]

۱۰۱

[مولانا حاجی حسین کوه بنانی متخلّص به‌وحدت][4]

از جمله[5] مستعدّان زمان صاحبقرانی[6] که در کشور سخندانی به‌مصقل فکرت زنگ کدورت از مرآت خاطر عشرت مظاهر بزرگان خطّهٔ دانش زدوده‌اند، و به‌پایمردی قوّت جهد شرع دل معرفت[7] منزل را به‌قدم سعی پیموده‌اند، خلوت نشین بلدهٔ آیانی حضرت **مولانا حاجی حسین**[8]، **وحدت** تخلّص **کوه بنانی**[9] است که[10] در هر دمزدنی به‌دستیاری بیان اندیشه کوه کن بیشهٔ چندین هزار صورت شیرین لفظ و **خسرو** معنی، در صفحهٔ وجود **بیستون** نمود جهان خیال نگاشته و به‌زور بازوی سخن گستری در بلاد **ایران** قدرت و **هندوستان** شهرت، لوای اناولاغیری برافراشته. مولد مومیٌ‌الیه **کوه بنان**[11] و مکان نشو و نمایش دارالامان **کرمان** است. در خدمت **مولانا محمّدرضا کرمانی** که از اجلّهٔ[12] علماء عصر است تحصیل فنون کمالات[13] نموده در سنهٔ هزار و پنجاه و هشت حضرت آخوندی[14] به‌بلاد **هندوستان** افتاده در آن اوان دیباچه‌یی بر دیوان حکیم سخن آفرین خطّهٔ دانش، **میرزا صایب تبریزی** نوشته[15] از **هندوستان** به‌ایران فرستاده شعر را به‌غایت هموار می‌گوید. بعد از آنکه سنّ شریفش به‌عقد

---

۱. این عنوان در بر، مل نیست.
۲. بر: آنگه.
۳. این دو بیت در بر نیست.
۴. عنوان از ماست و حواشی بر، مج (۳).
۵. با، مج (۱ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۶. بر: صاحبقران.
۷. بر، دل معراج.
۸. بر، پا، مج (۱ و ۲): آیانی مولانا حسینی.
۹. مج (۳)، مل: کوبنانی.
۱۰. بر: تخلص که.
۱۱. مج (۳)، مل: کوه بنان.
۱۲. بر، مج (۳): از جملهٔ.
۱۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): و کمالات.
۱۴. بر: آخندی.
۱۵. پا؛ مج (۱ و ۲): نوشته‌اند.

چهل رسیده در سنهٔ هزار و هفتاد[1] و در بلدهٔ جهان آباد دعوت حقّ را لبّیک اجابت گفته مدفنش[2] در بلدهٔ مذکور[3] و نمودی از جملهٔ کلام نظم و نثرش اینست:

غزل[4]:

کشور حسن عجب آب و هوایی دارد / که در او نشکفد آن گل که وفایی دارد

چه سعادت که در اقلیم گرفتاری نیست؟ / سایهٔ هر قفسش فرّ همایی دارد!

این نوا را چه به‌جا مرغ گرفتار سرود / هر شکاف قفسی، راه بجایی دارد

چشم بد دور که از سرمهٔ شبهای غمش / دیدهٔ عشرت ما طرفه جلایی دارد

وله:

زنده جاوید شد، از یاد جانان جان ما / یوسف ما طرفه فیضی[5] برد از زندان ما

بارها از خویش گم گشتیم، تا پیدا شدیم / هستی ما درد باشد[6] نیستی درمان ما

در تلاش جست‌وجویت دایم اندردست دل / کاسهٔ دریوزه باشد، دیدهٔ حیران ما

بسکه ترسیده است چشم ازاختلاط مردمان / رم کند مرغ نگاه از سایهٔ مژگان ما

همچو دریا کاسهٔ دریوزه بر کف نیستیم / ما سحابیم و گهر می‌ریزد از دامان ما

همچووحدت‌درریاض‌عشق،گلهاچیده‌ایم / گریهٔ ما لالهٔ ما، آه ما ریحان ما

رباعی[7]:

ای غلغله زبان خاموش از تو / وی خامشی سینهٔ پر جوش از تو

نازک تنی رندخشن پوش از تو / بیهوشی مغزهای بیهوش از تو[8]

چند[9] فقره از دیباچه‌یی که بر دیوان حضرت ملک‌الشعرایی نوشته اینست که نوشته می‌شود[10]:

---

۱. بر، مج (۲ و ۳): سنه ۱۰۷ (!).

۲. بر: در جهان آباد فوت شد مدفنش.

۳. بر، پا، مج (؟) مذکوره.

۴. این عنوان در بر، مج (۳) و مل نیست.

۵. مج (۳)، مل: فیض.

۶. مج (۳)، مل: درد شد.

۷. این عنوان در مج (۳)، مل نیست.

۸. از بیت بارها از خویش گم گشتیم تا پیدا شدیم تا بدینجای از دستنویس بر نیفتاده است.

۹. بر: و چند.

۱۰. بر: نوشته اینست.

ولـه[۱]:

ای بحر وجود از تو در جوش و خروش　　در وصف تو همزبان چه گویا چه خموش[۲]
در فکـر تـو از حـریم دل تـا در گـوش　　صف بسته سپاه بـیخودی دوش بـه‌دوش

بلندپروازی[۳] شاهباز سخن، در هوای ثنای انجمن آرایی است که طوطی شکرخای نطق و بیان را در گلشن همیشه بهار عقل بوقلمون دستانسرای فنون معانی ساخته و قامت شاهد شیرین بقای زبان را که سرو موزون بوستان مقال و مصرع نمایان دیوان کمال است، در چمن‌سرای ادایی به‌هزار رعنایی برافراخته. در گلبرگ زبان معنی ترجمان که از دفتر صنعش ورقی است ساده[۴] نقوش اسرار بی‌شمار به‌ودیعت نهاده و از تحریک نفس گسسته عنان که از هوای روضهٔ قربش[۵] نسیمی است جدا افتاده. عقدهٔ بی‌برگی از کار دلها گشاده. نهال آه سحرگاه صبح نفسان بهشت خلوت تنهایی را همسایهٔ نخل سدره و طوبی ساخته و از سرچشمهٔ معتکفان حریم خداجویی زلال نظارهٔ مقصود حقیقی درجه اول وانهار خطوط شعاعی به‌راه انداخته.[۶]

---

۱. این عنوان در بر، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل نیست.　۲. بر، پا: گویا و خموش.
۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): بلند پرواز.　۴. بر، پا، مج (۲): از دفتر صنعش دو قلب ساده.
۵. بر، پا، مج (۱ و ۲): روضه قربش.
۶. پس از این در مل جزنیم سطری که در آغاز صفحه وسط سطر آمده است یک صفحه بیاض مانده و سپس از صفحه بعد ذکر درویشان آمده است ولی در مج (۳) با فروگذاشت نیم سطری همین مطلب دنبال شده. امّا در دستنویس‌های الف، بر، پا، مج (۱ و ۲) ذکر درویشان پیش از احوال شاعران آمده است.

ذکر درویشان[1]

۱

[شیخ مؤمن دستجردی][2]

سالک[3] سالک ربّانی[4]، طالب رضاجویی حضرت سبحانی، تاجاً للعارفین، شیخ مؤمن است، رحمةالله که در بلدهٔ طیّبهٔ مشهد مقدّس رضویّه در بقعهٔ مشهور به‌پای چنار رحل اقامت انداخته، معتکف خانقاه ریاضت شده بود. مومیٔ‌الیه از مبادی حال الارتحال چلّه‌نشین بقعهٔ سلوک است. و فیمابین[5] کبار مشایخ به‌صفات مستحسنه آراسته است. جمع[6] کثیری به‌توسط هدایت آن رفیع الشأن قدم از دایرهٔ لهو و لعب جهالت و ضلالت کشیده سالک شاهراه کوی معرفت گردیده‌اند جمهور سکنهٔ خراسان مرید اوضاع و اطوار آن بزرگوارند.

مشهور است که به‌دستیاری مریدان اخلاص کیش آن شیخ خیراندیش ابنیهٔ عالیّه بی‌نهایت در بلاد[7] خراسان از مسجد و بقعه و رباط و پل و آب‌انبار[8] بنا نهاده. در هیچ مکان از توابع و

---

۱. این عنوان به‌خطّی تازه فقط در مج (۳) آمده است.

۲. عنوان از ماست.

۳. الف، ما، مج (۱ و ۲ و ۳) و مل: دیگر سالک.

۴. بر: سالک ربّانی.

۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سلوک و فیمابین.

۶. مج (۱): جمعی.

۷. الف، بر، مج (۱ و ۲): با نهایت در بلاد؛ پا: با نهایت صفا در بلاد (کلمهٔ صفا در بالای سطر نوشته شده است).

۸. بر: و آب‌انبارها.

ملحقات ولایت جنّت درایت مشهد مقدّس نیست[۱] که آثار خیرات و مبرّات آن شیخ صاحبدل نباشد.

شرذمه‌یی از صفات احوال آن قدوهٔ اهل سلوک آنکه اکثر اوقات در خلأ و ملأ، سرّاً و جداً به‌عبادت ملک علاّم قیام واقدام داشت تا آنکه در سنهٔ هزار و شصت وسه دعوت حق را لبّیک اجابت گفته مریدانش آن مستغرق بحار مرحمت را به‌موجب وصیّت در بقعهٔ قریهٔ دستجرد که از جمله بناهای مرحوم مزبور بود، مدفون نمودند.

۲

[شیخ محمّدعلی مؤذّن][۲]

چراغ[۳] دودمان روشندلی، حضرت شیخ محمّدعلی و الشّهیر بالمؤذّن[۴] مومیٌ‌الیه خلف مقری فرج[۵] است والد ایشان را نوّاب گیتی نهان به‌خدمت آستانهٔ مقدّسهٔ روضهٔ متبرّکه رضویّهٔ امام ثامن اثنا عشریه علیهم السّلام[۶] والتحیة مقرر داشته بوده‌اند[۷]. مشارٌالیه مشهدی است در[۸] بدو حال در خدمت میرمحمّد زمان مشهور به‌مجتهد به تحصیل اکتساب علوم دینی مشغول بوده‌اند. چون[۹] به‌قایدی همّت والانهمت در آن مقدّمه به‌مطلب رسید پای شکیب و صبرش از پیش رفته شوق صفای باطن و ذوق اختلاط اهل حال گریبان[۱۰] خاطر فیض مظاهرش راگرفته به‌خدمت عمدهٔ اهل شوق و ذوق فرمانبردار احکام خاتم درویش حاتم که از جملهٔ درویشان خردمند آن دیار فیض آثار بود، شتافت. بعد از آنکه شرف خدمت آن صاحب دولت را دریافت، از او یافت آنچه یافت[۱۱]. چون آن درویش حقیقت‌کیش از عالم فانی به‌عالم جاودانی انتقال نمود، شیخ کشور زنده دلی، حضرت شیخ‌محمّد علی در جوار سکنی

---

۱. الف، مج (۳): اخلاص کیش آن شیخ خیراندیش ابنیهٔ عالیه با نهایت در بلاد خراسان از مسجد و بقعه و رباط و پل و آب‌انبار بنا نهاده در هیچ مکان از توابع و ملحقات ولایت جنّت درایت مشهد مقدّس نیست؛ بر، پا؛ نیز چنین بوده است و زوائد در آنها خط خورده است.

۲. عنوان از ماست.

۳. الف، پا، مج (۱ و ۳)، مل: دیگر چراغ.

۴. بر، مل: باالمؤذن.

۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): فرخ؛ مج (۳)، مل: فرخ به‌قیاساً نگاشته آمد.

۶. مج (۲): السلم.

۷. مج (۱): علیهم الصلوة والتحیة مقرر داشته بودند.

۸. الف، بر، مج (۱ و ۲ و ۳): و درید (!)؛ پا: و در بدو.

۹. الف: و چون.

۱۰. الف، بر، مج (۱ و ۲): گریبان‌گیر.

۱۱. الف: دولت را دریافت ازو آنچه یافت.

خویش خانقاه سامان نموده به‌هدایت گم‌گشتگان تیه غوایت پرداخت. و جمع کثیری را مرید اطوار هنجار خویش ساخت. و همه روزه نماز پنجگانه را با جماعت در مسجد جامع قبلهٔ هفتم امام هشتم می‌گذاشت. و بعد از فراغ از صلوة ظهرین به‌موعظهٔ عوام النّاس می‌کوشیدند، تا آنکه بسیاری از اهل جهالت و ضلالت از اعمال ناشایست خویش، نادم گشته به‌عبادت معبود قیام و اقدام ورزیدند. در سنهٔ[۱] هزار و شصت و دو که ارادهٔ[۲] ادا نمودن حجّ واجب نمود، به‌توسّط تکلیف آن شیخ الشیوخ جمّ غفیری را شوق زیارت بیت الله گریبان‌گیر گشته از مشهد مقدّس و سایر بلاد خراسان عازم مکّهٔ معظّمه شدند مشهور است که بسیاری[۳] از فقرا و مساکین را به‌زاد و راحلهٔ کم مقدور و میسور او بود، دستگیری نمود.

از شخص صادق القول مسموع فقیر افتاده که بعد از آنکه آن شیخ بی‌نظیر از آن سفر مراجعت نمود[۴]، مبلغ یکهزار و چهارصدتومان قرض داشته در عرض اندك روزگاری ادای دین مذکور از خزانهٔ عامره بخشندهٔ بی‌منّت به‌موجب مرحمت امام ثامن ضامن نمودند. و هکذا بعد از آنکه مدّتها در بلدهٔ طیّبهٔ مشهد مقدّس رضویّه به‌صیقل مواعظ و نصایح زنگ کدورت از مرآت خواطر صغیر وکبیر آن دیار فیض آثار زدودند، باز در سنهٔ هزار و شصت و پنج جمع کثیری و جمّ غفیری راکفیل اخراجات ضروری شده و از راه توّکل به‌اتّفاق آن جماعت بی‌بضاعت احرام طواف بیت‌الله‌الحرام بسته از مشهد مقدّس عازم[۵] صوب عرفات مقصد شد. چون به‌التفات جواد[۶] بی‌چون به‌منتهی مطلب‌کامران‌گردید، بازبه‌موجب «حبّ الوطن من‌الایمان»(۱) به‌خطّهٔ پاك طوس آمده معتکف خانقاه تصوّف شد. و بعد از مدّتی عازم بلدهٔ اصفهان بهشت نشان گردیده در آنجا در زوایاء اختفا لوای انزوا برافراخته. در این ولا که هزار و هفتاد و شش هجری است به‌مطالعهٔ[۷] کتب احادیث مشغول است. از جملهٔ تألیفات آن

---

۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و در. ۲. مج (۳): سه هزار و شصت و دو ارادهٔ.
۳. الف، بر، مج (۱ و ۲): شدند که بسیاری؛ پا: شدند که از بسیاری.
۴. الف، بر، پا، مج (۱): مراجعت نموده. ۵. پا: از مشهد عازم.
۶. مل: جواد. ـ با تشدید واو.
۷. بر: که سنه ۱۰۷٦ به‌مطالعهٔ؛ مج (۳): که سنه ۱۰۷٦ هجری است به‌مطالعهٔ.

---

۱) حدیث نبوی، رك: احادیث مثنوی به‌جمع و تدوین استاد بدیع الزمان فروزانفر چاپ چهارم ص ۹۷ و ۱۲٦.

جناب شرحی است به‌عبارت فارسی براسرارالصّلوة شیخ زین‌الدین رحمةالله، تقریباً سه‌هزار بیت و هکذا رساله‌یی است در بیان واجبات عبادات و نسخه‌یی دیگر موسوم به‌**تحفهٔ عباسی** تخمیناً دوازده هزار بیت در باب تقویت احوال اولیاء کرام سلسلهٔ خاصّهٔ مقدّس نبویّه و طریقهٔ مرضیّهٔ مختصّه مرتضویّه[۱] که اتّصال آن به‌خاندان خلافت بنیان صفّیهٔ صفویه‌است اشعار[۲] فارسی نیز از آن جناب بسیار بر زبانها جاری و ساری است. ابیات مدوّن ایشان قریب پنجهزار بیت.

۳
[شیخ محمّدعلی عطّار][۳]

نکهت[۴] بخش مشام جان درویشان جهان مدار، حضرت **شیخ محمّدعلی** مشهور به‌**عطّار** است. مشارٌالیه در مبادی شباب و اوایل حال در ولایت **کاشان عطار** بوده در آن اوان از مبدأ فیّاض از شعلهٔ مشعل تقدیر پرتوی به کلبهٔ دل حقیقت منزلش افتاده از شوق آن حالت به کثرت مجاهدت[۵] به‌تزکیهٔ نفس پرداخت تا آنکه آن گوهر آبدار خاک‌آلود را هوای سیر و سلوک در سر افتاده از خطّهٔ **کاشان** انتقال و مشهد **امام ثامن** اثناعشر[۶] را موطن و مقرّ ساخت. سکنهٔ خطّهٔ **طوس** را وضع آن درویش خیراندیش خوش آمده اکثر اوقات به‌مصقل عاطفت زنگ کدورت از چهرهٔ آیینه خاطر فیض مظاهرش می‌زدودند. بیشتر ایّام آن شیخ عالی مقام در زوایای اختفا چلّه نشین کوی تنهایی بود. بعد از آنکه اشهب خوش‌رفتار عمرش به‌مرحلهٔ هشتاد افتاد، در سنهٔ هزار و شصت و شش هجری دعوت حق را لبّیک اجابت گفت. مدفنش در بلدهٔ **مشهد مقدس**، در قرب جوار شفاعت حضرت **امام ضامن** در مقبرهٔ شیخ بهاء المّلة والدّین **شیخ بهاءالدین محمّد العاملی** رحمةالله.[۷]

۴
[شیخ گنجعلی تبریزی][۸]

سالک[۹] طریق ربّانی، طالب رضای حضرت سبحانی، تاجاً للعارفین، زیناً للکاملین،

---

۱. بر، پا، مج (۱ و ۲): مرضیّهٔ مرتضویه.
۲. الف: تخمیناً دوازده هزار بیت اشعار؛ و پیداست که نزدیک به‌دو سطر افتادگی دارد.
۳. عنوان از ماست.
۴. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر نکهت.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مجاهدات.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): اثنا عشریّه.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): رحمةالله (!)؛ مج (۳): رحمةالله علیه.
۸. عنوان از ماست.
۹. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر سالک.

حضرت شیخ گنجعلی تبریزی رحمه[۱]الله، اصل نسل[۲] این شیخ درویش کیش از آنچه مشهور است، به‌پادشاه خداآگاه کشور فضل نصیرالمّله و الحق **خواجه نصیرالدین طوسی** نوّرالله مرقده منتهی می‌شود. مولد آن جناب که مقالات حقانی آیاتش همگی شورانگیز است، ولایت جنّت درایت[۳] **تبریز** است. در اوایل حال به‌امر سیّافی اقدام می‌نموده. در آن ایّام شوق سیاحت بر سر[۴] خردش افتاده به‌همدستی اندک مایه‌یی که در ته بساط دکّان وجودش موجود بود، سیّاح بحر تجارت شد. در بین آن احوال به‌خدمت قنطره بند دریای تجرید، **حاجی میرمحمّد لالهٔ** که از مشایخ کبار **تبریز** است رسید. و شوق و ذوق ترک و تجرید دامن‌گیر آن صاحبدل گردید و به‌هدایت توفیقات **حضرت عزّت** و عنایت آن پیر بی‌نظیر بلند فطرت، لوای همّت برافراخته در سلک مریدان آنجناب انسلاک یافت. از کثرت مجاهدهٔ نفس و بسیاری صفای باطن اکثر اوقات توجّهات کثیرالبرکات به‌موجب حدیث «**انّما الاعمال بالنیّات**[۵]»(۱) از مبدأ فیّاض[۶] به‌وجود مسعودش فایز می‌شد، تا آنکه شعشعهٔ کوکب سپهر تجرّد از مشرق اعمالش طالع و لامع گردید. و در آن اوان اجل موعود آن پیر بی‌نظیر رسید. حضرت شیخ را فی حین الارتحال به‌حضور موفور السّرور طلبید[۷] و سررشتهٔ ارشاد اعتکاف را به‌جناب آن کامل الاوصاف سپرد. از غرایب حالات ضمیر[۸] الهام‌پذیر آن شیخ بی‌نظیر آنکه قبل از آنکه نوّاب صاحبقران خطاب ارادهٔ تسخیر **ولایت باختر** نمایند، آن قدوهٔ واصلین کوی تحقیق نسبی حضرت امیرالمؤمنین یعسوب الدین هزبرالسالب اسدالله الغالب وصی مطلق و خلیفهٔ به‌حق را در واقعه می‌بیند[۹] که به‌لسان حق ترجمان بدیشان می‌گفته‌اند که بر حسب ارادهٔ بخشندهٔ بی‌طلب ولایت باختر در فلان تاریخ ضمیمه[۱۰] و علاوه سایر بلاد که در تحت فرمان و ید تصرّف فرزند ماست خواهد شد[۱۱] مقرّر فرمودیم که این مژده را تو بدیشان برسانی. آن شیخ

---

۱. الف، بر، پا، مج (۲ و ۳): رحمة.
۲. پا: اصل و نسل.
۳. پا: جنّت آیت.
۴. مل: بر سری.
۵. مل: با النیات (!).
۶. مج (۱) از مبداء فیض فیاض.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): طلبیده.
۸. الف، بر، پا، مج (۲): از غرایب ضمیر؛ مج (۱): از غرایب (!) ضمیر.
۹. مل: می‌بیند(بی‌نقطه).
۱۰. الف، بر؛ مج (۲): صمیه؛ پا: ضمیه.
۱۱. پا: فرزند ما خواهد شد.

---

۱) حدیث شریف نبوی.

بی‌نظیر در صبح آن روز فیروز مضمون خواب بهجت‌اندوز را که در صورت و معنی موجب یقظه[1](۱). وانتباه پادشاه مرتضوی پناه بود، عرضه داشت نموده به‌پایهٔ سریر عرش نظیر ارسال داشت چون عریضهٔ[2] مذکور به‌نظر فرخنده فر رسید. از پیام‌گذاری آن درویش صداقت‌کیش مسرور[3] و مبتهج گردید[4] و این فرمان را به‌جواب نوشته ابلاغ فرمودند:

[فرمان شاه عباس ثانی][5]

حکم جهان مطاع شد آنکه سالک سالک ربّانی، طالب رضا جوی[6] حضرت سبحانی، زبدة السالکین، اسوة الواصلین زیناً للعارفین درویش گنجعلی به‌عنایت بی‌غایت امیدوار بوده بداند که عریضه‌یی که در این وقت مشتمل بر شرح رؤیاء صالحه به‌درگاه جهان پناه فرستاده بود، به‌نظر کیمیا اثر رسید. چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد، به‌دستور بعد از این آنچه در مرایای صافیهٔ[7] رؤیا مشاهده نماید، به‌موقف عرض می‌رسانیده باشد.

* * *

مشهور است که جزء اعظم اسباب سفر خیر اثر قندهار همین معنی[8] شده اکثر[9] اوقات توجّهات وافر و عنایات متکاثر از خزانهٔ مرحمت شهریار بلند همّت بدان واقف اسرار حقیقت رسیده در سنهٔ هزار و هفتاد و سه در هنگامی[10] که بلدهٔ طهران مخیّم سرادقات جاه و جلال پادشاه ظفر همال مرتضوی خصال بود، آن سالک شرع خداشناسی نیز به‌حسب اتّفاق بدان ملک افتاده بعد از چند روزی نامهٔ حیاتش به‌طغرای غرّای مضمون[11] «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»(۲) موشح گشته دعوت حقّ را لبّیک اجابت گفت[12]. مدفنش در همان دیار در قرب جوار

---

۱. الف، پا؛ مج (۲): تفیط؛ بر: تفیظ؛ مج (۱): تقیظ.
۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): پناه بود عریضهٔ مذکور؛ و پیداست که سطری افتادگی پیدا آمده است.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سرور (!).
۴. مج (۱): ومستریح گردیده.
۵. عنوان از ماست.
۶. الف، بر، پا، مج (۳): رضاجوئی.
۷. الف، مج (۲): مراپای خافت (!)؛ بر، پا: مراپای ضافت (!)؛ مج (۱): مزایای صافت (!).
۸. الف، پا، مج (۲): معین (!).
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و اکثر.
۱۰. همه دستنویس‌ها: در هنگام؛ قیاساً نگاشته آمد.
۱۱. پا: مضمون آیه.
۱۲. الف، مج (۲): گفته.

---

۱) یقظه: بیدار گردیدن. ـ اندراج.
۲) سورهٔ شریف الرحمن (۵۵) آیه مبارک (۲۶): «هرچه بر زمین است بسر آمدنی است». ـ ترجمه از کشف الاسرار میبدی.

امام‌زادهٔ واجب التبجیل و التّعظیم.

۵

[درویش باباکلبعلی][۱]

از جملهٔ[۲] درویشان جریده وضع مفردکیش ابدال مشرب که در این روزگار بی‌اختیار به‌شعلهٔ نفس آتشین دم در کوه[۳] طور شوق از گرم[۴] روان وادی ایمن خداجویی شده‌اند، درویش خیراندیش خانقاه دیار فیض مدار زنده دلی، کاشف اسرار معرفت جناب ازلی، **درویش باباکلبعلی** است، رحمةالله علیه.

دربدو حال، مدّت[۵] چندین سال در آستانهٔ مقدّسهٔ[۶] سدره مرتبهٔ عرش درجهٔ خطّهٔ پاک **نجف اشرف** به‌خدمت سقّایی اقدام داشته[۷] از آنجا هوای عزلت و انزوا در خاطر اخلاص ناظرش خطور کرده[۸] عازم **کوه کیلویه** گردید و در یکی[۹] از مغاره‌های[۱۰] جبال آن دیار پوست تخت اقامت انداخته به‌ذکر خفی مشغول و رسید بدانچه رسید. شمّه‌یی از اوصاف آن معتکف بقعهٔ مجاهده آنکه همیشه مانند ابدالان اوتاد نهاد در تکیهٔ[۱۱] کامرانی تنوره بند عریانی و در خانقاه طریقت چلّه‌نشین گوشهٔ ناتوانی تحفهٔ سردستی کوچک ابدالان تکیهٔ محبتش کاسهٔ کشکول توکّل متاع روی کار سیّاحان، محیط ریاضتش کشتی کشتی اسباب[۱۲] تحمّل، صلابت صیت ذکر نهانش[۱۳] باعث آوازهٔ معدلت خواقین مهابت طنطنهٔ یاهوی مریدانش موجب تقویت شوکت سلاطین اسلام. برگ[۱۴] سبزش چهرهٔ زعفرانی، آب رویش اشک ارغوانی. سنگ قناعتش درویشان را آیینهٔ عین‌الیقین. کمند وحدتش مریدان را نمونهٔ حبل‌المتین. همیشه دشنه‌یی بر کیش[۱۵] درکمر و مدام مولوی تفاخرش بر سر.

---

۱. عنوان از ماست.

۲. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.

۳. بر: کوره.

۴. الف: کوه طور از کرم.

۵. مج (۳)، مل: مدت.

۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مقدس.

۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): داشت.

۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): کرد.

۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): گردید در یکی.

۱۰. همهٔ دستنویس‌ها: مغارهای؛ قیاساً نگاشته آمد.

۱۱. الف: اوتاد در تکیهٔ؛ مج (ا): اوتاد نهاد و در تکیهٔ.

۱۲. مج (۳): ریاضتش کشتی آسیاب.

۱۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نهالش.

۱۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سلاطین برگ.

۱۵. الف: بی‌کیش.

مجملاً آنکه در منزل طریقت از کمر بسته‌های پیران درویشخانهٔ قدرت است. سکنهٔ[۱] **کوه کیلویه** اکثری مرید اطوار اویند و مشارٌالیه[۲] را مستجاب‌الدّعوه می‌گویند. به‌همه حال شهرت افتادگیش[۳] که در صورت و معنی موجب سرافرازی جمع کثیری بود، جهانگیر گشته، در سنهٔ هزار و پنجاه و هشت، در هنگامی[۴] که نوّاب کامیاب صاحبقرانی ارادهٔ تسخیر **ولایت قندهار** داشتند، جمعی[۵] از اصحاب غرض مخالف نحو احتمال کلمه‌یی چند از آن درویش صاحب حال به‌عزّ عرض حجّاب بارگاه عرش اشتباه رسانیدند. و مقرّر شد که حاکم **کوه کیلویه** او را به‌پایهٔ سریر خلافت مصیر گسیل گرداند. امتثالاً[۶] للامر الاعلی در حین قرب وصول اردوی گیهان پوی به‌بلدهٔ طیّبهٔ **مشهد** مقدّس رضیّهٔ رضویّه، آن درویش نیکو روش ملصق به‌اردوی همایون گردیده کارکنان دولت ابد نشان مومیٌ‌الیه را به‌خدّام فرشته احترام، **میرزا محمّد باقر** متولّی سرکار فیض آثار سپردند. بعد از آنکه **حضرت صاحبقرانی** به‌فتح و فیروزی از **ولایت باختر** مراجعت نمودند، شمّه‌یی از اوصاف حمیدهٔ **درویش علی** به توسّط مرحمت و رعایت حضرت تولیت پناه به‌عرض پادشاه خدا آگاه رسید. و بدان جهت مورد عنایات و توجّهات پادشاهانه گردید. در همان روز فیروز درویش مذکور به‌عرض رسانید که **حضرت یعسوب‌الدین** را در واقعه دیدم که به‌من فرمودند که در **ولایت کاشان** سکنی اختیار کن. چون اطاعت واجب است، رخصت راه می‌خواهم. حضرت خلیل خلّت احمد سیرت که ضمیر حقیقت تصویرش مرآت بدن‌نمای مطالب صغیر و کبیر است، نسبت بدان متمّم کمالات درویش مرحمت فرموده، موازی چند جریب زمین و قدری آب در **ولایت کاشان** بدیشان عنایت و مرخّص نمودند. آن درویش عالی همّت بعد از ورود مسعود در آن سرزمین آیین دو قطعه باغ که نسیم عنبر[۷] شمیم هر یک دم[۸] از هوای دلگشای گلشن سرای ریاض فردوس می‌زد، سامان نموده بر منتهای همّت والا کامران ملک مطلب شد. و هم در آن مکان بقعه‌یی جهت نشیمن بنا نهاده مدّتها در آن مکان به‌عبادت ملک علام و خدمت متردّدین طریق عرفان قیام

---

۱. مج (۳)، مل: دیگر سکنهٔ (وچنان آورده‌اند که گویا شرح حال دیگری را می‌خواهند آغاز کنند و چنانکه پیداست نه‌چنین است.

۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): اطوار و پند مشارٌالیه (!).

۳. الف: افتاده گیش.

۴. همه دستنویس‌ها: در هنگام؛ قیاساً نگاشته آمد.

۵. همهٔ دستنویس‌ها: جمع؛ قیاساً نگاشته آمد.

۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): مشارٌالیه امتثالاً.

۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): عنبر.

۸. الف: هر یک که دم.

داشت، این محرّر اوراق روزی به‌حسب اتّفاق از کهن‌سالان صحیح‌القول کوه‌کیلویه سؤال نمود که سنّ شریف آن درویش چند باشد؟! آن[1] جماعت همگی در جواب متّفق گشته گفتند که بی‌شک و شبهه عمر آن پیر کبیر از حدّ طبیعی بیشتر است و العهدة علیهم.

مآل حال مومیٔ‌الیه آنکه در شهر ذی حجّهٔ سنهٔ هزار و هفتاد و پنج یک دو نفر به‌اغواء مقوّمین آن ولایت که از اعمال ناشایست خویش خایف و از اطّلاع کیفیّت آن مقدّمات به‌واجبی از آن درویش هراسان بودند، از وخامت[2] کار نیندیشیده به‌قتل آن بیچاره در شب اقدام نمودند. هر چند که درویشان خطّهٔ دارالمؤمنین کاشان در صدد اظهار آن مقدّمهٔ معلومه در آمدند، بزرگان ثلاثهٔ آن قوم در اخفاء آن کوشیدند، و قاتل بدین جهت معلوم نشد.

۶

[میرمحمّد باقر اردستانی][3]

از جملهٔ[4] معتکفان کشور کامرانی، حضرت میر بی‌نظیر مصفا ضمیر، **میرمحمّد باقر** خلف **میرمحمّد حسین اردستانی** است که از مبادی سنّ شباب الی هذا لآن[5] در **قریهٔ سیچان دارالسلطنهٔ اصفهان** لوای ترک و تجرید برافراخته و کار دنیا و آخرت را بر وفق خواهش و مدّعا ساخته[6] و هذالیوم[7] که سنهٔ هزار و هفتاد و شش هجری است، به‌عنایت[8] توفیقات ربّانی به‌هدایت صحرانشینان وادی نادانی مشغول است. مشهور است که آن بزرگ دانش‌منش جمع کثیری از مخالفان[9] ملّت خیرالبشر را به‌ملّت اسلام درآورده در ریاض گلزار حیات، ریاضت نفس سلیمش به‌حدّی است که اکثر اوقات معتکف زاویهٔ چلّه‌نشینی وکشکول عشرتش[10] لبریز ازدحام وحدت گزینی است. سنّ شریف ایشان هذالیوم[11] در عقد هفتاد و چهار است. مدّت چند سال شد که قایم‌اللّیل و صایم النّهار است، نه دلی را از طرز سلوکش باری و نه خاطری را از وضع اطوارش آزاری. جمّ غفیری از شیعیان دین مبین از راه اخلاص و اختصاص دست ارادت بدو داده مرید وضعش[12] گردیده‌اند. از جملهٔ[13] آثار خیر مومیٔ‌الیه مدرسه و بقعه‌یی است

---

۱. الف: و آن جماعت.

۲. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): دخامت (!).

۳. عنوان از ماست.

۴. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳): دیگر از جملهٔ.

۵. مج (۱): هذا الآن.

۶. الف: خواسته.

۷. مج (۱): هـذالیوم

۸. بر: سنه ۱۰۷۶ به‌عنایت.

۹. مج (۳)، مل: مخالفین.

۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲)، مل: عسرتش.

۱۱. مج (۱): هـذالیوم؛ مج (۳): هـذالیوم (!).

۱۲. بر: صنعش.

۱۳. الف: از آن جمله.

متّصل به‌مسجد **لنبان** و بقعه‌یی است در قریه کاخ و بقعه‌یی در قریهٔ **جوی آباد دارالسلطنهٔ اصفهان** بهشت نشان.

۷

[شیخ عماد مازندرانی][۱]

شایستهٔ[۲] مرحمت حضرت ربّانی، مهین[۳] معتمد اسرار نهانی، جامع کمالات نوع انسانی، مربّع‌نشین مسند کامرانی، تاجاً للعارفین؛ حضرت **شیخ عماد مازندرانی** است که به‌هدایت اقبال بلند و سعادت[۴] بخت ارجمند، همای همایون فال همّت والانهمتش[۵] قلّهٔ قاف قناعت را نشیمن کرده در ولایت جنّت آیت **مازندران** معتکف زاویهٔ وحدت شده لیلاً و نهاراً به‌عبادت جناب حضرت کبریا[۶] قیام و اقدام دارد. طبع مبارک آن ملاذ از صحبت عوام النّاس بسیار متنفّر[۷] است. اکثر اعیان و اشراف و اهالی دارالمومنین **استراباد**، مرید اطوار آن قدوهٔ واصلین روزگارند.

۸

[درویش حاجی محمّد خم‌شکن][۸]

از جملهٔ[۹] درویشان که گوشه‌نشین دارالمؤمنین راحت گشته‌اند، دردنوش میکدهٔ بی‌سر و سامانی، خاک‌نشین کوی حیرانی، مشهور زمان و زمین، **درویش حاجی محمّد** مشهور به‌**خم‌شکن** است که در دارالمؤمنین **سبزوار**[۱۰] انزوا اختیار نموده اصل این پیر و اصحاب[۱۱] ادب از قبایل عرب است به‌حسب تقدیر قدیر غفّار[۱۲] به‌دارالمؤمنین سبزوار[۱۳] افتاده[۱۴] اکثری مردم[۱۵]

---

۱. عنوان از ماست.
۲. الف، مج (۱ و ۲): دیگر شایسته در مج (۳) بی‌فاصله و نشانه در پی شرح احوال پیشین آمده است.
۳. الف، بر، پا، مج (۲): مبهن (!) (با یک نقطه)؛ مج (۱): مبهین (!).
۴. الف، بر، پا، مج (۲)، مل: سعایت.
۵. پا، مج (۱ و ۲): تهمتش.
۶. بر، مج (۱ و ۲): کبیر (!).
۷. الف: متفرد؛ پا، مج (۲ و ۳): متفر؛ مج (۱): مفرد.
۸. عنوان از ماست.
۹. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سبزه‌وار.
۱۱. الف: اصحب اما الف مقصوره روی حا.
۱۲. الف، بر، پا، مج (۲): تقدیر غفار.
۱۳. الف، بر، پا، مج (۲): سبزه‌دار.
۱۴. بر: اکثر مردم
۱۵. مج (۳): حاجی محمّد مشهور به‌خم‌شکن است که در دارالمؤمنین سبزوار افتاد.

آن دیار مرید اطوار و اوضاع اویند. شرذمه‌یی از حقیقت احوال مومیٔ‌الیه آنکه جمعی[۱] از مریدان اخلاص کیش، بدان درویش خیراندیش می‌گویند که اهل ولایت سبزوار در این ایّام مدام مداومت می‌نمایند. و از ایشان به‌بعضی از مسلمانان[۲] مزاحمت می‌رسد.

بعد از اصغاء این مقال، آن پیر صاحب حال، با مریدان به‌خم‌خانه‌های مردم آن دیار رفته خمهای شراب ایشان را می‌شکند. بناءً علیه فیمابین قوم به‌حاجی محمّد خم‌شکن اشتهار یافته. مومیٔ‌الیه هذالیوم در خارج بلدهٔ سبزوار بقعه دارد و در آنجا مشغول عبادت است. جملگی سکنهٔ دارالمؤمنین، دست ارادت بدو داده مرید اطوار او گردیده‌اند. سنّ او از عقد ثمانین بیشتر است.

۹

[درویش کمال سدیری][۳]

از جمله[۴] درویشان صاحب حال که[۵] به‌گوشه‌نشینی در بلاد ایران اشتهار یافته، در تکیهٔ معرفت جناب حضرت کبریا مسند[۶] راحت انداخته‌اند، و لوای[۷] انّمای مطرّز به‌آیات ترک تعلّقات برافروخته‌اند، درویش خانقاه ملک بی‌نظیری درویش کمال سدیری است. مومیٔ‌الیه در بدو[۸] حال، در خدمت درویش محمّدرضاء والد خود که او مرید درویش ملک علی جوینی[۹] که[۱۰] از پیران کمر بستهٔ دیار بی‌نظیری بوده بود و[۱۱] در قریهٔ سدیر من اعمال دارالمؤمنین معتکف خانقاه آگاهی گشته به‌عبادت ملک علام اقدام[۱۲] داشت. و از بسیاری مجاهدت کار آن چلّه‌نشین گوشهٔ ریاضت به‌مرتبه‌یی رسید که جمع کثیری از حیرانان تیه جهالت و سرگردانان[۱۳] بادیهٔ غوایت به‌هدایت آن واقف اسرار معرفت به‌منزل ریاضت که موجب راحت عالم بقاست رسیدند. در[۱۴] سنهٔ هزار و هفتاد و یک وفات یافته و روح

---

۱. همه دستنویس‌ها: جمع؛ قیاساً نگاشته آمد.
۲. مج (۳): به‌بعضی مسلمانان.
۳. عنوان از ماست.
۴. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۵. پا: صاحب که.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): کبریا مندرج است.
۷. الف، بر، پا، مج (۲): انداخته ولوای.
۸. الف، پا، مج (۲): ورید (!).
۹. الف، بر، پا، مج (۲): والد خود که او مرید درویش علی والد خود و اومرید درویش علی جوینی.
۱۰. مج (۱): ملک بی‌نظیری درویش‌علی جوینی؛ پیداست که سطری افتادگی دارد.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): بوده و.
۱۲. الف، مج (۲): قیام و اقدام.
۱۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): سرگردان.
۱۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و در.

پرفتوحش[۱] به‌جانب گلشن سرای قدس شتافته. مدفنش در همان خانقاه قریهٔ مذکور است و هذالیوم درویش محمّدمؤمن خلف او به‌جای او نشسته به‌عبادت معبود مطلق قیام دارد و در خدمت مریدان والد که در خانقاه مذکور مجاورند، می‌باشد.

۱۰

[آقامحمّدصالح لنبانی][۲]

جامع[۳] کمالات انسانی، حضرت آقامحمّدصالح لنبانی اصفهانی است که در فنّ سلوک گوی سبقت از اقران ربوده و به‌تقویت همّت سعید، همیشه در عهد عیش رغید[۴](۱) غنوده از اشراف و اعیان دارالسلطنهٔ اصفهان جمّ غفیری معتقد اطوار هموار مومیٌ‌الیه گردیده‌اند. از ابتداء سنّ تمیز الی حین الارتحال بیشتر اوقات قایم اللّیل وصایم النّهار بوده. مشهود است که نوّاب صاحبقران کامیاب[۵] چند نوبت به‌عزم صحبت به‌درویشخانهٔ آن دوست حضرت عزّت[۶] رفته احسان بی‌شمار به‌مریدان نیکو اطوار آن رفیع مقدار فرموده‌اند. و به‌جهت نشیمن ایشان حضرت خلافت پناهی، یک قطعه باغ و عمارت بقعه[۷] مرتبت در نهایت صفا و کمال نظافت[۸] و نزاهت در قریهٔ لنبان بنا نهاده‌اند و در مدّة الحیات[۹] آن درویش نیکو روش در آن مکان که در[۱۰] صورت رنگین قطعه‌یی از ریاض جنان است به‌عبادت ملک منّان مشغول بود و در سنهٔ هزار و هفتاد و سه روح پرفتوحش از قفس بدن پرواز نموده به‌سوی بارگاه قدس شتافت. رحمةالله علیه. این[۱۱] بیت از جملهٔ اشعار بلاغت شعار ایشان است.

بیت[۱۲]:

بسکه ناز نازنینان[۱۳] می‌کشم / می‌کنم بر نازنینان نازها

---

۱. الف، مج (۲): و روح فتوحش؛ بر: و روح پرفتوح.
۲. عنوان از ماست.
۳. الف، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر جامع.
۴. الف، بر، پا، مج (۲): رعید (!)؛ مج (۱): رعیّه.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نواب کامیاب.
۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): صاحب عزّت.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و بقعه.
۸. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): نزافت (!).
۹. الف: مدت الحیاة.
۱۰. الف، مج (۲): در آن مکان در.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): و این.
۱۲. پا، مل: است وله؛ بر، مج (۳): ایشانست؛ مج (۱): ایشانست دیگر.
۱۳. مج (۳)، مل: نازنین.

---

۱) عیش رغید: زندگانی فراخ و با آسایش. رک: لغت‌نامهٔ دهخدا

۱۱
[درویش محمّد محسن][۱]

از جمله[۲] درویشان محنت‌کیش، **درویش محمّد محسن** است که از مریدان شیخ‌المشایخ، **شیخ‌مؤمن** است. در اوایل حال در سلک ملازمان پادشاهی انتظام داشته، بعد از آنکه وارد خدمت جناب شیخ می‌شود، به‌هدایت آن پیر بی‌نظیر دست از ملازمت کشیده از بسیاری مجاهده کار آن چلّه‌نشین خانقاه آگاهی به‌جایی[۳] رسید که آنچه سالها در طلبش بود و می‌کوشید به‌دیدهٔ خرد[۴] خرده‌بین[۵] دید. نقد عمر گرانمایه را مدّتها در قدم پیر نثار نمود. حضرت شیخ راکمال توجّه و شفقت بدو بوده. بعد از آنکه شیخ المشایخ خدّام **شیخ مؤمن** از عالم فانی به‌سوی ملک جاودانی رحلت کرد، ایشان در خطّهٔ **کاشان** سکنی اختیار نموده به‌عبادت واهب هر مواهب اقدام ورزیدند.

مجملاً آنکه هذالیوم در فنون علم سیر و سلوک نظیر ندارد و در این ولاکه هزار و هفتاد و شش هجری است، در[۶] **دارالمؤمنین قم** معتکف زاویهٔ محنت و عزلت است.

۱۲
[سید معزّ][۷]

از جملهٔ[۸] درویشان که به‌گوشه‌نشینی اقدام نموده، نفس سرکش را از آلایش غرور مطهّر ساخته‌اند، جناب **سیّد معزّ** است که در بقعهٔ **باباركن‌الدين** در ولایت **اصفهان** رحل اقامت انداخته لیلاً و نهاراً[۹] به‌عبادت ایزد بیچون و صفای باطن فیض مواطن اشتغال دارد. در شبهای جمعه جمع کثیری از اهل تصوّف که به‌توسّط هدایت آن سیّد می‌خواهند که طالب راه حقیقت و سالك طریق[۱۰] معرفت باشند، به‌خدمتش حاضر می‌شوند.

مجملاً آنکه از نیکان زمان است، نه دلی را از او باری و نه خاطری را از او آزاری. از سرکار **نوّاب صاحبقران**[۱۱] کامگار همه‌ساله فیوضات وافر به‌این سیّد عالیشأن می‌رسد.

---

۱. عنوان از ماست.
۲. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۳. مج (۳)، مل: به‌جای.
۴. مج (۳)، مل: خردی.
۵. همهٔ دستنویس‌ها: خورده بین (!)؛ قیاساً نگاشته آمد.
۶. بر: که سنه ۱۰۷٦ در.
۷. عنوان از ماست.
۸. الف، پا، مج (۱ و ۲ و ۳)، مل: دیگر از جملهٔ.
۹. از این کلمه به‌بعد تا ص ۴۳۷ از مج (۳) یک صفحه سفید و بعد تا ص آخر متن حاضر افتاده است.
۱۰. بر: طریقت.
۱۱. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): صاحبقرانی.

۱۳

[درویش منیری][۱]

از جمله[۲] درویشان خیراندیش که ماهیت[۳] قلب ایشان به‌نور ایمان آراسته و پیراسته است، چراغ افروز دودمان روشن ضمیری، درویش حقیقت‌اندیش، حضرت درویش منیری[۴] است که پرتو شعلهٔ نور[۵] تجرّدش انجمن افروز سواد خواطر[۶] صغیر و کبیر است، همه وقت نیّت خمره(۱) طویّت مریدان عتبهٔ داخل و خارج درویشخانهٔ آن نصرت‌بخش عقله فطرت آنست که به‌طریق جماعت نفی طینت در فضای[۷] فرح‌افزای لحیان(۲) مودّت اجتماعی ورزیده نقش آن کیس[۸](۳) غم را از بیاض جبین جمهور سایلین کوی مطلب می‌زدوده باشند. در علم رمل آن نظر یافتهٔ حضرت دانیال را وقوف تمام بوده. راقم حروف در هنگامی که آن صاحب کمال کوی معرفت در بلدهٔ طهران معتکف خانقاه وحدت بود، به‌خدمت آن درویش رسیده و او را[۹] مردی متقّی و سلیم النّفس دیده.

مجملاً آنکه بعد از آنکه سنّ شریف ایشان به‌مرحلهٔ نود رسید، در سنهٔ هزار و هفتاد و پنج دعوت ایزد را[۱۰] لبّیک اجابت گفت. مدفنش در همان دیار در قرب جوار حضرت امامزادهٔ واجب التعظیم است[۱۱].

---

۱. عنوان از ماست. ۲. الف، پا، مج (۱ و ۲)، مل: دیگر از جملهٔ.
۳. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): ماهیت ما.
۴. الف، بر، پا، مج (۲): درویش منیر؛ مج (۱): درویش میرزا.
۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): پرتو نور شعلهٔ. ٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): خاطر.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): فزای .
۸. الف، مج (۲): نفس انکیس؛ بر، پا: نفس اینکس؛ مج (۱): نفس‌انگیز.
۹. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): رسیده او را. ۱۰. بر: حق را.
۱۱. مل: واجب التعظیم.

---

۱) خمره: نام شکلی از شانزده اشکال رمل. ـ آنندراج
۲) لِحیان: بالکسر: نام شکلی از شانزده اشکال رمل بدینصورت. ///. آنندراج
۳) کیس: چین و شکنج راگویند. ـ آنندراج

۱۴

[مولانا میرزا محمّد][۱]

از جملهٔ[۲] جانبازان کوی معرفت، مولانامیرزا محمّد است که در خطّهٔ کاشان فروکش نموده و در[۳] مهد راحت غنوده از تبعهٔ کمر بستگان پیران تکیهٔ قدرت است. بسی از گم‌گشتگان تیه ضلالت را راهنمای کوی معرفت گشته در سلک ارباب حال و اصحاب کمال انسلاک داده است. گاهگاهی طبع مستقیم آن متمّم مقالات صاحب‌کمالان بلند خیال، رغبتی به گفتن شعر که شمّه‌یی از کمالات اوست دارد. تخلّص آن مدقّق، در آن فنّ محقّق است[۴].

اشعار بلاغت آثارش، همگی بهجت‌آمیز و شورانگیز است. دیوان ابیات آن ملیح البیان که موسوم است به‌اثنا عشریّه دوازده هزار بیت می‌تواند بود که تمامی در توحید و نعت و منقبت و مدح حضرات أئمه است. سنّ شریف ایشان هذالیوم که هزار و هفتاد و شش هجری است از عقد[۵] صد متجاوز شده[۶] در فنّ سلوک از جمله مریدان شیخ المشایخ الاعظم الامجد حضرت قاضی اسد[۷] است.

۱۵

[درویش میرزاعلی][۸]

از جملهٔ[۹] درویشان خیراندیش محنت‌کیش که از راه مجاهده و ریاضت نفس به‌سرمنزل معرفت رسیده شواهد شناخت علّت اولی معلولات را به‌دیدهٔ دانش خرد چنانکه هست دیده‌اند، مشرق ظهور انوار تجلّی، درویش میرزاعلی است. مولد این خوش‌نشین دیار لاتکلّفی، قریهٔ ایوان کیف[۱۰] است کاین(۱)، بین ولایت طهران و خوار.

ذکر مناقب و فضایل آن نیکو اطوار عالی مقام فوق حد الکلام است. در فنون علم تصوّف

---

۱. عنوان از ماست.
۲. الف، پا، مج (۱ و ۲)، مل: دیگر از جلمهٔ.
۳. الف، بر، پا، مج (۲): نموده در.
۴. مج (۱): تخلّص آن مدقق است.
۵. بر: که سنه ۱۰۷٦ از عقد.
٦. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): از عقد صد متجاوز است.
۷. مج (۱): قاضی اسدالله.
۸. عنوان از ماست.
۹. الف، پا، مج (۱ و ۲)، مل: دیگر از جملهٔ.
۱۰. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): الوان کیفیّت.

---

۱) کاین: باشنده.

و مجاهدهٔ نفس و سیر و سلوک و ترک و تجرید فیمابین قوم تمام است. هذالیوم در دارالسلطنهٔ **اصفهان** بر صدر مسند درویشی نشسته و از قید تعلّقات به‌قدر طاقت رسته.

۱۶

[حاجی شجاع اصفهانی][۱]

از جملهٔ[۲] درویشان نیکو روش که به‌عزم طوف کوی کعبهٔ مقصود کمر سعی بر میان جان بسته روی نیاز به‌وادی **یثرب** شوق و مقام **بطحاء** ذوق که اوّل منزل نجات سالکان شاهراه حقیقت است گذاشته‌اند، مطاع مدینهٔ کامرانی، حضرت **حاجی شجاع اصفهانی** است که ابراهیم‌وار لوای تجرید برافراخته و ندای تلبیه «لبّیک اللّهم لبّیک» در بیداء **عرفات** عشق در انداخته. مشارٌالیه در اوایل حال به‌خدمت اربابی قریهٔ **ماربینان**[۳] اشتغال داشت و املاک موروثی در قریهٔ مذکور دارد. بعد[۴] از آنکه به‌هدایت توفیق آلهی[۵] منزوی خانقاه لاتعلّقی شد، در همان قریه رحل اقامت انداخته یک چند وقت به‌عبادت معبود مطلق قیام نمود. در آن اوان شوق زیارت بیت‌الله الحرام در سر خروش افتاده متوجّه اداءحجّة الاسلام گردید[۶] و هم در آن اوقات، مدّتها به‌مسافرت کوشید و او را[۷] به‌قدر استعداد صفای باطن به‌هم رسید. هذالیوم دست تسلّط و تصرّف از اغراضات دنیوی فراخور طاقت بشریّت کشیده در قریهٔ **ماربینان** مذکور منزوی گردیده به‌عبادت خالق مشغول است. وجه معیشت او را به‌قدر کفاف آن جماعت صاحب انصاف که به‌معنی تصرّف املاک او در آن قریه اتّصاف[۸] دارند می‌دهند.

مجملاً آنکه نه او را به کسی کاری و نه کسی را از او آزاری است.[۹] از نیکان روزگار است. جمع کثیری که از حقیقت اوضاع و اطوار وکیفیت سرکار او آگاه گردیده‌اند[۱۰] مرید آن مورد فیوضات نشأهٔ صهبای لاقیدی شده‌اند.

---

۱. عنوان از ماست. ۲. الف، پا، مج (۱ و ۲)، مل. دیگر از جملهٔ.

۳. الف: اربابی ماربین‌نان؛ بر، پا، مج (۱ و ۲): اربابی قریهٔ ماربین‌نان.

۴. الف، مج (۱): و بعد. ۵. بر، پا، مج (۲): اللّهی.

٦. الف: اداء حج گردید؛ بر، پا، مج (۳): حجت‌الاسلام (!).

۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): کوشید او را. ۸. الف، بر، پا، مج (۲): انصاف.

۹. الف، بر، مج (۱ و ۲): مجملاً آنکه نه او را به‌کسی آزاری است؛ پا: مجملاً آنکه نه او را به‌کسی و نه او را به‌کسی آزاری است.

۱۰. همهٔ دستنویس‌ها: و اطوار اوکیفیّت سرکار او آگاه گردیده‌اند؛ قیاساً نگاشته آمد.

۱۷
[باباقطب‌الدین صاقیدی][۱]

از جملهٔ[۲] دردمندان دیار مستمندی، **باباقطب‌الدین صاقیدی**[۳] است، رحمةالله علیه. مرحومٌ‌الیه[۴] در بدو[۵] حال از متحوّلان **دارالعباد**[۶] **یزد** بوده شبی به‌فکر سامان‌کار عقبی افتاده به‌عنایت واهب هر مواهب توفیق رفیق حال و آمال آن بلند اقبال شد. خلاصهٔ سخن آنکه به‌مقتضای خواهش لوای ترک برافراخت و به گنج تهی‌دستی در شکنج کنج قناعت ساخت و به کارخانهٔ عقبی به‌واجبی پرداخت. شمّه‌یی از حقایق کردار[۷] آن حمیده اطوار آنست که بعد از آنکه دست همّت از[۸] زخارف دنیوی کشید، در دامان کوهی مشهور **به‌زاغند** که از ملحقات توابع یزد است، مکان سکنی اختیار نمود. و مدّت سی‌سال در آنجا به‌سر برد و لیلاً و نهاراً به‌ذکر حق و عبادت معبود مطلق می‌گذرانید. در این مدّت وجه معیشت آن درویش قناعت کیش، از این ممّر بود که اندک آبی از آن کوه انفجار داشته آن صاحب همّت به‌عنایت سحاب مکرمت ایزدی در هر جای از دامان آن جبل که بردن آب بدانجا امکان داشته قطعه‌یی زمین احداث نموده چند اصله[۹] شجرهٔ انارغرس[۱۰] کرد[۱۱] و در عرض اندک روزگاری به‌بر رسانید. و هر ساله مقداری جونیز بدان آب زراعت می‌کرد. و به‌آسیاء دست به‌دست خود آرد می‌نمود. و نان می‌پخت. و در آن یک قرن بدان نهج اوقات گذرانیده به‌میان مردم نیامد. تا آنکه در سنهٔ هزار و شصت و هفت[۱۲] در آن مکان وفات یافته[۱۳] مدفنش در همان موضع است.

بیت[۱۴]:

مونچه که گزدوم بو انع زمینی[۱۵]   قطب مکمّل سنی گوردوم سنی

---

۱. عنوان از ماست.
۲. الف، پا، مج (۱ و ۲)، مل: دیگر از جملهٔ.
۳. الف، بر، پا، مج (۲): صافیدی.
۴. مج (۱): صاقیدی است مرحوم لیه.
۵. الف، پا، مج (۲): ید.
۶. مل: دارالعباده.
۷. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): از اوصاف کردار.
۸. پا: دست از زخارف.
۹. الف: اثله (!).
۱۰. بر، پا، مج (۳) غرص.
۱۱. مج (۱): کرده.
۱۲. بر: سنه ۱۰۷۶ (؟!).
۱۳. الف، مج (۱ و ۲): یافت.
۱۴. بر، مل: موضعست.
۱۵. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): موبحه که کز دم بوایغ دینبی.

۱۸

[درویش باباعلیخان][۱]

از جمله[۲] تبعهٔ ارباب عرفان و اصحاب ایقان **درویش باباعلی خان**[۳] است رحمةالله علیه که از ابتداء سنّ شباب طالب فیوضات نشأتین گردیده در قریهٔ **قورتان**[۴] **روی دشتین**[۵] ساکن شده بود، طریق کردار آن حمیده اطوار آنکه بیشتر اوقات در زوایای مسجدی که در قریهٔ مذکور واقع است، معتکف گشته به‌عبادت حضرت ذوالجلال قیام داشت. نه کسی را از او آزاری و نه خاطری را از او غباری. مدام در اداءِ صلوة قائم و اکثر[۶] ایّام صایم بود. تا آنکه در سنهٔ هزار و شصت و هشت به‌رحمت جناب کبریا پیوست. مدفنش در همان قریه در قبرستان **بلان** در قرب جوار حضرت **بابا ابوالمعالی** که از اولیاءالله شمرده شده.

۱۹

[حاجی درویش حسین هروی][۷]

از جمله[۸] زایران[۹] کوی کعبهٔ وصال و درویشان بلند اقبال صاحب حال که به‌عنایت حضرت لایزال، فیمابین جمهور اهل کمال، به‌صفت عدالت موصوف و به‌زینت معرفت معروفند. مورد فیوضات نشأتین، خدّام **حاجی درویش حسین** است، رحمةالله. مولد[۱۰] آن درویش خیراندیش **دارالسلطنهٔ هرات** است. در خدمت دانشمندان هر دیار از مبادی سنّ تمیز الی حین الارتحال فراخور مایهٔ قابلیّت و پایهٔ استعداد اکتساب کمالات صوری و معنوی نموده. شرذمه‌یی از حقیقت احوالش آنکه ازکمر بستگان دیار ترک و تجرید است. مشارٌالیه را چند نوبت به‌پای شوق توفیق اداء حجّ پیاده دست داده اکثر اوقات او صرف عبادت و ذکر خفی شده. در بلدهٔ **هرات** درهنگامی[۱۱] که ابرش خوش روش عمرش موازی شصت مرحله از مراحل حیات طی نموده بود، در سنه[۱۲] هزار و شصت و شش وفات یافته. مدفن او در قرب جوار مزار

---

۱. عنوان از ماست.

۲. الف، پا، مج (۱ و ۲)، مل: دیگر از جملهٔ.

۳. پا، مج (۲) غلیخان (!).

۴. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): قورطان.

۵. الف، بر، پا، مج (۲): رویین دشت؛ مج (۱): روبین دشت.

۶. الف، بر، پا، مج (۱ و ۲): اکثری.

۷. عنوان از ماست.

۸. الف، پا، مج (۱ و ۲)، مل: دیگر از جمله.

۹. بر، پا، مج (۱): زیرای.

۱۰. الف: مورد (!).

۱۱. همهٔ دستنویس‌ها: در هنگام؛ قیاساً نگاشته آمد.

۱۲. الف، بر، پا: و در.

خواجه عبدالله انصار[1] در قمر کوه موسوم به‌زنجیرگاه که واقع[2] است در شمال بلدهٔ هرات[3].

* * *

ای عزیز کامل التمیز، غرض کلّی این مستطیع بی‌همه چیز از تألیف این مقالات صداقت آیات و توصیف این حکایات نزاهت صفات آن بود که مسبّب الاسباب[4] سببی برانگیزد و این کتاب که در وی واقعات و ساعات ایام عشرت فرجام سلطنت **خاقان صاحبقران** علیه الرحمة والغفران مندرج است به‌توسّط اهتمام اقبال احدی از پیش ایستاده‌های بارگاه جاه و جلال[5] به‌نظر کیمیا مآثر **حضرت خاقان بیهمال و نظیر**[6] که فطرت والا رتبتش در عیارگیری طلای دانش به‌احسن وجهی پرداخته بود، درآید[7] و بدینوسیله[8] شاید که جگرگوشه‌های خانوادهٔ فکرم را کلاه گوشهٔ افتخار بر فرق سپهر ملک شهرت بساید. روزگار ناپایدار، که همیشه مدارکارش ناسازگاری است، قبل از آنکه مطالبم بر وجه اکمل و اتمّ بر اوراق صحیفهٔ اظهار نگاشته آید؛ فرد[9] فرد دفتر تمنّایم را به‌باد فنا داده خط[10] محوی بر جمیع ارقام مقصدم کشید[11] و آفتاب جهانتاب سپهر وجود **خاقان صاحبقران** انوار اشعّهٔ فیّوضات خود را تمام کرده در نقاب حجاب متواری گردید از رهگذر این قضیّهٔ که نسبت به‌وجود این ذرّهٔ احقر فتوری بود، سراسر[12] خطر[13] بنانم که مدام ید بیضا[14] نمای صنعت کتابت بود، به‌یکبارگی ازکار افتاده قدرتش بر نظیر شطری[15] از نکات حکایات نماند، و بیانم که فصاحت آرای علم انشا[16] بود، به‌واجبی مهر خموشی بر لب اظهار زده، خود را به‌دوگام به‌سر منزل خاص خموشی رساند.

---

۱. پا، مج (۱ و ۲): انصاری.
۲. الف، بر، پا، مج (۲): به‌زنجیر گاو؛ مج (۱): زنجیر کار.
۳. مل: در شمال بلده. ـ از ص ۱۷۸۴ تا بدینجا از مج (۳) بیفتاده است.
۴. بر: سبب الاسباب مندرج است و پیداست که سطری از آن دستنویس در وصّالی محو شده.
۵. بر، پا، مج (۱): از پیش ایستادهای جاه و جلال؛ مج (۲): پیش ایستادگان جاه و جلال.
۶. پا: حضرت خاقان همال و بی‌نظیر؛ پا، مج (۱ و ۲): حضرت خاقان بیهمال و بی‌نظیر.
۷. بر: پرداخته درآید.
۸. بر: و باین وسیله.
۹. بر: نگاشته فرد.
۱۰. بر: داده لحظهٔ خط.
۱۱. بر، پا، مج (۲): مقصد کشید.
۱۲. بر: فتوری سراسر.
۱۳. بر، پا، مج (۱ و ۲): خطیر.
۱۴. بر: بنانم که ید و بیضا؛ پا، مج (۲): بنانم که یدبیضا.
۱۵. بر: سطری.
۱۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): علم الثنا.

بیت[۱]:

لب از گفتن چنان بستم که گویی دهان بر چهره زخمی بود، به‌شد

مجملاً آنکه از کثرت هجوم هموم و شدت سموم غموم[۲] در این اوقات نه بنانم را قدرت کار است و نه بیانم را قوّت گفتار. آری اگر اجل امان دهد، طبع دوراندیش را به‌مقتضای عادت خویش نیّت صدق طویّت بدان مصروف است که به‌عنایت بخشندهٔ بی‌منّت بعد از آنکه اسباب سخن‌گذاری بر منصّهٔ ظهور ترتیب داده آید، وقایع زمان دارایی و فرمانروایی فاتحهٔ مصحف جود و احسان، اعنی پادشاه سلیمان‌شان را به‌عبارات تازه و استعارات[۳] زیاده از اندازه به‌نحوی که باید و شاید کتابت نماید. شاید که به‌موجب کلامٌ‌الامور مرهونة باوقاتها تحریر و تسطیر وقایع و سوانح زمان آینده باعث حصول مقصد بنده گردیده پرتو آفتاب عالمگیر[۴] التفات خاقان سلیمان[۵] سریر به‌عالم وجود این ذرّهٔ حقیر پرتو افگن[۶] و به‌مدد فروغ شعلهٔ انوار احسان ابد توأمان چراغ دودمان خانواده مغز استخوان این ناتوان چنانکه باید روشن شود.

انشاءالله الغزیز[۷]

---

۱. این عنوان در بر، مل نیست.
۲. بر، پا، مج (۲): از هموم شدّت غموم.
۳. بر: به‌عبارتی تازه و استعارتی.
۴. بر، پا، مج (۱ و ۲): پرتو عالمگیر آفتاب.
۵. مج (۱): سلیمن.
۶. بر، پا، مج (۱ و ۲): پرتو افگن گردد.
۷. بر: انشاءالله تعالی وتقدّس. ـ تمّت‌الکتاب بعون‌الملک الوهّاب کتبه‌الفقیرالحقیر العبدالمذنب ابن لطف‌الله محمّدباقر ساکن قریهٔ علیاباد من محال فارس بتاریخ یوم‌الثلثا یازدهم شهر شعبان المعظّم سنه ۱۰۲۸ (!) دستم بزیر خاک چو خواهد شدن سیاه، باری به‌یادگار بماند خط سیاه؛ پا: انشاءالله و تعالی تمتّ الکتاب بعون الملک الوهّاب حسب الفرمودهٔ عالیحضرت میرزایی میرزا محمّد ربیع دام عزّه السّامی به‌خط کمترین بندگان محمّد باقربن لطف‌لله (چنین است) ساکن قریهٔ علی من توابع همایجون فارس سنهٔ ۱۱۰۲۶؛ مج (۱). انشاءالله تعالی تمّت الکتاب بعون الملک الوهّاب فی یوم الخمیس عشرین شهر ربیع الثانی من شهود سنهٔ ۱۲۴۴ حسب الفرمود سرکار عزّت مدار عالیجاه رفیع جایگاه حشمت و شوکت و اجلال دستگاه عمدة الخوانین العظام وقدوة الاعاظم والاعیان منبع الجود والاحسان مقرّب الخاقان خانی عظیم الشوکة و الشافی الشهیر بآقاباباخان زیده(!) عمره و اقباله استکتاب شد. امید که این گمنام را در حین خواندن به‌مغفرت یاد و شاد و سرافراز فرمایند مال حسین.